

تذکره شاعران

(در این جزوه شریف و لطیف معنوی آن)

عقوب بن حسن سراج شیرازی

به اشرف

محمد تقی دانش پرده

پیشکش کرامت عاقلین و ایرج افشار

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





تحفہ شیراز

(درائین خوشنویسی و لطایف معنوی آن)

یعقوب بن حسن سراج شیرازی



بہ اشرف

محمد تقی دانش پرور

بہ کوشش کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار



نقطہ

باورداران، مرکز تولیدی کتاب

تلفن ۷۱۸۴۳۶ - ۷۲۲۸۸۲

سراج شیرازی، یعقوب بن حسن، قرن ۹ ق.
 تحفة المحبین (در آیین خوشنویسی و لطایف معنوی آن) تألیف سال ۸۵۸ هـ. ق. / تألیف
 یعقوب بن حسن سراج شیرازی؛ به اشراف محمدتقی دانش پزوه؛ به کوشش کرامت رعنا
 حسینی و ایرج افشار. - تهران: نشر نقطه؛ دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶.
 ۳۷۴ ص. - (میراث مکتوب، ۱۷: علوم و فنون: ۸)

ص. ۴. به انگلیسی:
 YA'QUB IBN HASAN SERAJI SIRAZI
 TOHFAT AL-MOHEBBIN (A Gift for the Lovers. Of Calligraphy Methods and Its Mystic States)
 ISBN: 964-5548-34-9

۱. خوشنویسی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. نثر فارسی - قرن ۹ ق.
 الف. دانش پزوه، محمدتقی، ۱۲۹۰-۱۳۷۵. ب. رعنا حسینی، کرامت، ۱۳۱۶ -
 مصحح. ج. افشار، ایرج، ۱۳۰۴ - مصحح همکار. د. دفتر نشر میراث مکتوب.
 ه. عنوان.

136375

۷۴۵/۶۱
 ت ۴۲۵ مس
 ۱۳۷۶

NK۲۶۳۳/س۴۲
 ۱۳۷۶

برگه فهرست نویسی پیش از انتشار دفتر نشر میراث مکتوب



نقطه



دفتر نشر میراث مکتوب

تحفة المحبین

(در آیین خوشنویسی و لطایف معنوی آن)

تألیف: یعقوب بن حسن سراج شیرازی

به اشراف: محمدتقی دانش پزوه

به کوشش: کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار

چاپ اول: ۱۳۷۶

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه آرایی: آتلیه نقطه

چاپ و صحافی: سبز آسیا

شابک: ۹-۳۴-۵۵۴۸-۹۶۴

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است

نشر نقطه: صندوق پستی ۹۸۳-۱۳۱۸۵، تهران

این اثر زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب وابسته به انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انتشار یافته است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دریابی از فرهنگ پرمانه ایران اسلامی در سطح ملی و محلی موجب می‌نماید. این نسخه‌ها در حقیقت کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامنه ایرانیان است. برعمده هر نسلی است که این میراث پراچ را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیاء و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با بینه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی ذخایر مکتوب این سرزمین و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کارها کرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر شده است. بسیاری از متون نیز اگرچه بدو باره طبع رسیده بطنق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد.

احیاء و نشر کتابها و رساله‌های خطی و خطی و وظیفه‌ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز در راستای اهداف فرهنگی خود کم‌کاری را بنیاد نهاد است با حمایت از کوششهای محققان و مصححان و با مشارکت ناشران سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد. پژوهشهای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

دفتر نشر میراث مکتوب

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار دفتر نشر میراث مکتوب
۲۳	یادداشت
۳۹	خطبه متن
۴۵	سبب تألیف کتاب
۵۵	توشیح
	در بیان فضیلت خط و تبیین آنکه خط اشرف صنایع است
۶۱	مقدمه
	در بیان وضع خط و اقلام نگاشت
۶۷	مقاله اول
	در بیان احوال قلم و اوصاف آن و باز نمودن و تراشیدن قلم، و ذکر ترکیب مداد و آلات و اسباب کتابت، و آداب کاتب، مشتمل بر پنج باب
۶۹	باب اول
	در ذکر احوال و اوصاف قلم و کیفیت تراشیدن آن
۷۹	باب دوم
	در بیان تراشیدن قلم
۸۵	باب سیوم
	در بیان اوضاع قلم و گرفتن آن و بر دُرج نهادن و راندن و گردش قلم مشتمل بر دو فصل
۸۵	فصل اول، در ذکر اوضاع قلم و طریق گرفتن آن
۸۸	فصل دوم، در بیان کیفیت راندن قلم و آنچه خطاطان آن را قلم گردش می گویند
۹۵	باب چهارم
	در بیان ترکیب مداد
۱۰۱	باب پنجم
	در بیان آداب کاتب و اسباب کتابت مشتمل بر دو فصل
۱۰۱	فصل اول، در آداب کاتب
۱۰۶	فصل دوم، در اسباب کتابت و ادوات خط

۱۱۳	مقالت دؤم
	در معرفت چگونگی وضع خط و اسمای خطوط و تبیین اصول و قواعد آن مفرداً او مرکباً
۱۱۸	باب اول
	در بیان وضع خط
۱۳۵	باب دؤم
	در بیان اسمای خطوط
۱۴۷	باب سیؤم
	در بیان اصول خط بر نقطه و ذکر هر حدی از حدود مفردات بر طریقه علی بن مقله و ابن بواب
۱۷۶	باب چهارم
	در بیان اصول ترکیب مرکبات، مشتمل بر دو فصل فصل اول، در بیان اصول ترکیبی که از دو حرف باشد فصل دؤم، در بیان ترکیبی که زیادت از دو حرف باشد و در ترکیب آن کلمات مدآت واقع شود
۲۳۶	باب پنجم
	در اسماء حروف به حسب هیئت آن و وضع واضع [*]
۲۵۶	باب ششم
	در بیان اتمام صور حروف مفرد و ذکر احسن اشکال آن ^ع
۲۶۰	باب هفتم
	در بیان ابتداآت حروف و انتهاآت آن
۲۶۲	باب هشتم
	در بیان نکته‌ای چند ازین علم شریف که شفاهاً از حضرت استاد خود شنیده و بعضی اساتذہ دیگر - نور اللہ قبورهم - که شرف صحبت ایشان دریافته، و ترجمه لغتی چند که در علم خط مستعمل است، مبتنی بر دو فصل است
۲۶۲	فصل اول، در ذکر صور مسموع از آن اساتذہ - رحمهم اللہ - و سوانح خاطر خود
۲۷۱	فصل دؤم، در ترجمه لغتی چند که در علم خط مستعمل است

۲۷۵	خاتمه
		در بیان صورتی چند از الفاظ و کلمات که به رسم الخط می باید نوشت
۲۷۶	فصل اول
		در بیان اختلاف بعضی از صورت خط
۲۸۰	فصل دوم
		در بیان حروفی را که صور مخصوصه نباشد و صورتی از حرفی دیگر از جهت او استعاره نمایند و در بیان چیزی چند که مخالف قاعده مذکوره است
۲۸۱	در بیان مهموز
۲۸۳	در بیان صور حروف و شبه حروف
۲۸۴	در بیان محل حروف زائده
۲۸۵	در بیان آنکه از چه محل حرفی نقصان باید کرد
۲۸۸	در بدل حرفی از حرفی
۲۹۳	فهارس تحفة المحبین

پیشگفتار دفتر نشر میراث مکتوب

یک ذره ز حسن لیلیت بنمایم

تحفة‌المحبین ارمغانی است برای عاشقان هنر خوشنویسی که خط و خال این هنر را دام و دانه مرغان آسمانی کرده‌اند. نام خیال‌انگیز این اثر وامی است از کتاب تحفة‌المحبین روزبهان خطاط شیرازی در احوال عشق و اسرار معرفت که سراج حسنی کاتب هم اسم آن را به تبرک بر دفتر خویش نهاده و هم از مسمای آن صحیفه عشق مطالبی برگزیده و زیب کلام خود کرده است. مؤلف در تدوین این کتاب همچنین نوشته‌های قبلة‌الکتاب یا قوت مستعصمی و دیگر پیشروان این هنر را در مسائل فنی پیش روی داشته و از کتابهایی چون تحفة‌العرفان و روح الجنان و امثال آن در بیان معانی عرفانی بهره گرفته است.

امتیاز ویژه کتاب آن است که یک موضوع خشک فنی را با لطایف ادبی و عرفانی درآمیخته و به یک متن شیرین و خواندنی تبدیل کرده است چنانکه کمتر صفحه‌ای از آن خالی از یک آیت قرآنی یا کلام پیامبر و سخن اولیا و یا اشعار نغز و لطیف پارسی و عربی توان یافت. اگر مجموعه آیات و ابیاتی را که در این کتاب شاهد مثال آمده است

یکجا گرد آورند خود جنگ کوچکی از کلمات حکمت آمیز در عشق و معرفت الهی خواهد بود. خطبه تو حیدیه کتاب به رسم مؤلفان پیشین به صنعت «براعت استهلال» آراسته است یعنی ضمن ستایش حضرت باری و بیان او صاف جمیل و صنع شگفت انگیز او اصطلاحات و تعبیرات رایج میان خوشنویسان را درج کرده. هر چه از شعر و آیت که شاهد مثال آورده همه پیوندی نزدیک با این فن شریف دارد. و نیز صنعت مراعات النظیر، گونه ای از حفظ تناسبات، که در سراسر کتاب سریان دارد مطالب فنی و عرفانی را به هم پیوند داده است. مؤلف پس از حمد الهی به نعت رسول گرامی او می پردازد و آنجا نیز همچنان در دایره خط و خوشنویسی گام می زند و از جمله آن حضرت را در مقام گوینده آن حدیث معروف که «هر کس بسم الله الرحمن الرحیم را به خط نیکو نوشت خداوند به او نیکویی خواهد کرد» می ستاید و از طغرای خاتمیت او به عنوان خطی که ادیان پیشین را نسخ کرده یاد می کند و ابیات بدیعی از محزن الاسرار نظامی در وصف آن حضرت می آورد که باز همه در کمال تناسب با عالم کتابت است.

تخته اول که الف نقش بست	بر در محجوبه احمد نشست
حلقه حارا کالف اقلیم داد	طوق ز دال و کمر از میم داد
لا جرم او یافت از آن میم و دال	دایره دولت و خط کمال

پس از این دیباچه با طرح یک نکته مهم فلسفی زمینه را برای ورود به پهنه خوشنویسی آماده می کند و آن اینکه سخن جلوه گاه معانی است و چنانکه صورت بی معنی را نوری نیست معانی بی صورت را نیز ظهوری نیست پس مرکبی باید که معانی لطیف آسمانی را در عالم صورت سیر دهد و آن مرکب همان حروف و کلمات است که باید به تناسب جمال معانی خلعتی برتن کند تا هر که او را در آن خلعت بیند

گوید:

صورتت می بینم و حیران معنی می شوم

تا چه معنی لطیف است آنکه اینش صورت است

سپس در سبب تألیف کتاب شمه ای از شرح احوال خود را باز می گوید که از

جوانی شوقی به تحصیل این فن داشته و به نصیحت نظامی که فرمود:

غافل منشین ورقی می خراش گر ننویسی، قلمی می تراش

پیوسته به کسب لطایف این هنر اهتمام داشته و خدمت استادان گوناگون را

غنیمت شمرده و نیز با رسایل بزرگان این فن چون یاقوت مستعصمی و شاگرد او

مولانا مبارکشاه زرین قلم و دیگران در فن خوشنویسی آشنا شده و سپس زبده مطالب

آن رسایل را همراه با تجربیات و دریافتهای شخصی خود در این کتاب گردآورده و

هدیه اصحاب کرده است.

این کتاب پس از دیباچه و درآمد شامل یک توشیح و دو مقاله و یک خاتمه است.

توشیح در بیان فضیلت خط است. در این بخش مجموعه لطایفی از کلام الهی و سخن

حکیمان و شاعران در فضیلت و فواید آموختن این هنر گردآمده که هر خواننده

صاحبذوق را به اکتساب فن برمی انگیزد. از جمله یکی از تعاریف حکما را درباره خط

نقل می کند که: خط صنعتی روحانی است که به اسباب جسمانی ظهور می یابد. این

بخش به پیروی از پند حکیمان پیشین تحریر یافته است که نویسنده باید پیش از شروع

در بحث اصلی کتاب از مقام و منزلت آن فن سخن گوید و مرتبه و مقام آن معلوم کند و

به اجمال پرده ای از جمال موضوع برگیرد تا کتاب را در دل خواننده شیرین کند و

دریغا که این سنت نیکو امروز، هم در تدریس و هم در تألیف کتابها کم و بیش ترک

شده است.

پس از توشیح، مقدمه‌ای است بر مقالت اول در بیان وضع خط و اقلام گوناگون آن. در این مقدمه مؤلف تاریخچه خط را تا حضرت آدم پیش می‌برد و او را نخستین واضع خط معرفی می‌کند و سپس توضیح می‌دهد که تعداد حروف زبان عربی که ۲۸ حرف است از منازل ۲۸ گانه قمر اقتباس شده و در پیدایش حروف ابجد گوید جماعتی بوده‌اند از اقوام پیشین که اوایل نامهای ایشان ابجد، هوز، الی آخر بوده است. همچنین از دوازده خط گوناگون از جمله عربی و فارسی و یونانی و حمیری و غیره نام می‌برد.

اما، مقالت اول در بیان احوال قلم است. در این مقالت پیش از ورود به شرح مباحث فنی مربوط به مرغوبیت و تراش و قطع قلم و غیره در مقام درآمد به بیان تعبیرات و استعارات عرفانی مربوط به قلم و دوات می‌پردازد از جمله می‌گوید: قلم اسکندری است که از برای آب حیات عزیمت ظلمات کرده یا خضری است که در ظلمات دوات آب حیات انگيخته:

خضری چو کلک سعدی همه روزه در سیاحت

نه عجب گر آب حیوان به درآرد از سیاهی

یا قلم صبحی است صادق در سیاهی، نماینده اسرار کماهی

قلم ز نسخه خالش مگر سوادى دید که بر بیاض ورق مشک سوده می‌بارد

یا عاشقی است راست قدم که به هر دستبوسی پای از سر ساخته و با همه شکستگی

کمر بسته بنده وار به خدمت آید و به زبان حال گوید:

به تیغم گر بیندازی سر از تن نگردانم ز شمشیر تو گردن

یا غواصی است که از بحر هندوستان دوات به یک قطره صدفی برآرد که صد در

مکنون از آن در سلک عبارت توان کرد:

قلم است آن به دست سعدی در یا طراز آستین درّری
یا زبان بریده‌ای است که زبانش از مشرق تا مغرب را فرا گیرد و صدایش از عرب تا
عجم را در گوش رسد:

همه عالم صدای نغمه‌ اوست که شنود این چنین صدای دراز

پس از این تعبیرات عرفانی از ماهیت معنوی قلم به خصوصیات جسمانی قلم
از قد و قامت و سختی و سنگینی و سرخی که نشان مرغوبیت آن است و اوصاف دیگر
آن می‌پردازد و آنگاه در باب دوم بحث مفصلی در اسرار تراشیدن قلم می‌آورد و اصل
کلی در خط خوب را تراش درست قلم معرفی می‌کند و در وصف تیغی که باید میان
قلمی را بتراشد به نثر و نظم داد سخن می‌دهد و از فتح و نحت و شق و قط و تحرف
نوک قلم و کیفیت هر یک و نکات بسیار در حرکت قلم و غیره بحث می‌کند. و سپس
به بیان دستور نوشتن حروف مختلف از الف تا یا و ترکیبات گوناگون آنها می‌پردازد و
در میان توضیحات ابیات مناسب می‌آورد از جمله درباره‌ اینکه الف باید به تمامی قلم
صعود نماید چنانکه هیچ پیچ و خم نداشته باشد دو بیت پندآموز زیر را آورده است:

ای خواجه اگر قامت اقبال تو امروز مانند الف هیچ خم و پیچ ندارد

بسیار تفاخر مکن امروز که فردا معلوم تو گردد که الف هیچ ندارد

پس از آن به اوصاف مرکب می‌پردازد: نخست آنکه مرکب از خم صبغة‌اللاه
(رنگری خداوند) به رنگ آل عباس (یعنی سیاه) است که در عین سواد و سیاهی
سبب روشنائی ارباب علم و ادب گردیده است.^۱

با این درآمد شاعرانه بر مرکب مؤلف به طرز تهیه مرکب می‌پردازد و به تفصیل از
عناصر ترکیب کننده آن از صمغ و دوده تا مشک و زعفران و از طرز ساختن و صاف

۱- چنانکه حکیم نظامی در خسرو و شیرین فرماید:

سوادش دیده را پر نور دارد

سماعش معر را مخمور دارد

کردن آن سخن گوید و به اقتضای حافظ اشاره می کند که مرکب نیز باید مانند شراب
چهل روز در شیشه بماند :

که ای کاتب مداد آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

در این حال مرکب مصداق آن سخن شود که گفته اند «النور فی السواد» یعنی نور
در سیاهی است. اما بعد به او صاف طالب خط و هنرجوی این فن می پردازد که
مهمترین وصف او همان طلب و پایداری در راه طلب است که بنا بر حدیث پیامبر اکرم
(ص) : «من طلب شیئاً وجدَّ وجدَّ و من قرع باباً ولجَّ ولجَّ»

یعنی هر کس چیزی را طلب کرد و در نیل به آن جدیت و پشتکار نشان داد آن را
یافت و هر که در خانه ای را کوفت و در کوفتن اصرار ورزید بدان خانه وارد شد. پس
باید که طالب را عزم راسخ و صبر جمیل باشد و از کثرت مشق ملول نگردد. در اینجا
نکته لطیفی را می افزاید که از نظر زیبایی شناسی اهمیت خاص دارد و جمله هنرمندان
را چراغ هدایت است و آن اینکه شرایط محیطی و احوال درون هنرمند باید با خلق
زیبایی تناسب داشته باشد از جمله آنکه باید در محلی پاک و آراسته بنشیند و لباسی
لطیف و مناسب بپوشد و رعایت طعام و شراب را به وجه احسن بنماید و از غذاهای
ثقیل که موجب گرانی معده و ثقل بدن گردد پرهیزد و نیز تمامی ذهن و اندیشه او
متوجه هنرش باشد و دل از دیگر چیزها فارغ گرداند و از پریشانی خاطر بر کنار باشد و
از نظر اخلاقی که از همه مهمتر است طالب باید تقوی پیشه کند و پرهیزد از هر آنچه
گناه است و هر آنچه زشتی و بدی و ناموزونی است چنانکه گفته اند :

شکوت الی و کعب سوء حفظی فاوصانی الی ترک المعاصی
فان العلم فضل من اله و فضل الله لا يعطى لعاص

شکایت بردم نزد حکیمی، که مراقوت حفظ و ضبط علوم چنانکه باید نیست. پس او مرا به
ترک گناهان سفارش کرد و گفت : علم فضل و موهبت الهی است و این موهبت به

گناهکاران عطا نمی شود.

و این سخن همان است که در آداب المشق منسوب به میر عماد می خوانیم که ظهور اعتدال و کمال زیبایی از انسانی که به اعتدال اخلاق موصوف نیست هرگز ممکن نباشد.

حاشا که چنان سودا بخشند بدین صفرا

هیئات چنان رویی بخشند به بی رویی

دیوان شمس

و نیز طالب باید استادی را برگزیند که «به اخلاق حمیده و صفات پسندیده موصوف و معروف باشد» و دل به هر گدای تهنی دست که به مختصر چیزی از این هنر رسیده و مغرور شده است نسپارد و چنانکه حافظ فرمود:

به خط و خال گدایان مده خزینه دل به دست شاه و شی ده که محترم دارد

اما چون طالب به صحبت استادی کامل رسید «از صمیم قلب به اخلاص صافی و اعتقاد وافی کمر متابعت و ملازمت و محبت او بر میان جان بندد» و او را بیش از پدر گرمی دارد و چون اغلب استادان در آموختن لطایف هنر بخل و فستنی می ورزند و تاز و کرشمه ای می کنند طالب باید که به حسن خلق و رعایت طریقت کرم و مروت در استاد را صید کند و هر تعلیم که از او شنود به گوش جان استماع کند و بی منتحبت جان نویسد تا بتدریج خطش مصداق این بیت گردد که:

خطی چون آب و آتش می نویسی قیامت می کنی، حاشا می نویسی

پس از این مقدمات به بحث در اسباب کتابت و ادهات خط از مسطر و قلمدان تا پرگار و قلمتراش می رسیم و آنگاه در صفت کاغذ می خوانیم که باید در لطافت چون عذار ناهید و عارض خورشید باشد:

کاغذ شامی نسب صبح فام آنکه شد آرایش صبحش ز شام

امیر خسرو

مقاله دوم کتاب در معرفت چگونگی وضع خط و اسماء خطوط و تبیین اصول و قواعد آن است. این مقاله نیز هر چند همه در مسائل فنی و تعلیمی خط است باز آمیخته با لطایف و طرایف ادبی و عرفانی است که ملال از دل خواننده می برد از جمله در بیان شکل حروف به تشبیهات بدیع و اشعار نغز بسیار بر می خوریم:

تمامی حروف از نقطه پدید آمده اند نخست نقطه به الف مبدل گشت و الف مبدأ حروف دیگر شد:

یک نقطه الف گشت و الف جمله حروف

در هر حرفی الف به وصفی موصوف

از این رو الف را در میان حروف مقامی ممتاز است. عارفان آن را رمزی از الف قامت یار گرفته اند که همه اسرار و معارف در آن جمع است:

دل گفت مرا علم لدنی هوس است

تعلیمم کن اگر تو را دسترس است

گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو.

ذر خانه اگر کس است یک حرف بس است

و بر همین نمط مطالب شیرین و خواندنی درباره حروف دیگر ما را سرگرم می کند.

در این فصل تاریخچه خط و پیدایش خطوط گوناگون و وجه تسمیه خطوطی چون تعلیق و محقق و غیره را می خوانیم و از سرگذشت خطاطان بزرگ از ابن مقله و ابن بوآب تا یاقوت مستعصمی و شاگردانش آگاه می شویم و قصیده معروف ابن بوآب

را در بیان اسرار خط به مطلع زیر می‌یابیم :

یا من یرید اجادة التحریر و یروم حسن الخط و التصوير

ای کسی که تو را سودای خوش نویسی در سر است و خواهی به خط و نقش دلپذیر
واصل شوی...

یکی از بدیعترین و زیباترین بابهای مقالات دوم باب چهارم است در ترکیب
حروف بایکدیگر که به دنبال مبحث حروف منفرد آمده است. مؤلف در این مقام
ضمن بیان اصول و قواعد خاص ترکیب حروف بایکدیگر در خطوط مختلف از
محقق و ثلث و غیره چنان حالتی ایجاد کرده است که کاتب از ترکیب هر دو حرف از
طریق تداعی معانی به یاد مطلبی و لطیفه‌ای می‌افتد و ضمن آنکه به کار خوشنویسی
اشتغال دارد مستغرق معانی بلند عرفانی می‌شود. در حقیقت مانند حکایت معروف
چهار مقاله که آن دبیر فرمان قتل دوستی را از طرف سلطان به سوی امیری می‌نوشت و
چون به هیچ روی نمی‌توانست صریحاً آن دوست را که خود دبیر آن امیر بود از
محتوای نامه باخبر کند با نوشتن دو حرف «ا» و «ن» در بالا و پایین نامه او را به یاد آیه ان
یقتلوا او یصلبوا انداخت و مایه نجات او شد، مؤلف در اینجا کاتب را هر دم به یاد
آیه‌ای با شعری یا لطیفه‌ای می‌اندازد و بی‌گمان کاتبی که با این شیوه نگرش به حروف
و ترکیبات آن آشنا شود بتدریج ذهن نیمه‌هشیارش ضمن کتابت او را در عمق
ذوق و مستی و معرفت سیر می‌دهد و نه تنها از جمال و قوت خط او نسی که هد بلکه
ذوق آن معانی بر جمال هنرش می‌افزاید چنانکه وقتی «صاد» را با «الف» ترکیب
می‌کند و بعد از آن «فا» به خاطرش می‌آید، از ناصح روزگار می‌شنود که :

به دُرد و صاف تو را حکم نیست دم درکش

که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است

و اگر «صاد» را با «کاف» ترکیب کند از کلمه «صک» یعنی دق الباب به یاد می آورد که باید در کوبیدن باب طلب بیش از پیش همت کند و چون «صاد» را با «لام» در آمیزد به سفارش صِل الارحام منتقل می شود و در فحوای این بیت تعقل می کند که:

ذخیره ای بنه از رنگ و بوی باد بهار که می رسند زره رهنان بهمن و دی

و چون «طا» را با «یا» ترکیب کند از کلمه «طی» به درنوردیدن بساط هستی خویش می اندیشد و از طریق مکاشفه در معانی آیه کریمه «یوم نطوی السماء کطی السجل» نظر می کند که این گونه انتقالات و استدالات از مقامات خاص اولیاست چنانکه معروف است روزی شبلی - قدس سره - در بازار بغداد بایاران می گذشت شخصی برف می فروخت و این ترانه را بهانه جذب خاطر مشتریان ساخته بود که: «ارحموا علی من رأس ماله ینوب»، رحمت کنید بر کسی که سرمایه اش هر دم آب می شود.

حضرت شیخ را از سماع این کلمات آتشی در دل پدید آمد چندانکه شهقه ای بزد و مضمون شعر مولانا جلال الدین رومی که فرمود:

عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و «خر موسی صاعقا

صورت حال آمد. چون از آن حال باز آمد مریدان سبب پرسیدند شیخ فرمود که از سخن آن شخص مرا سرمایه عمر خود به خاطر بگذشت که تا ما را خبر همچون برف می گذارد. در اینجا مؤلف به پاسخ اشکالی مقدر می پردازد و می نویسد:

شاید مطالعان این رساله را به خاطر آید که در این مبحث این سخنان بیگانه است

اما:

آن کس که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما کجایی است
این گونه اشارات در این بخش مفصل است و مطالعه آن به سیر در مرغزاری
مانده است که مسافر هر دم با منظری تازه روبرو می شود و هر دم بر نزاهت و خرمیش
می افزاید.

کتاب در میان قواعد نگارش و رسم الخط پایان می یابد و تا پایان همچنان
داستانها و لطیفه ها خواننده را همراهی می کنند. در آخرین صفحات پایانی کتاب
در بیان آنکه الف اسماعیل و ابراهیم را حذف می کنند و به جای آن الف مقصوره
می گذارند اشاره می کند که این نقصان خود موجب مزید جمال این کلمات است و از
این نکته به یاد قصه سلطان محمود می افتد که در حال مستی ایاز را گفت: زلف خود
ببرد و او چنان کرد و چون سلطان بهوش آمد از آن واقعه ملول و مکدر بود و هیچ کس
پروای نزدیک شدن به او را نداشت مگر رودکی که چنگ زنان رباعی زیر را فرو خواند
و حال سلطان و اطرافیان بدان رباعی خوش شد.

کی عیب سر زلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است
روز طرب و نشاط و می خواستن است کار استن سرو به پیراستن است
اگر توفیق یافته باشم که در این پیشگفتار گوشه ابرویی از جمال تحفة المحبین را
در چشم خوانندگان جلوه دهم کافی است، امیدوارم خود با اشتیاق به مطالعه متن
کامل بشتابند.

یک ذره ز حسن لیلیت بنمایم عاقل باشه اگر نه معجون نشی

و سلام بر معبان حضرت حق باد

حسین محی الدین الهی قمشه ای - نوروز ۱۳۷۶

136375

یادداشت

گزارشی از گذشته

پژوهش کتابشناسان و بررسی فهرست نگاران به اینجا رسیده است که نخستین رساله فارسی در قواعد خوشنویسی و آداب مشق خط (رسم الخط) نگارش خوشنویس نامدار عبدالله صیرفی تبریزی (قرن هشتم) است.^۱ به این نوشته، در متنهای بازمانده پس از آن، اشاره و گاه بدان استناد شده است.^۲ صیرفی تا سال ۷۴۴ در حیات بود. زیرا قرآنی با این تاریخ به خط او در موزه اسلامی استانبول وجود دارد. دومین متن فارسی که در آیین خوشنویسی در دست داریم کتابی است به نام تحفة‌المجین که برای نخستین بار درین صحایف به صورت چاپی آرایش می پذیرد. این کتاب را خطاطی شیرازی که دارای مشرب عرفانی و از نسیرگان عارف بنام

۱. درباره رساله‌های خوشنویسی نگاه کنید به:

الف- سرگذشتهای خوشنویسان و هنرمندان، از محمد تقی دانش، مجله هنر و مردم، شماره ۸۶ و ۸۷ (آذر و دی ۱۳۴۸): ۳۱ - ۴۳.

ب- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألف احمد مسرون، جلد سوم، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۹۰۱-۱۹۱۸.

ج- کارل استوری در نوشته‌های فارسی، که بر اساس تاریخ معظم است، رساله‌های ارمان محبون رفیقی را معرفی کرده و بیش از نه رساله را نام برده است.

C. A. Storey: Persian Literature Vol. III, part 3, London, 1977, pp. 382-387

۲. آقای نجیب مایل هروی متن آن را در کتاب کتاب‌آرانی در تمدن اسلامی (مسهد، ۱۳۷۲) آورده

روزبهان بقلی^۱ بوده و از ایران به هندوستان سفر کرده در سال ۸۵۸ به قلم تألیف آورده است. این کتاب در زمینه خوشنویسی، یادگاری است که از هر حیث بر متون دیگر همزمینه برتری دارد. زیرا نه تنها مطالب مربوط به آداب آن هنر در آن به تبویب رسیده و به تفصیل درآمده و به ژرفایی و تیزنگری در جزء جزء نگریسته شده، دقایقی روشن از پیوندهای معنوی و فکری میان عالم عرفانی و جهان خوشنویسی به دیده باز اشراق منش و به استناد اشعار عارفانه زیبا و پر معنی در میان آن آمده است.

از این کتاب ارجمند و کم مانند نسخه‌ای که به احتمال بیشتر در سرزمین هندوستان نوشته شده و از تصاریف روزگار بر کنار مانده و سالها در آن دیار بوده توسط ایران شناس شهیر آنکتیل دوپرون فرانسوی در قرن نوزدهم به فرانسه می‌آید و عاقبت به کتابخانه ملی آن کشور (در پاریس) می‌رسد و در سال ۱۹۱۲ به قلم خاورشناس دیگر موسوم به ادگار بلوشه در فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه شناسانده می‌شود.^۲ من آگاهی از نسخه دیگر ندارم، ولی مرحوم عبدالحی حبیبی می‌نویسد نسخه‌ای در پتته به شماره ۱۰۸۶ هست.^۳

در خلال سالهای پس از تألیف فهرست مذکور کسی به نگرش در متن تحفة المحبین پرداخت تا اینکه شصت سال بعد، دانشمند کتابشناس نسخه‌یاب، آقای محمد تقی دانش پژوه دوبار آن را شناساند و به یاد آورد که مگر توجه

۱. نگاه کنید به مقدمه کتاب روزبهان نامه به کوشش محمد تقی دانش پژوه. تهران، ۱۳۴۷.

۲. Edgard Blochet: Catalogue des manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale. vol. II. 1912, pp. 302-303

بنا به معرفی مذکور، نسخه به نستعلیق هندی و از قرن یازدهم، به اندازه ۲۲×۱۴ سانتی متر و از مجموعه آنکتیل دوپرون شماره ۳۸ است.

۳. هنر عهد تیموریان و متفرعات آن، تألیف عبدالحی حبیبی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۵۵]. صفحات ۲۱۵ و ۵۱۸-۵۱۹. اینکه ذکر پتته کرده است علی القاعده باید مقصود کتابخانه خدابخش باشد.

خوشنویسان و علاقه‌مندان بدین رشته را به آن معطوف کند. بار اول به اجمال در مقاله «سرگذشته‌نامه‌های خوشنویسان و هنرمندان» (۱۳۴۸)^۱ بود و ده سال بعد به تفصیل در فهرستی که از نسخه‌های مهم کتابخانه ملی پاریس فراهم ساخت (۱۳۵۸)^۲. جزاین دوست فاضل مکرم آقای کرامت رعنا حسینی در سالهایی که در تهران باشند بود و با بنیاد فرهنگ ایران و انجمن فلسفه همکاری داشت، هم به ترغیب آقای دانش پژوه توانست عکسی از نسخه فراهم کند و به دقت و حوصله به استنساخ آن پردازد. قصد و نیت علمی آقای دانش پژوه و ایشان بر آن بود که این متن به انضمام رساله‌های دیگری که مخصوصاً توسط آقای دانش پژوه در مقاله مذکور شناسانده شده بود در یک «مجموعه» (کرپوس corpus) که مخصوص منابع و مآخذ خط در زبان فارسی می‌توانست بود، انتشار یابد.

آقای دانش پژوه رساله‌هایی را که به تدریج گردآمده بود، اعم از چاپ شده‌ها و آنهایی که از روی نسخه‌ها به استکتاب رسیده بود، در سال ۱۳۵۶ به من واگذار کرد مگر بتوانم سرانجامی بدانها بدهم. این منظور را با دوست خود خوشنویس نامور، محمد احصایی، در میان گذاشتم و او به مذاکره با خانم حکمی که در آن ایام متصدی مؤسسه سلف پژوهشگاه علوم انسانی بود پرداخت و مقدماتی هم فراهم کرد، ولی سرنوشتی نیافت.^۳

۱. حاشیه شماره ۱ دیده شود. در صفحه ۲۴ آن مقاله ذکر رجعه المحسن است.

۲. نشریه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، شماره ۱۲۵۸، ص ۲۷۸-۲۷۹

۳. خوشحانه فاضل گرامی، آقای نجیب مایل هروی توانست مجموعه‌ای از رساله‌ها و دست‌نویس‌ها را خط و نقاشی و صحافی را در کتاب مسمار و کتاب ازانی در لندن اسلامی (اسپرینگ، ۱۳۷۲) منتشر کند. درین مجموعه بیست و هشت رساله و فصل به چاپ رسیده است و البته تعدادی از رساله‌ها چاپ‌های پیشینه موجود بود. ولی آقای مایل هروی کوشیده است هر مس رساله‌ها را به خطی تجدید چاپ کند. مخصوصاً یادآوری این نکته اصل استیفاء خواهد بود که نویسنده این رساله‌ها

مؤلف تحفة المحبین

نام مؤلف بنا به ضبط در خطبة کتاب «ابو الداعی یعقوب بن حسن بن شیخ الملقب بسراج الحسنی الشیرازی» است. پس نامش یعقوب و نام پدرش حسن بود. نام جدش رانمی دانیم جز اینکه کلمه «شیخ» در نسخه آمده است. مؤلف ملقب و مشهور به سراج بود و منسوب به شیراز و از زمره سلسله سادات حسنی^۱. ذکری ازین مؤلف که خود از خوشنویسان طراز اول روزگار شهر خویش بود در منابع مآخذ قدیمی نیست. مختصر اطلاعی که از احوال او به دست می آید نکته هایی است که در مطاوی تحفة المحبین آمده و چنین است:

تحفة المحبین در سال ۸۵۸ در محمدآباد از شهرهای ناحیه «بیدر» هندوستان تألیف شده است.^۲

تحفة المحبین به نام امیرزاده حبیب الدین محب الله، فرزند امیرزاده برهان الدین خلیل الله^۳، فرزند نورالدین نعمة الله کرمانی (شاه نعمة الله) مصدرست. پس

مایل هروی، پدر محترم ایشان، از فضیلتی است که درین رشته حق تقدم داشت و در افغانستان رساله هایی چند را به چاپ رسانیده بود.

ناگفته نگذرم که مجموعه دیگری هم از این گونه رساله ها اخیراً با نام «رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته» به اهتمام حمید رضا قلیچ خانی (تهران، بهار ۱۳۷۳) انتشار یافته است. در این مجموعه بیست و دو رساله مندرج است.

۱. بطوری که در شناخت نسخه ظفر نامه به خط او خواهیم دید، در رقم پایانی آن نسخه نسبت قطانی هم آمده است.

۲. صفحه ۴۷ متن

۳. برهان الدین خلیل الله در ۸۳۴ از سوی پدر به منصب ولایت عهد و ارشاد برقرار شد. پس از آن بنا به تمایل شاهرخ به هرات رفت و چون به ماهان بازگشت چندی نگذشت که با دو فرزند خود محب الدین حبیب الله و حبیب الدین محب الله به دکن هندوستان رفت. پیش از آن هم فرزند دیگرش شاه نورالله بدان صوب رفته بود. فرزندی هم به نام شاه شمس الدین داشت. محب الدین حبیب الله ظاهراً به جوانی در دکن در می گذرد، ولی حبیب الدین محب الله هفتاد و هشت سال و دو ماه و دوازده روز زندگی کرده است. پدر و پسرها در خلیفه دکن مدفون شده اند. سرگذشت آنها از رساله صنع الله کرمانی که موجود نیست در کتاب جامع مفیدی نقل شده است. جامع مفیدی تألیف محمد مفید

طبیعی می نماید که تسمیه کتاب به تحفة المحبین به مناسبت نام مهدی الیه باشد، اگر چه دوستم آقای رعنا حسینی در یادداشت خطی خود برعکس تحفة المحبین احتمال داده است که مؤلف نام کتاب خود را به تبرک تحفة المحبین نهاده. زیرا نیای بزرگش (روزبهان بقلی) تألیفی به نام تحفة المحبین داشته است.^۱ البته می توان پنداشت که تسمیه تحفة المحبین ناظر به هر دو نکته باشد.

مؤلف در آموختن هنر خط و دست یافتن به نکات خوشنویسی - چنانکه دیدیم - شاگرد مولانا صدرالدین روزبهان شیرازی بود که بنا به یادآوریهای مکرر مؤلف از سرآمدان خوشنویسان شیراز بوده است. آقای کرامت رعنا حسینی در یادداشتی نسب این خطاط را آورده و گفته است: «باید صدرالدین روزبهان چهارم باشد یا نسل هشتم از آن خانواده: ۱- صدرالدین محمد^۲ ۲- فخرالدین احمد ۳- صدرالدین محمد روزبهان ثانی ۴- شمس الدین عبداللطیف ۵- مشرف الدین ابراهیم (مؤلف تحفة العرفان) ۶- صدرالدین محمد روزبهان ثالث ۷- (ناشناس) ۸- صدرالدین محمد روزبهان (مؤلف تحفة المحبین)».

سراج در کتاب خود سیزده بار به تصریح یا اشاره از صدرالدین یاد کرده است:

چنین:

- ۱- «استفاده از ... مخدوم سعید بقیة اولیاء الله المتقین العارفين، خاتمة الکتاب و الخطاطین، مولانا صدر الملة و التقوی و الدین روزبهان ... می نمود.» (۵ ب)
- ۲- «... و خاتمة الکتاب مولانا صدر الملة الدین روزبهان که معجبات اقلام

مستوفی بافقی. به کوشش ایرج افشار. تهران، ۱۳۴۰. جلد سوم، ص ۴۲ - ۵۰.

۱. روزبهان نامه. صفحه ۱۹، ۲۷۶ از بخش تحفة العرفان فی ذکر سید الأقطاب روزبهان تألیف مشرف الدین ابراهیم دیده شود که نقلهای از تحفة المحسن او را دارد.

۲. صدرالدین محمد روزبهان اول (شطاح فارس) که ملقب به جمال الاسلام و پسرانی سعید روزبهان بود در فسا به سال ۵۲۲ زاده شد و در محرم ۶۰۶ در شیراز درگذشت.

غالبه فامش نمونه سحر حلال و انموذج خطوط عارض پریرویان مشکین خال
است...» (الف - ۶ ب)

۳- « آنچه مؤلف این نسخه از استاد خود شنیده و دیده...» (۳۹ ب)

۴- مسود این اوراق- عفی الله تعالی ما سبق- سالها به عین یقین از انامل افاده
حضرت مخدوم سعید مولانا صدر الملة و الدین روزبهان، خطاط شیرازی- روح الله
روحه- مشاهده نمود...» (۴۲ الف)

۵- « و حضرت استاد محرر این سطور فرموده که...» (۵۸ الف)

۶- « و حضرت استاد مؤلف این رساله، مولانا اعظم اعلم سعید مغفور
صدر الملة و الدین روزبهان خطاط شیرازی- قدس الله روحه- که از اجله عرفا و
صوفیه زمان خویش بود...» (۷۱ ب)

۷- « حضرت مولانا سعید مرحوم صدر الملة و التقوی و الدین روزبهان...»
(۷۷ ب)

۸- « استاد این ضعیف نقل فرموده...» (۸۰ ب)

۹- « و به وسیله انامل در رنثار اساتذہ عالی مقدار که ملازم مجلس باوقار آن
پادشاه جهاندار (مراد ابراهیم سلطان فرزند شاهرخ است) بودند بتخصیص
خاتمة الكتاب و الخطاطین مولانا صدر الملة و الدین روزبهان- روح الله روحه بانواع
الروح و الريحان- مولانا...» (۸۵ الف و ب)

۱۰- « استاد این ضعیف به مرتبه ای نازک نوشته...» (۸۶ ب)

۱۱- « حضرت استاد محرر این رساله می فرمودند...» (۸۶ ب)

۱۲- « و خاتمة الكتاب، مولانا صدر الملة و الدین روزبهان را درین باب
دستوری است...» (۸۹ ب و ۹۰ الف)

۱۳- «و حضرت استاد مؤلف در رساله نیز تتبع فرموده...» (۱۶۳ الف) ۱

ین استاد خط در سال ۸۵۸ (تألیف تحفه) در گذشته بوده است.

دیگر اینکه مؤلف چنانکه اشارت رفت علقه‌ای معنوی به مراتب عرفانی داشت و جز اینکه به احترام و عزت از استاد خط خود - که منزلتی عرفانی داشت - یاد می‌کند، تألیف خود را به نام محب‌الدین حبیب‌الله مصدر ساخت و نام آن شخص و پدر و جد او را با عبارات تجلیل آمیز آورد (صفحه ۵۲). اما اینکه دو بیت از غزلی ملمع (فارسی و ترکی) را با انتساب به «حضرت مقدسه نوریه» (۱۳۹ ب و ۱۴۰ الف) می‌آورد مرادش بی‌گمان شاه قاسم انوار تبریزی است که به ابیات زیادی از او (بیش از شاعران دیگر ولی هم‌ردیف با حافظ) استشهاد کرده است و از «نوریه» در اینجا اشارت به شاه قاسم است.

من چنین سرمست یارم سن نجسن سویله گل

غیر عشقش نیست کارم سن نجسن سویله گل^۱

اما اینکه مؤلف چگونه می‌توانست نسبت به دو سلسله عرفانی ارادتمند باشد ظاهراً اشکالی در میان نیست. تا موقعی که در شیراز بود و استاد خطش عارف روزبھانی بود بدان سلسله پای بست داشت و چون به هند رفت و در آنجا نشانی از اولاد و اطفال روزبھان نیافت، خدمت محب‌الدین حبیب‌الله نواده نورالدین نعمه‌الله کرمانی را کمر بست.

دیگر اینکه مؤلف بجز سفر هند به سفرهای دیگر هم رفته بود. زیرا یک جا در خطبه می‌آورد: «و بعد از آن در اثنای اسفار که واقع می‌گشت و اتفاق صحبت با اکابر

۱. چنین است در متن. این غزل در دیوان او (چاپ دکتر جواد نوربخش) دیده شد. در نقل آن با دوست دانشمند آقای دکتر محمد امین ریاحی مشورت شد. فرمودید در مصراع دوم عیب وزن هست. عبارت «سن نجسن سویله گل» را به «تو چگونه‌ای، بگو» ترجمه فرمودند. در دیوان شاه قاسم انوار نشانی از این دو بیت نیست.

و اصاغر که ازین علم خبری و ازین عمل اثری داشتند، می افتاد...»^۱

مآخذ و مستندات مؤلف

سراج در خطبه متذکرست که: «و همواره سمیر ضمیر آن بود که درین عمل رساله ای مرقوم انامل تأمل گرداند، مشتمل بر خلاصه رسایل متقدمان و آنچه شفاهاً از استادان شنیده و نکته ای که در اثنای مشق و کتابت به خاطر فاتر آمده... در سلک عبارات منشیانه و استعارات مترسلانه که اذکیاء ذهن و اذکیاء فطن راهنگام مطالعه و استماع مقبول طباع کثیر الابداع باشد، موشح و مزین گرداند تا چنانکه...»^۲

پس روشن است که مباحث این کتاب بطور کلی مأخوذ از نوشته های پیشینیان، شنیده ها از آگاهان و بازیافته از مشق و کتابت مؤلف است.

آیات و احادیث و روایات در سراسر کتاب دیده می شود. مؤلف کوشیده است که غالب مطالب را به آیه ای یا حدیثی مرتبط کند. در آوردن احادیث و روایات گاهی یادآور نام راوی شده است مانند عمر، عثمان، ابوبکر، ابن عباس، کعب الاحبار، عروة ابن زبیر.

خوشبختانه دفتر نشر میراث مکتوب فهرست آیات و احادیث را استخراج کرده و با آوردن منابع مشهور دستیابی به مآخذ احادیث را آسان ساخته اند، پس در اینجا لازم است از مسئول این دفتر آقای اکبر ایرانی که در نشر این اثر همت گماردند سپاسگزاری کنم. اگر درین متن، در حدیثی اختلافی دیده می شود طبعاً با مراجعه به مآخذ دیگر می توان اشکال گشایی کرد.

مقداری از مستندات مؤلف کلمات و عبارات و اشعار حضرت امیرالمؤمنین

۱. صفحه ۴۶

۲. صفحه ۴۶-۴۷

است که در همه موارد با جمله دعایی «علیه السلام» همراه است و همین نکته حکایت از آن دارد که مؤلف به مذهب تشیع علاقه مندی داشت.^۱ مؤید این مطلب است این عبارت مؤلف: «و از عطایای افاضه انوار ارواح ائمه ابرار اثنا عشر، علیهم سلام الله من العلی الاکبر... خود را محروم و بی بهره نگذارد...»^۲

اما آنچه از پیشینیان و همروزگاران درین تألیف می آورد آنها را به چند گونه توان دید: دسته اصلی و رسته اساسی درین تألیف منقولات گاه گاهی از خط نویسان نامور پیشین است مانند: ابن مقله (۲۷۲-۳۲۸)، ابن بواب (در گذشته ۴۲۳) که از او قصیده‌ای مفصل به عربی نقل کرده است^۳، عبدالله صیرفی (قرن هشتم) و دیگر کاتبان نامور از جمله پنج خطاطی که به یاقوت مشهور بودند. از خوشنویسان دیگری که نام می برد و زبانزد بوده اند: شیخ زاده احمد سهروردی، ارغون کاملی، مبارکشاه (شاگرد یاقوت) و تنی چند از معاصران مؤلف است به اسامی ابراهیم سلطان پسر شاهرخ، شمس الدین شیخ محمد، خواجه حاجی بندگیر تبریزی، خواجه نظام الدین احمد سمنانی (منشی شاه شجاع در شیراز و استاد خط تعلیق)، خواجه تاج الدین سلمانی منشی (که قطعاً باید مؤلف کتاب شمس الحسن منظور باشد)، جعفری تبریزی بایسنغری، شرف الدین امیره.

دسته دیگر اشعار و ابیات شاعرانی است که آنها را چاشنی معنوی و آرایش متن کتاب کرده است. گاهی نام سراینده را می آورد ولی در بسیاری از موارد ابیات را بدون ذکر نام سراینده آورده است. به همین ملاحظه سراینده ابیات را همه जानمی توان

۱. شاید استادش نیز به قرینه اینکه صدر الدین روزبهان دوم دوسندار اهل سب و سمانیل به سنج بود به این مذهب گرایش داشته است. درباره تعلق خاطر صدر الدین روزبهان دوم به اهل سب صفحه ۲۵ و ۲۶ روزبهان نامه و صفحه ۱۳۹ تحفه العرفان مندرج در همان کتاب دیده شود.

۲. صفحه ۱۸۶.

۳. صفحه ۱۲۴.

شناخت مگر در مورد ابیات سعدی و حافظ. اشعار فارسی که درین متن دیده می شود از جلال الدین بلخی (مولانا)، حافظ شیرازی، خسرو دهلوی (ابیاتی از قران - السعدین درباره کاغذ)، سعدی شیرازی، سلمان ساوجی، شیرین مغربی، عماد فقیه، قاسم انوار، کمال خجندی، نظامی گنجوی است. اشعار عربی متن متعدد است و اغلب بی ذکر سراینده نقل و ضبط شده است. فهرستی از آنها برای آسانی کار پژوهندگان آینده در پایان آمده است.

دسته دیگر کتب تاریخی و ادبی است و استناد به اقوال متقدمان از جمله: ابن حاجب (شافیه) - ابن خلکان (وفیات الاعیان) - ابونصر فراهی (نصاب الصبیان) - اسمعیل جوهری (صحاح) - حمدالله مستوفی (تاریخ گزیده) - شرف الدین علی یزدی (معما، طبعاً حلال مطرز) - منهاج سراج (طبقات ناصری) - نصیرالدین طوسی (اخلاق ناصری).

گفتیم مؤلف یکی از پایه های تألیف خود را نکته ها و دقایقی ذکر می کند که خود حین تمرین مشق و کتابت نسخه دریافتی بود. در متن اشاراتی بدین مطلب دیده می شود، از جمله:

۱- «و آنچه کاتب این حروف را درین باب به خاطر آمده آن است که صلابت و رخاوت قلم در درازی و کوتاهی نوک او دخل تمام دارد...» (۴۲ ب = ص ۸۷).

۲- «و چون کاتب این حروف در تألیف این رساله با آنکه مقصود بالذات بیان اشکال و اوضاع اصول خط است به رعایت مناسبات متوسل است...» (۴۶ ب = ص ۹۰)

۳- «و محرر این سطور کتابت مداد ذهبی را در شیراز سه نوبت به آب در آورده و نشف نکرده...» (۵۳ ب = ص ۱۰۰).

۴- «و مؤلف این رساله را اجازه قَسَم خطّ به خطّ مبارک ایشان هست (یعنی شرف‌الدین امیره). در خطوط خود این حرکت هم ملاحظه فرموده و در غایت دقت رعایت نموده...» (۱۶۳ الف = ص ۲۴۳).

قرائن تاریخی و شعری

یکی اینکه در این کتاب (تألیف ۸۵۸) ذکر خطّ «نستعلیق» به صورت «نسخ تعلیق» آمده است، یعنی هنوز کلمه صورت تلخیصی به خود نگرفته بود. زیرا آن سالها دوره دستیابی به این خطّ و آغاز رواج آن می‌بوده است. اشاراتی که مؤلف بدین خطّ کرده عبارت است از:

«... و در خطّ نسخ تعلیق تبریزی رعایت آن مناسبات هم ضرورت است، الا زمانی که مسطر گنجایش بیتی یا نثری که می‌نویسد نداشته باشد. آن زمان جایز است که حروفی که از یک جنس باشند یکی که بعد از یکی نویسد کوچکتر از حرف سابق نویسند تا از مسطر بیرون نرود که موجب عیب کاتب و خطاط است. و چون درین محل به ذکر خطّ نسخ تعلیق تبریزی منجر شد در بیان اصول آن ایسایی می‌رود حال آنکه اصول این خطّ مطلقاً حکم اصول ثلث دارد... و در اینجا چون بیشتر فارسیات به این خطّ نوشته می‌شود کشیدن نیزه و تیر و شمشیر و شمع و سرو و امثال ذلک مناسب می‌باشد...» (۴۸ الف - ۴۹ الف = ص ۹۳)

درین عبارت ظاهر امر از «درینجا» سرزمین هندوستان بوده است که مرسوم شده بود کتابهای فارسی را به خطّ نستعلیق بنویسند.

درباره نستعلیق یک جای دیگر هم اشارتی دارد و آن این عبارت است: «و نسخ تعلیق تبریزی و شیرازی که طریق تبریزی موضوع خواهی میر علی تبریزی است و

مولانا جعفر تبریزی بایسنغری به نهایت آن موفق گشته، و طریق شیرازی که وضع آن هم از اقلام اهتمام اساتذہ شیراز در سلک خطوط انخراط یافته و استاد این ضعیف به مرتبه ای نازک نوشته که عقل از ادراک چگونگی قلم آن به صد گونه قصور اعتراف می نماید و حضرت استاد محرر این رساله می فرمودند که این نوع خط چنان می باید نوشت که در هر حرفی هم ملاحظه اصول نسخ کرده باشد و هم رعایت اصول تعلیق» (۸۶ ب = ص ۱۴۰).

نکته مهمی که ازین نوشته به دست می آید این است که خط نستعلیق تقریباً همزمان در دو شهر تبریز و شیراز و به دو طریقه انکشاف و ابداع شد، بطوری که «طریق شیرازی» هم جداگانه برای خود نام آوری یافت تا بدان جا که استاد مؤلف آن خط را در مرتبه ممتازی می نوشته است.

دیگر اینکه ضنّت و بخل در کار هنر مرسوم آن روزگار هم بود و مؤلف ظریفانه بدان اشارتی دارد که «در تر حیب و تنظیم استاد هیچ دقیقه ای از دقایق شرعی و عقلی مهمل نگذارد... تا او را در خدمت استاد محل تقرّب و مباسطت حاصل شود و به سهولت تعلّم و استفاده تواند نمود. چه خالی از آن نیست که ماهران صنایع را بنابر عزّتی که لازمه آن است ضنّتی در طبع می باشد و تسخیر ایشان به امور مذکور و رعایت طریق کرم و مروت می توان نمود...» (۵۶ الف - ب = ص ۱۰۳ و ۱۰۴)

دیگر اینکه از شیراز دوره ابراهیم سلطان پسر شاهرخ مختصر اطلاعی در بر دارد که در جای دیگر ندیده ام، مانند اینکه در آن شهر محلی به نام «دارالصفای سلطانی» می بوده است و درین باره می نویسد: «امّافی الحقیقه آنچه حلیه تدوین یافته و فی الحقیقه متداول این روزگار است و در ایام سلطنت پادشاه سعید مغفور مغیث الدین ابو الفتح ابراهیم سلطان بن معین الدین ابوالنصر شاهرخ بهادر خان... که

در اقسام خطّ به تخصیص قلم کتابت اعجوبه عصر خود بلکه یگانه روزگار و سرآمده ادوار بود و نتایج اقلام براعت لثامش، از صفایح اوراق مصاحف و در اوج لطایف دثار و صفحات در و دیوار عمارات خوانق و مدارس دارالملک شیراز به تخصیص دارالصفای سلطانی که از مستحدثات معمار همت آن سلطان مرحوم است منظور نظر اعتبار اکابر و اصاغر آمده...» (۸۴ ب- ۸۵ الف = ص ۱۳۸)

دیگر اینکه «قسم خطّ» از اموری می بود که در آن دوره بعضی بدان امر مشتهر بودند، مانند خواجه حاجی بندگیر تبریزی (۸۵ ب = ص ۱۳۹) و خود مؤلف (۱۶۳ الف = ص ۲۴۳).

دیگر اینکه دو بیت «فهلوی» درین متن آمده است که ظاهراً می باید به گویش شیرازی باشد:

در گله شاه اسب کروک دبوت در بادیه نیز اشتر لوک دبوت

آن اسب کروک و اشتر لوک منم این در به امید می ز نم بوک دبوت

دیگر اینکه ابیاتی متعدّد از حافظ شیرازی که (احتمالاً مؤلف در زمان وفات حافظ کودکی می بوده) درین متن هست که از حیث تفاوت ضبط می تواند مورد سخن و توجه قرار گیرد. اگر چه نسخه موجود به خطّ قرن یازدهم هجری است ولی چه بسا که از روی نسخه خطّ مؤلف تحفه (مورخ ۸۵۸) نوشته شده باشد و در چنین صورت ضبطهای آن از اعتبار نسبی عاری نیست.

فهرست ابیات حافظ جداگانه از اشعار شاعران دیگر فراهم شد که بهتر و اسانتر فایده بخش باشد.

نمونه خط مؤلف

ظاهر آدر کتابخانه مجلس نسخه ای از ظفرنامه شرف الدین علی یزدی هست که نخستین بار مرحوم دکتر مهدی بیانی آن را در دو جاز کتاب احوال و آثار خوشنویسان ضمن یاد از خوشنویسان نستعلیق و ذیل نام یعقوب بن حسن (شماره ۱۵۱۴) شناسانده و نوشته است که به خط سراج شیرازی نسخه ظفرنامه یزدی قطع سلطانی را که به خط کتابت جلی متوسط و عنوان ثلث و رقاع عالی است دیده است. رقم پایانی آن نسخه را چنین به نقل در آورده:

«یعقوب بن حسن الملقب بسراج الحسنی القطانی - عفی الله عنه - فی یوم الخمیس رابع عشرين من جمادی الآخر لسنة اربعین وثمانمائه.»^۱
در مجلد چهارم کتاب مذکور که به خط سلطان اقلام سته مخصوص است همین مطالب را تجدید کرده، با این تفاوت که نسبت «القطانی» از آن افتاده و تاریخ «رابع العشرین» به جای «رابع عشرين» آمده و در عنوان او نسبت «سلطانی» قید شده است و می باید یکی تصحیف دیگری باشد.^۲

کوشش شد که عکسی از این نسخه گرفته و چاپ شود، ولی نسخه در کتابخانه مجلس دیده نشد و جناب آقای عبدالحسین حائری احتمال می دهند مرحوم بیانی نسخه را در کتابخانه دیگری دیده و به اشتباه به کتابخانه مجلس نسبت داده است.

رسم الخط نسخه

رسم الخط نسخه به مرسوم امروز نیست، یک نواخت هم نیست. ناچار بهتر دیده

۱. احوال و آثار خوشنویسان، جلد سوم (۱۳۴۸): ص ۹۷۰ - ۹۷۱.

۲. مرحوم بیانی از کاتبی با رقم یعقوب الکاتب هم نام می برد که دیوان حافظ به خط او مورخ ربیع الآخر ۸۵۴ در کتابخانه سلطنتی موجود است.

شد ضمن نگاه داری آن مقدار از رسم الخطّ که ایجاد دشواری در خواندن ندارد (مانند ازین، درین که در همه موارد انداختن «الف» روش کاتب بوده است) آیین خطّ نویسی امروز رعایت شود، مانند جدانویسی کلمات غیر مرکب از یکدیگر و برگرداندن رسم الخطّ کلمات عربی به شیوه فارسی، مانند اشاره - خلوة - ساحة - جهة - صورة - مساواة - ضرورة - رعایة - خدمة - ملازمة - طریقة و سموات و مرآة که به صورت رایج در فارسی کنونی نقل شده است.

مؤلف در معرفی قلمی حروف و بعضی کلمات، نمونه‌هایی را نوشته بوده است که در نسخه موجود صورتی غیر مشخص و معمولی دارد. لذا به سفارش «میراث مکتوب» خوشنویس معاصر آقای عبدالرضایی آن نمونه‌ها را به شکلی که به ملاحظه بینندگان می‌رسد نوشته است تا مطلب گویاتر باشد.

در نسخه همه جا به دنبال جمله دعایی مربوط به حضرت رسول (ص)، عبارت «آله» کنار یا بالای نام ملحقاً آمده و در چاپ هم آورده شده است.

در خواندن نسخه چند کلمه بطور نامفهوم بازمانده که در حاشیه به ناشناختگی آنها اشاره شده است. امیدست خوانندگان نکته یاب ما را بر ضبط درست آن کلمات آگاه فرمایند.

یاد کرد اشرف و اهتمام دانشمند کم مانند، دوست گرامی شادروان محمد تنی دانش پژوه را در بازخوانی متن و معرفی آن، در پایان این گزارش برترین حسن حتم تواند بود.

ایرج افشار

دوم اسفند ماه ۱۳۷۵

تخت الحسین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِیَدِ اللّٰهِ نَسْتَعِیْنُ وَبِعِیْنِهِ نَسْتَهْدِی

رُؤَا مِ حَمْدِیْ جَدِّیْ کَمَا اَزْجُرُهُ عَرَابِیْسُ حَرَوْنِیْبُ اَنْ صَنُوْفِ لَطَائِیْفِ

صُوْرَةٍ وَمَعْنٰی دَرِیْطِ بَصِیْرَتِ اَوَّلِی الْاَیْدِی وَالْاَبْصَارِ جَلُوْهِ

نَشْرِی بَارِکَاہِ پَادِشَاہِیْ کَمَا کِتَابَةُ عَرَشِیْ مَحْمُودِ اَبْنِ یُوْرْکَاہِ وَتُوْحِیْدِ

وَنَقْشِیْ نَامِ حَبِیْبِیْ وَاجِبِ التَّخْلِیْبِ وَالتَّحْمِیْدِ زَیْبِیْ وَنَدْوِیْ

مُخَشَّیْدِیْ وَدُرِّ عَرُوسِیْ سِیْئِیْ قِیَاسِیْ کَمَا اَزْصُوْرِیْ نَعَایِیْسِیْ

اِنَّ مَعَالِیْکَ وَاَتْقَالِیْمَ وَکَمَا یَسْتَهْدِیْ وَنَ بَرَکَاتِیْ اَسْرَارِیْ

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَقْرُؤُکَ اَلْاَتَّکَانَ کَمَا لَمْ یَعْنِیْ لَمْ یَمْکْشُوْفِ وَیَسْ

تصویر صفحہ اول از نسخه عکسی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِهِ الْاِسْتِعَاْنَةِ وَعَلِیْهِ التَّوَكُّلُ

زاهر زواهر حمد بی حدّ که از چهره عرایس حروف آن صنوف لطایف صورت و معنی در نظر بصیرت اولی الایدی و الابصار جلوه گر آید نثار بارگاه پادشاهی که کتابه عرش مجید را به زیور کلمه توحید و نقش نام حبیب واجب الترحیب و التمجید زیب و زینت بخشید.

و دُرر غُرر سپاس بی قیاس که از صور نفایس الفاظ آن معانی «ن وَالْقَلَمِ وَ مَا یَسْطُرُوْنَ» بر کاتبان اسرار «الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ» مکشوف و مبین [۱ب] گردد تحفه درگاه مالکی که آدمی را که خلاصه ممالک ایجاد و تکوین است به انواع استعدادات اختصاص داده از کاینات برگزید، تاهرگاه که در معرض ثنای ذات موجد خویش رقمی زنند قلم ابداع و اختراع ایشان همه این نویسد که :

نظم

ای هیچ خطی نگشته ز اول	بی حجت نام تو مسجل
ای خطبه تو تبارک الله	فیض تو همیشه بارک الله

و در هر آن که به مقتضای «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» تفکر نمایند، از لوح خیال ایشان را این معنی روی نماید که:

نظم

هر نقش که بر تخته هستی پیدا است پیدائی آن کس است کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست

و در هر زمان که به کلک اندیشه در مقام تنزیه صفات خالق خود [۲ الف] حرفی کشند، زبان اقلام براعت لثامشان منشی این کلام باشد که:

شعر

اعتصامُ الْوَرَى بِمَغْفَرَتِكَ عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ صِفَتِكَ
تُبُّ عَلَيْنَا فَأَنَابْنَا بِشَرِّ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

تعالی شأنه و عز سلطانه.

و یواقیت صلوات نامحدود و لثالی درود نامعدود که سطور توقیع الفاظ گوهر بارش به نوک خامه نور و سواد دیده حور بررق منشور و کتابه بیت معمور مسطور و مزبور گشته که «انَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ» هدیه روح معطر و کالبد منور قایل «مَنْ أَحْسَنَ كِتَابَةَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَحَسَنَهُ أَحْسَنَ اللّٰهِ إِلَيْهِ»، سحر بیدار موقف «انَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ»، شب زنده دار خلوت [۲ ب] «لِي مَعَ اللّٰهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلِكٌ مُّقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ»

مصرع^۱

مبّر از قصور حیف و از میل

آن نبی مکین که به مقتضای «كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ» چون منشور
ظهورش به طغرای «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» موشح آمد، دین مستبینش خطّ
نسخ و رقم ترقین بر اضلاع اوراق ملل و دُول سابق کشید تا راهروان طریق تحقیق را
محقق شود که - نعت -

نظم

تخته اول که قلم نقش بست	بر در محجوبه احمد نشست
حلقه حارا، کالف اقلیم ^۲ داد	طوق ز دال و کمر از میم داد
لاجرم او یافته ز آن میم و دال	دایره دولت و خط کمال

آن رسول امین که پیروی شرع مبینش ریحانه الانف [۳ الف] هداة امت عالی
همت است، و از رقاغ اصطناع شفاعتش منشور «نَجَاةُ عُصْبَاةٍ» ملت - صلی الله و سلم
علیه و آله و رزقنا من لمعات انوار جماله -

اما بعد، بر مقتبسان انوار فضایل و مشتعلان مشکات خصایل پوشیده نشاند که
بقای علوم و آداب درین عالم مبنی بر اسباب سریع الانقلاب بی صورت حروف و
کتاب، که موضع اولی الالباب است، امری است بعید الامکان عذیم البیان، و
حکمت بالغه قادر علیم حکیم تعالی و تقدس که وقوع هر امری به وجود سببی منوط

۱. اصل: ع.

۲. اصل: اقلیم.

فرموده، و حصول هر مقصودی به توسط وسیله ای مربوط ساخته، بقاء علوم دینی و معارف یقینی که سخن راجع است به وجود پیکر رفیع منظر حروف بایسته [۳ب].
 چه از ترکیب حروف، الفاظ جزل و معانی بدیع صورت می بندد، و مرآت حقایق نمای نظر اولی البصائر و الابصار می گردد. و فی نفس الامر معانی و الفاظ که در مشیمة حکمت توأمانند در لباس مفاخر اساس سخن حلیة توضیح می یابند و مشکاة مناہج طالبان کشف رموز و اسرار می شوند، چنانکه آن محقق بصیر تعبیر از آن به تحریر این بیت فرموده که :

بیت

بس بگفتیم [و] شنیدیم و سخن بود آخر پیر نو خاسته کو حل معما می کرد

و شیخ نظامی - قدس سره - در تقدیم و تعریف آن درر، این نظم شاهوار زیور گردن و گوش روزگار ساخته که :

نظم

جنبش اوّل که قلم برگرفت حرف نخستین ز سخن در گرفت [۴الف]
 خطّ هر اندیشه که پیوسته شد در پر مرغان سخن بسته شد

و چون به بدیهة عقل مبرهن است که معنی بی صورت ظهور ندارد و صورت بی معنی نور، هر آینه نزهتگاه اظهار و ظهور هر یک در حدّ ذات خود تقاضای تکمیل دیگری می نماید، تا قضیه به آن جامی رسد که بعد از جلوه گری هر دو در مرتبه کمال، ناظران مناظر حروف و الفاظ را زبان تعجب گویای این نظم دلربای می گردد که :

بیت

صورتت می بینم و حیران معنی می شوم

تا چه معنی لطیف است آن که اینش صورت است

مبنی بر این مقدمات هر دو لتمدی که با تأمل توجه تام صورت حروف که ظروف لطایف و نکات کلام ملک علام و احادیث نبوی - علیه و آله الصلوٰة و السلام - و شبح ارواح قدسی علوم اوایل و اواخر واقع شده اند [۴ ب] به اتم حلیه ای و اکمل صورتی نگاشته اقلام انتظام گرداند، آن میامن معنی حدیث مبارک که در خلال نعت حضرت سید المرسلین - علیه و آله شرائف الصلوات و التسلیمات من المصلین - مذکور شد به نصیبی کامل و حظی شامل محظوظ و بهره ور گردد - ان شاء الله و ما التوفیق الا بالله سبحانه -

سبب تألیف کتاب

چنین گوید محرر این بیاض و مرشح این ریاض الفقیر الی اللہ الغنی ابو الداعی یعقوب بن حسن بن شیخ الملقب بسراج الحسنی الشیرازی۔ اصلح اللہ حاله و حقق آماله۔ کہ چون از دیوان «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ» قسم این حقیر بی اسم و جسم از تحصیل فضایل و آداب، فن خط آمده بود از عنفوان شباب خود را متشبث به اذیال عواطف طلاب کمال می [۵ الف] گردانید، و به مقتضی نصیحت

بیت

غافل منشین، ورقی می خراش
ورنویسی قلمی می تراش

بعضی از اوقات مستغرق مشقت المشق بالاقلام داشته بود، و در مبادی حال در اکتساب این فن مبارک و صنعت متبرک اقتباس و استفاده از انوار باطن و ظاهر حضرت مخدوم سعید بقیة اولیاء اللہ المتقین العارفين خاتمة الکتاب و الخطاطین مولانا صدر الملة و التقوی و الدین روز بهان۔ انزلہ اللہ تعالیٰ فرادیس الجنان و افاض علیہ شایب الروح و الریحان۔ می نمود.

و بعد از آن در اثنای آسفار که واقع می گشت و اتفاق صحبت با اکابر و اصاغر که ازین علم خبری و ازین عمل اثری داشتند می افتاد، بر حسب فرموده «عَلَيْكُمْ بِالْحِفْظِ» [۵ب] هر چه معلوم می شد مرکوز ضمیر کسیر می آمد. و در خلال آن احوال احیاناً به مطالعه رسائلی که درین علم مرقوم خامه مشکبار اساتذۀ عالی مقدار به تخصیص قبله الکتاب شیخ جمال الدین یاقوت مستعصمی که جواهر و لثالی کلک بدایع نگارش یاقوت روان یا مفرح جنان است، و خواجه عبداللہ صیرفی که تا صراف بازار امکان نقود خطوط بر محک اعتبار می زند^۱ سبیکه [ای چنان تمام عیار از گاه امتحان بیرون نیاورده و تلمیذ یاقوت مولانا مبارک شاه زرین قلم که به قلم زرین بر صفحات سیمین بیاض هر حرفی که کشیده رشک خطوط عذار ماه رخساران زهره جبین و حوراوشان خلد برین آمد، و خاتمة الکتاب مولانا صدر الملة والدین روزبهان که مجاجات اقلام غالیه [۶ الف] فامش نمونه سحر حلال و انموذج خطوط عارض پریرویان مشکین خال است، و دیگر علماء و اساتذۀ این فن که هر یکی شهره شهری و اعجوبه دهری بوده اند توسل می جست.

و همواره سمیر ضمیر آن بود که درین علم رساله ای مرقوم انامل تأمل گرداند^۲ مشتمل بر خلاصه رسایل متقدمان، و آنچه شفاهاً از استادان شنیده، و نکته ای که در اثنای مشق و کتابت به خاطر فاتر آمده.

و با آنکه ابواب و فصول تألیف مذکور مخبر از فروع و اصول مفردات خطوط و مرکبات حروف و الفاظ باشد و جوه عزایس مخدرات به زیور غرایب نکات لطایف آیات از بدایع معانی و لوامع اقتباسات روحانی که نقشبند خیال بر لوح ضمیر نقش می بست، بر وفق منظومه

۱. اصل: محیرند (؟)، قیاساً اصلاح شد.

۲. اصل: کرد از

بیت [۶]

روی تو دیدم، سخنم روی داد ز آینه طوطی به سخن درفتاد

در سلک عبارات منشیانه و استعارات مترسلا نه که اذکیاء ذهن و اذکیاء فطن^۱ را هنگام مطالع و استماع مقبول طباع کثیر الابداع باشد موشح و مزین گرداند تا چنانکه مستعدان بصیر را از نظر به صورت و اشکال آن علم خط و ترکیب ملحوظ گردد دانشوران خبیر را از ادراک دقایق معانی و حقایق عرفانی که در طی آن نامه نامی بر سبیل مناسبت و استدلال اندراج یابد طبع مستقیم و قلب سلیم محظوظ شود و لسان مقتبسان به فحوای طرب مؤدای این نظم دلگشای ترنم نماید که :

بیت

بهار عالم حسنش دل و جان تازه می دارد

به رنگ ارباب صورت را به بو اصحاب معنی را [۷الف]

به حکم «الأمور مرهونة بأوقاتها» امضای این عزم در عقده ابهام و اشتباه مانده بود تا شهور سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه هجری که بر حسب اشارت معالی بشارت «سَافِرُوا تَصِحُّوا وَ تَغْنَمُوا» - علی قائلها و آله شرائف الصلوات و کرائم التسلیبات - به عزم سفر مبارک اثر خطه محمد آباد بیدر - صینت عن المکاره و الحضر - عنان توجه به صوب آن ناحیه نامور معطوف گشت، بعد از وصول به مقصد خامه به بیان تقریر ما فی الضمیر اشارت^۲ یافت و به اتمام آنچه مطمح نظر قصد بود اتیان نمود.

۱. کذا در اصل هر دو جا اذکیاء.

۲. اصل: اشاره.

بیت

سحر حلالم سحری قوت شد نسخ کن نسخه یاقوت شد

و چون شکوفه شاخسار آن حدیقه انس از نقاب مسوده عزم مجالی ریاض بیاض
کرد و در صورتی لطیف و طرز [۷ب] غریب و اسلوبی مرغوب و نمطی محبوب
ظهور یافته بود با عقل دور بین اندیشه کردم که این غنچه گلبن هنر که نورش نور بخش
زهر چمن فلک اخضر است،

بیت

به حضرت که برم کو سزای آن باشد کجا به تحفه فرستم که جای آن باشد

از تلقین ملهم دولت به گوش جان رسید که دیبای دیباچه این رقم زده کلک ابداع
به زیور القاب حضرتی که صیت مکرمتش صدقا و عدلا عالم و عالمیان فرو گرفته
طراز آفرین و اعزاز بند، و ترتیب این ذکر جمیل باعث تکمیل آن تألیف جلیل گردان، تا
در نظر فصحای ایام و بلغای انام سزاوار مدح و تحسین گردد. بنابراین،

بیت

به فرخ فالی و فیروز مندی سخن را دادم از دولت بلندی [۸الف]

و بوسیله ثنای ذات ملکی صفات سروری که سریر افروز اقلیم معانی و ولایت گیر
ملک زندگانی و دارنده اورنگ آگاهی و حواله نگاه تأیید الهی است،

نظم

ملک سیرتی صورتش ز آب و گل پراز هوش مغز و پراز رای دل
نیپوشد ز اغیار سرّی قدر که رایش نگرده از آن باخبر

ذهن و قَادش در ادراک حقایق علوم کالبرق الخاطف سریع و طبع نقادش در بیان
دقایق نکات منشی معانی بدیع، از لغات کلام لطایف نظامش تفسیر حدیث «أَنَا أَفْصَحُ
الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ» روشن، و از منطق سخنان معارف انتظامش غوامض اسرار قدم
میرهن. نجوم سماوی با هیأت نورانی از اشعه انوار جبین مینش منیر، و مرآت [۸ب]
خواطر اذکیاء از بوارق ضمیر منیرش مستنیر. اوقات قدسی ساعاتش بعد از فراغ
طاعات صرف انجام مقاصد اکابر و اصاغر، و از مان سعادت فرجامش عقیب ادای
عبادات مستغرق اکتساب معانی و مفاخر.

نظم

حل ایضاح معانی از بیانش گشته کشف

وز کلامش سرّ منطق کرده حکمت آشکار

صرف احرار از فضایل کرده ایام شریف

نحو ذات با کمال او ندیده روزگار

در پیروی اولیاء کرام و اجداد عظام کاشف سرّ «نور علی نور»، معنی حضرت
مقدسه نوریه به جناب رفیعش در غایت ظهور. دست دریا نوالش مُقبل شفاه عظمای
خواقین و حاشیه سجاده ملایک مقررش موقف استمداد کبرای سلاطین، ابواب

فتوحات غیبی بر روی دلش گشاده و مفاتیح [۹ الف] خزاین صورت و معنی از فیض فضل نامتناهی حضرتش را آماده. از روی نسب بلند اختری از آسمان دودمان نبوت و رسالت، و از طریق حسب همایون پیکری جامع فضایل ملکی و انسانی و حایز مراتب ولایت و بسالت.

شعر

خیر القبائل فی اصل و فی نسب فخر الامائل فی الجرثوم و النسم

در مضماری دانش قصب السبق از علمای عالم و فضیلتی بنی آدم ربوده و در میدان بینش صاحب قدح معلی و رقیب بوده.

شعر

له قدح المعلی فی المعالی اذا از دحم الکرام علی القداح

مصرع

گراز علمش حکایت باز گویم

نظم

عقود لؤلؤ از دست و زبانش نثار دامن آخر زمان است
لقاطات زبان خامه وی میان اهل معنی دلستان است [۹ ب]

مصرع

وز آن خطش رقم خواهم که بندم

بیت

جواهری که بیفتد ز ساعد قلمش برند دست به دست از برای گردن حور

ذات معالی سماتش چون آفتاب عالمتاب به حسن افاضه مشهور و دعای دوام
دولتش ورد زبان انس و جان از نزدیک و دور، روشنی دیده ارباب بینش،مصرع^۱

جهان جان و جان آفرینش

وَهُوَ الْمَخْدُومُ الْأَعْظَمُ الْمُطَاعُ الَّذِي صِيَتْ مَفَاخِرُهُ وَتَعَالِيهِ مُتَشَرِّفٌ فِي الْأَرْبَاعِ وَ
 الْأَصْقَاعِ، سُلْطَانُ النُّقَبَاءِ وَالسَّادَاتِ، مَنَبِعُ الْوَلَايَةِ وَالْكَرَامَةِ وَالسِّيَادَاتِ، ذُو الْعِلْمِ وَفِي
 الْعُلَمَاءِ ذُو الرِّيَاسَةِ، ذُو الْفَضْلِ وَفِي الْفَضَلَاءِ ذُو السِّيَاسَةِ، ذُو السِّيَادَةِ وَفِي السَّادَاتِ ذُو
 الْأَمْرِ وَالنَّوَاهِي وَالنَّوَاصِي، ذُو السَّعَادَةِ وَهِيَ مِنْ جَدِيدِهِ انْتَشَرَتْ وَبِهِ خُتِمَتْ [۱۰]
 الف] وَالْيَهِ التَّنَاهِي

شعر

قد يخضع السادة دون سريره كخضوع وجه الارض دون سمانه

۱. اصل: ع.

صِنُوْ دَوْحَةَ النَّبُوَّةِ قَنُو شَجَرَةَ الرَّسَالَةِ، حَائِزُ الْمَنَاقِبِ كُلِّهَا جَامِعُ الْمَفَاخِرِ جُمْلَتِهَا، مَرْجِعُ
 أَرْبَابِ الْعُلُومِ وَالْفَضَائِلِ وَالْحِكْمِ، مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ وَالْجُودِ وَالْكَرَمِ، حَيْبُ الْمِلَّةِ
 وَالتَّقْوَى وَالِدَيْنِ اميرزاده مُحِبُّ اللَّهِ، ابْنُ فُلْكَ فُلْكَ الْمَعَارِفِ وَالْعُرْفَانِ، وَكَلِيُّ الْأَيْدِي
 وَالْأَفْضَالِ وَالْأَحْسَانِ، مَجْمَعُ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِ الشَّيْمِ، الْبَحْرُ الْخِضْمُ وَ
 الطَّوْدُ الْأَشْمُ مُسْتَخْدِمُ أَجَلَّةِ السَّادَاتِ وَالْعُلَمَاءِ فِي الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، مُعَلِّي مَعَالِمِ
 الصِّدْقِ وَالْيَقِيْنِ، مُرَبِّي أَكْبَرِ السَّلَاطِيْنِ وَأَعَازِمِ الْخَوَاقِيْنِ، فَرِيْدُ الدَّهْرِ وَوَحِيْدُ الْعَصْرِ،
 الْوَاصِلُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ الصَّمْدِ أَلَا لَهُ بُرْهَانُ الْحَقِّ وَالِدَيْنِ، اميرزاده خَلِيْلُ اللَّهِ، ابْنُ [۱۰
 الف] مَرْكَزِ دَائِرَةِ التَّوْحِيْدِ وَالتَّفْرِيْدِ، الْعَارِفُ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَجِيْدِ، وَكَلِيُّ اللَّهِ الْوَالِي، لَطِيْفَةُ
 صُنْعِ اللَّهِ الْمُتَعَالَى، وَارِثُ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ، قِبْلَةُ الْعُرَفَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ، نُورُ الْأَنْوَارِ وَمُظْهِرُ
 الْأَسْرَارِ، وَمُظْهِرُ الْعَجَائِبِ الْأَطْوَارِ، خُلَاصَةُ الْأَزْمَانِ وَالْأَدْوَارِ، امير نُورِ الْحَقِّ وَ
 الشَّرِيْعَةِ وَالطَّرِيْقَةِ وَالْحَقِيْقَةِ وَالتَّقْوَى وَالِدَيْنِ نِعْمَةُ اللَّهِ

آن که بوسیدن خاک قدمش شاهان را	کرده از آب حیات است لباب شفین
هو ابن نبی الله و ابن و صیه	له مفخر یربی علی کل مفخر
*	
حبیباً لدین الحق، ناصر شرعه	محباً لخلق الله فی الجود سابقاً
فلا زال فی حلبات کل فضیلة	بمافات عن اهل المفاخر لاحقاً

خَلَّدَ اللَّهُ تَعَالَى فِي صَدْرِ الْوَلَايَةِ وَالْكَرَامَةِ سَالِمًا، وَمَكَّنَهُ فِي [۱۱ الف] دَسْتِ الصِّدْقَةِ
 وَالْإِمَامَةِ غَانِمًا، وَلَا زَالَ ظِلُّ جَلَالَتِهِ مَمْدُودًا، وَطَلَحُ عَاطِفَتِهِ مَنصُودًا.
 این نوعروس کله اختراع را که ناصیه حسنش به طراوت اوصاف عالی حضرت

سیادت پناه زیب و زینت یافته از نقاب احتجاب بر منصه جلوه گری نشاندم. امید که از دستکاری ماشطه یراع اصطناع به خلوت قبول ترقی نماید و از فیض تزیین تربیت و تحسین محروم نماند، و ما ذلک علی الله بعزیز.

و رساله مذکور به تحفة المحبین رقم اتسام و سمت انتساب یافت، مشتمل بر توشیحی و مقدمه و دو مقاله و خاتمه.

والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب.

توشیح

در بیان فضیلت خط
و تبیین آنکه خط اشرف صنایع است

روی عن ابن عباس [۱۱ ب] - رضی الله عنهما - فی قوله تعالی «أَوْثَارَةٌ مِنْ عَلَمٍ»، قال
یعنی الخطّ.

و روی عن مجاهد فی قوله تعالی «يُؤْتَى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»، قال الخطّ. «وَمَنْ
يُؤْتَى الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»، یعنی الخطّ.

از شمایم نسایم کلام قدیم سبحانه، و تنزیل واجب التبجیل آسمانی بر وفق تفسیر
علمای ربانی، روایح بسی لطایف و معارف به مشام جان هوشمندان نکته دان
به تخصیص ماهران صنعت خط می رسد. از آن جمله آنکه درین سرای فانی
هر سعادت مندی که طالب مرتبه بقاء ذکر جمیل است که حکما آن را «عسر ثانی»
گفته اند، در تحصیل فضیلت «الخطّ صنعة رُوحانیة ظهرت بالة جسمانیة» ید بیضاء
می نماید و در تکمیل صورت کتابت که حافظ معانی علوم اولین و آخرین است

۱. اصل: بوتی.

جهداً مستطیع مبدول [۱۶ الف] می دارد تا از فیض فضل نامتناهی الهی اورا نعمت
«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»، حاصل می شود و زمزمه

شعر

ان آثارنا تدلّ علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

به مسامع مجامع مستفیدان می رساند و از لسان همگان همه صدای این نظم استماع
می کنند که :

بیت

خطت که بر خط یا قوت می نهم ترجیح نوشته بر ورق جان که البیاض صحیح

و از امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب - علیه السلام - منقول است
که «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخَطِّ فَإِنَّهُ مِنْ مَفَاتِيحِ الرَّزْقِ»؛ و به نظم نیز هم از آن حضرت وارد
شده که :

شعر

تأدب فنون الخطّ يا ذا التأدب وما الخطّ الأزينة المتأدب
فان كنت ذا مال فخطك زينة وان كنت محتاجاً فافضل مكسب [۱۲ ب]

و قال بعض فصحاء العرب «الخطُّ احدى اللسانين، و حسنه احدى البلاغتين».
و چون خط در ریاض بیاض و حدائق کتب حکایت گوینده از لسان صورت و

معنی است و نیکوئی او مخبر از فصاحت لفظ و جزالت معنی، هر آینه عامل آن
به وصف

شعر

خطُ حَسَنٌ جَمَالُ مَرءٍ ان كان لعالم فأحسنُ
الدرُّ مع النبات أحلى والدرُّ مع البنات أزينُ

سزاوار باشد.

وقال جعفر بن يحيى «الخطُ سمط الحكمة به يُفصل شدورها و ينظم منشورها».
وقال حكيم من حكماء العرب «الخطُ أصل في الروح و ان ظهرت بألة الحواس
للجسد».

وقال على بن عبيد الله «حُسن الخط لسان اليد و بهجة الضمير». [۱۳ الف]
وقال عبد الحميد «البيان في اللسان و البنان».
وَأَنشَدَنِي بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرَاءِ الْبَصْرَةِ:

شعر

اعذر اخاك على بدالة خطه و اغفر بدالته بجودة ضبطه

وقال جمهور ارباب صناعة الخط: «ان من الكلام ما كان مستوعداً لا يحتاج في
فهمه الى تأمل الخط، و منه ما كان مستودعاً بالخط محفوفاً بالكتابة ما خرداً
بالاستخراج، و كان الخط حافظاً له و معبراً عنه».
وقال بعض الادباء: «الخط نتيجة العقل و خلاصة الفكر و علة الاستعداد و

شرف الانسان».

و ملك الحكماء خواجه نصیر الدین طوسی۔ قدس اللہ روحہ۔ می گوید کہ «صناعات شریفه آن است که از حیث نفس باشد، و آن را صناعات امر او وزرا و ارباب [۱۳ ب] مروت خوانند و اثر آن درین صنف داخل باشد. اول آنچه تعلق به جوهر عقل دارد مانند صحت رای، و صواب مشورت و حسن تدبیر، و این صناعت وزرا بود. دوم آنچه تعلق به ادب و فضل دارد مانند کتابت و بلاغت و نجوم و طب و استیفا و مساحت، و این صناعت ادبا و فضلا بود. سوم آنچه تعلق به قوت و شجاعت دارد مانند سواری و سپاهیگری و ضبط ثغور و دفع اعادی، و این صناعت فروسیّت است.»^۱

و بر لبیب مستبصر، خافی و مستبهم نماند که هر کدام از ارباب صناعات مذکور که به مرتبه ای از مراتب علیّه، و مقامی از مقامات رفیعہ سنیّه مرتقی شده اند از ممرّ [۱۴ الف] خط که به تعریف «الخط نصف العلم» از سایر صناعات به مزید مزیت و رجحان رتبه امتیاز یافته، و [در] منهج کتابت به آن منازل و مقامات رسیده اند، و به نیل مقاصد و مرام از نتایج حسن اقلام اهتمام ترقی نموده اند، و به طریق استقراء و تتبع و به تحقیق پیوسته که آنکه به جودت عقل و حسن رای ممتاز و مجتاز است بر سبیل هرزین باشد که از فضیلت خط خالی مانده باشد، و بر تقدیر که جمال حال او به زیور آن کمال زیب و بهاء نیافته باشد، هر آینه صاحب مشورت او

مصرع

در صحت رای و حسن تدبیر

۱. مأخوذ از اخلاق ناصری/ص ۲۱۱-۲۱۲

کسی باشد که ازین علم به حظی وافر، و ازین عمل به نصیبی وافی محظوظ گشته تا امور او بر نهج مرام سرانجام نماید [۱۴ ب].

و در احادیث نبوی - علیه و آله الصلوة و السلام - «الدین و الملك توأمان» وارد شده همانا اشارت به تیغ و قلم است، چه ثبات پادشاهی بی تعاون شمشیر آبدار و بقاء دین بی تعاضد نوک اقلام بدایع آثار صورت نمی بندد. تیغ که در حفظ صورت آیتی است متین رایت فتح مبین از الف قامت کلک مشکین می افرازد، و خامه مشکین^۱ عمامه که نقشبند نگار خانه ملک و کار فرمای خانقاه دین است از تیزی تیغ ز مردم فام زبان بیان فصیح می سازد.

در اخبار به نظر مطالعه آمده که: «السيف و القلم توأمان» و درین صورت به صریح افاده همان معنی می کند که به کنایت سبق ذکر یافت [۱۵ الف]، و لله درآمین
قال:

بیت

چنان دان که تیغ و قلم در جهان دو گوهر بوند از یکی خاندان

و چون سخن درین مسلک عالی زیادت از آن است که درین مجال به بیان کماهی آن اتیان توان نمود، به باب اختصار تو سل نموده شد و عنان قلم به صوب توضیح نهاده انعطاف یافت، و الله اعلم بالصواب، و انه غفور کریم و هاب.

۱. اصل: مشکین

مقدمه

در بیان وضع خط اقسام نگاشتن^۱

اعلام می گردد که در واضع صنعت شریفه خط و آنکه اول کسی که کتابت کرد که بود، اختلاف است. کعب الاحبار-رضی الله عنه- اخبار می کند و می گوید که: «واضع صور روحانی و هیاکل نورانی خط ابتداء ابوالبشر آدم بوده- علی نبینا [۱۵ ب] و علیه الصلوة والسلام-».

و صورت کتابت اول از نتایج اقسام معجز لثام^۲ صفی الله بر صفحات اوراق لیالی و ایام نقش پذیر گشته، و سایر کتب پیش از موت خود به سیصد سال به هیکل چند که از گِل ساخته بوده نوشته، و آن هیاکل را از جهت آنکه تا مدتی مدید بماند و مردم از فواید آن محروم نمانند پخته، و ازین تدبیر استشمام روایح معجزه می توان نمود که همانا حضرت صفی الله به نور نبوت معلوم فرموده بود که از صدای دعای «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» عالم خراب خواهد شد. از آن جهت آن هیاکل طینی را طبخ فرموده تا به همه حال اثر آن باقی بماند.

۱. کذا در اصل: کلمه نگاشت در کنار صفحه آمده و احتمالاً «نگاشتن» مناسب است.

۲. اصل: اشام

و در زمان نوح نجیّ - علیه الصلوة و السلام - که از سرشک [۱۶ الف] ریزی و
سیماب فشانی سحاب عنبرین نقاب طوفان بر خاسته، و مصدوقه

بیت

چون در در آب جویند این مہرہ گلین گرباز گیرم از مژہ اشکبار دست

ظاهر گشته، آن هیاکل مطبوخ بر حال خود باقی مانده بعد از طوفان هر قومی کتاب
خود یافته اند.

و از بعضی حکما چنین منقول است که شمس و اقمار و الفاظ که بر حسب
اشاره «و الْقَمَرَ قَدَّرْنَا مِنْ مَنَازِلَ» اصول ایشان هوفی «لام الف» منحصر در بیست و
هشت حرف است که سر دفتر روزنامه ظهور و اظهار، و دیباچه مجموعه علوم و اخبار
واقع شده اند، به این ترتیب نزول یافته :

شانزده از مشکوة اضاءت برکات نبوت آدم و شیث و ادريس - علی نبینا و آله و
علیہم الصلوة و السلام - پرتو نور بر ساحت استعداد ارباب وقوف و شعور انداخته و
در صورت حقایق حکمی ظهور نموده.

و هشت حرف دیگر در زمان رسالت ابراهیم و اسماعیل - علی رسولنا و علیہما
الصلوة و السلام - به وقتی که خانه ایشان به دیار عرب نقل شده، به مقتضی «و اذیرفَعُ
اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اسْمَاعِيلُ» از مصابیح نبوت ایشان در غایت اضاءت بدان
انضمام یافته.

و این بیست و چهار مدتی مدید به سایر السنه از سریانی و یونانی و عبری و فرس
در میان طوایف حکماء و امم نبشته حقایق علوم و دقایق حکم معروف و مشهور

بوده‌اند، تا صبح صادق خاتمی از مشرق نبوت لامع گشت و سکه سلطنت این خانواده [۱۷ الف] را عالم اقطاع به اسم نبی عربی ابطحی هاشمی - علیه و آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها و من التسلیمات احلها - بر وجوه دنانیر سماوات و ارضین مخبر از فرموده «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطین» نقش پذیر شد، مصدوقه «اوتیت جوامع الكلم» چهره گشائی آغاز کرد، و در کلام ربانی و فرقان آسمانی از سر حکمت «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» بیست و هشت حوراوش جنت آیین منظور نظر اصحاب ایقان و یقین آمد، و به چهار عدد دیگر که مشتمل بر اعداد کامل است جنود حقایق حدودشان اتمام یافت، و به امداد صنوف تربیت و اصطناع نهال اقبالشان سمت «أصلها ثابت و فرعها فی السماء» گرفت، و زبان حقایق بیان «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا [ب ۱۷] وَحْيٌ يُوحَىٰ» به مضمون «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» گویا شد. و العلم عند الله تعالی.

و روی عن ابی ذر الغفاری انه قال سألت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -

فقلت یا رسول الله «کل نبی مرسل یرسل؟

قال بکتاب منزل.

قلت یا رسول الله ای کتاب انزله الله علی آدم؟

قال کتاب المعجم.

قلت ای کتاب المعجم یا رسول الله؟

قال الف ب ت ث ج الی آخره.

قلت یا رسول الله کم حرفاً؟

قال تسعة و عشرون.

قلت یا رسول الله عددت ثمانية و عشرين حرفاً؟

فغضب رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - حتى احمرت عيناه ثم قال يا اباذر، والذي بعثني بالحق نبياً ما انزل الله على آدم الا تسعة وعشرين حرفاً.
قلت يا رسول الله - صلى الله [الف ۱۸] عليه وآله وسلم - اليس فيها الف ولام؟
فقال - عليه الصلوة والسلام - لام و الف حرف واحد قد انزله الله على آدم في صحيفة واحدة، و معه سبعون الف، من خالف لام و الف، فقد كفر بما انزل على، من لم يعد لام و الف فهو بربىء منى و انا بربىء منه، و من لم يؤمن بالحروف و هى تسعة و عشرون لا يخرج من النار ابداً - صدق رسول الله.

و از ابن عباس - رضی اللہ عنہما - منقول است کہ واضع اول خط و کتابت حضرت اسماعیل بوده - علیہ الصلوٰۃ والسلام -
و نقوش مخدرات حروف کہ پرده نشینان تُتقی عزت و امتناع بودند بر صفحات اوراق روزگار به طریق عبری از اصابع رقم بدایع آن حضرت تنزل یافته و مرقوم خامه ثبت گشته.

و ہم از [ب ۱۸] کعب الاخبار^۱ مروی است کہ اول کسی کہ کتابت به عربی فرموده حضرت آدم بوده - علی نبینا و آلہ و علیہ الصلوٰۃ والسلام - و آن مکتوبات بعد از طوفان حضرت اسماعیل یافته و به تجدید آن اقدام نموده و رفعت پایه خط و منزلت نویسنده به مرتبه ای رسیده کہ اکابر عرب بنا بر استقرار عظم خط در نفوس ایشان و جلالت قدر و ظهور نفع آن، فدای اهل بدر کہ به چهار ہزار درہم کہ همانا بر قاعدہ معمور ایشان طلا بوده باشد رسیده بود بہ شخصی کہ حایز فضیلت خط بود می دادہ اند کہ یک کس را تعلیم نماید.

و صاحب تاریخ طبقات ناصری می آورد کہ از فرزندان اسماعیل اول کسی کہ

۱. اصل: کعب الاخبار

خط^۱ نوشت اُدُد بن همیسع^۲ بود، و او به بیست و چهار زبان سخن گفتی و بیست [۱۹ الف] و چهار نوع خط نوشتی، و الله اعلم.

و از عروۀ بن الزبیر حکایت کرده اند که اول کسانی که خط نوشتند و گردن و گوش روزگار ازین دُرر شاهوار پر لؤلؤی آبدار ساخته جماعتی بوده اند از اقوام اوایل، نامهای ایشان: أبجد، هَوَز، حُطی، کَلَمَن، سعفص، قرشت. و ایشان ملوک مدین بوده اند.

و حکایت می کند [ابن] اقتیبه در کتاب معارف که اول آن کسانی که کتابت به عربی کرده اند مُرامر بن مُرّة، و اسلم بن سدره، و عامر بن حضرة بوده اند. و مُرامر واضع صورت است، و اسلم مرتب فصل و وصل، و عامر وضع کننده اعجام.

و می گوید «ولما كان الخط بهذه الحال، وجب على من اراد و حفظ العلم تعین امرین، احدهما تقویم الحروف على اشکالها الموضوعه [۱۹ ب] بها، و الثانی ضبط ما اشتبه منها بالنقط و الاشکال الممیزة لها. ثم مازاد على هذین من تحسین الخط و ملاحه نظمه، فانما هو زیادة حذق بصنعتة و لیس بشرط فی صحته».

و قاضی القضاة شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر ابن خلکان البرمکی الشافعی که مؤلف کتاب و فیات الاعیان است در آن تألیف چنین ذکر می کند که «ان اول من خط بالعربی اسماعیل - علیه السلام - و الصحیح عند اهل العلم انه مُرامر بن مُرّة من اهل الانبار، و قیل انه من بنی مُرّة و من الانبار انتشرت الكتابة فی الناس.

قال الاصمعی: «ذکروا ان قریشاً سئلوا: من این لکم الكتابة؟

فقالوا: من الانبار».

۱. اصل: خطت

۲. اصل: ادد بن سمیع. (از طبقات ناصری آورده شد)

وروى ابن الكلبي و الهيثم بن عدي «ان الناقل لهذه الكتابة من [٢٠ الف] الحيرة الى الحجاز، وهو حرب بن امية بن عبد شمس بن عبد مناف القرشي الاموي، وكان قدم الحيرة فعاد الى مكة بهذه الكتابة.

وقال قيل لابي سفيان بن حرب : ممن اخذ ابو ك هذه الكتابة؟

فقال : من اسلم بن سدره.

وقال سألت اسلم ممن اخذت الكتابة؟

فقال : من واضعها مُرامر بن مرة. فخذوت هذه الكتابة قبيل الاسلام بقليل. وكان

الحمير كتابة يسمي المسند، و حروفها منفصلة، غير متصلة، وكانوا يمنعون العامة من

تعلمها، فلا يتعاطاها احداً الا باذنهم. فجاءت ملّة الاسلام، فليس بجميع اليمن من يقرأ

ويكتب. وجميع كتابات الامم من سكان الشرق والغرب اثناعشر كتابة وهي :

العربية، و الحميريّة، و اليونانيّة، و الفارسيّة، و السريانيّة، [٢٠ ب] و العبرانيّة، و

الروميّة، و القبطيّة، و البربريّة، و الأندلسيّة، و الهنديّة، و الصينيّة.»

والله اعلم بحقائق الامور، انه رحيم ودود عزيز غفور.

مقاله اول

در بیان احوال قلم و اوصاف آن و باز نمودن و تراشیدن قلم ،
و ذکر ترکیب مداد و آلات و اسباب کتابت و آداب کاتب

مشمول بر پنج باب

باب اول

در ذکر احوال و اوصاف قلم و کیفیت تراشیدن آن

بر کاتبان رموز خط و خازنان کنوز کتابت مخفی نماند قلم که به نعت «اول ما خلق الله» قدم بر مرقی ترقی نهاده، و بر منابر انامل ارباب فکر و نظر بر آمده اوصاف کمال او زیادت از آن است که درین مجال به شرح کماهی آن اشتغال توان نمود. فی الجملة از آنچه مناسبتی با این مقال دارد شمه‌ای آن است که بلغا [۲۱ الف] به لغات فصیح در وصف او مفترق به بیست فرقه شده اند:

فرقه اول

گویند قلم را ویسی است که به نور مشکات زجاجی و مصاییح دوده مزاجی با وجود دماغ بخاری، صحیح از سقیم جدا کرده از دار الحدیث زبان مسلم روایت نسخه‌ای و شمایل اهل وفامی کند.

بیت

اگر این شکر بینند محدثان شیرین همه دستها بخایند چون شکر به دندان

فرقه دوم

گویند قلم ترجمانی است که به دو زبان بیان لغات فریق بنی آدم و اصناف خلق عالم می نماید، و حال بی زبانان از لوح محفوظ صدور انسان چنان بر خواند که سوسن ده زبان در آن حیران بماند، بلی :

بیت

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ

چو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد [۲۱ب]

فرقه سیوم

گویند قلم بوقلمونی است عنبرین منقار، شیرین گفتار که تا سر از بیضه زمین بر آورد به صدر رنگ بر آمد، و چون به قبضه یمین رسد در جلب حقایق و معارف از قلب ارباب قلوب هر دم به عبارتی بر آید، و سر معنی

شعر

عباراتناشتی و حسنک واحد

به ارباب بصر و بصیرت نماید.

فرقه چهارم

گویند قلم محاسبی است که دقایق حسابی بر اضلاع اوراق لیل و نهار بی حشو

بارز گرداند، چنانکه فحوای «لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابِ» بر مهندسان صاحب نظر مخفی نماند.

بیت

بر ورق اهل هنر کرده داغ
روز و شب از خوردن دود چراغ
در هنر از بس که روان کرده دست
دستگهی یافته بر هر چه هست [۲۲ الف]

فرقه پنجم

گویند قلم اسکندری است که از برای آب حیات عزیمت ظلمات کرده رفع شبهه
معرضان رامی گوید.

بیت

کسی کاب حیوان کند جای خویش
سزد گر حجابیش آید به پیش

یا خضری است که در ظلمات دوات آب حیات انگیخته تا از برای لب تشنگان فرات
وصال به دهان آورد، بلی :

بیت

خضری چو کلک سعدی همه روزه در سیاحت
نه عجب گر آب حیوان به در آرد از سیاهی

فرقه ششم

گویند قلم شمعی است روشنائی او به هر جمع رسیده و چون او چراغی در هیچ
مجمع کسی ندیده.

نظم

چون قلم، اقلیم گشایی که دید
 بر صفت شمع سرافشان شده
 چون قلم، انگشت نمایی که دید
 بر سر خط مجمره گردان شده [۲۳ب]
 صنعت او برده ز جادو شکیب
 سحر وی افسون ملائک فریب

فرقه هفتم

گویند قلم صبحی است صادق، در سیاهی نماینده اسرار کماهی.

بیت

قلم ز نسخه خالش مگر سوادی دید
 که بر بیاض ورق مشک سوده می بارد

فرقه هشتم

گویند قلم هیکلی است کسر او مؤدب رفع اعلام اعلام، و نصب او جزم به ورود
 اخبار اسلام.

نظم

گفته خبر بر همه از خیر و شر
 هم زده در خشکی و تری قدم
 نامه سپه کرده ولی باخبر
 هم به سیاهی و سفیدی رقم

فرقه نهم

گویند قلم عاشقی است راست قدم که بهر دستبوسی یار پای از سر ساخته، با
 هر شکستگی که دارد کمر بسته.

مصرع^۱سراز تیغش نگرداند.^۲

زرد و زار، از در دیار سر [۲۳ الف] نهاده در دیار، بادل افگار و دیده اشکبار
به زبان انکسار می گوید:

بیت

به تیغم گر بیندازی سراز تن نگردانم ز شمشیر تو گردن

فرقه دهم

گویند قلم غواصی است که از بحر هندوستان دوات به یک قطره صدفی بر آرد که
صد در مکنون از آن در سلک عبارت نظم توان کرد.

نظم

قلم است آن به دست سعدی در یا هزار آستین در دری
این نبات از کدام شهر آرند تو قلم نیستی که نیشکری

ولله در من قال:

بیت

چه گوهرهای پر معنی که مردم قلم زین بحر صورت بر سر آرد

۱. اصل: ع.

۲. چنین است در نسخه

فرقة یازدهم

گویند قلم واسطه است میان عاشق و معشوق، و طالب و مطلوب، «هویراة
حویزة كل فضل و براعة».

بیت [۲۳ب]

واسطه عاشق بیچاره اوست نامه ز عاشق بنویسد به دوست

فرقة دوازدهم

گویند «القلم صانع و الحکمة یفرغ ما یجمعه القلب و یصوغ ما یسبکه اللب».

بیت

زرگر حکمتِ صوری است قلم از پی آن
آنچه از عقل و دل است آن به زبان می آرد

فرقة سیزدهم

[گویند] «القلم ابکم بذل لسانه من المشرق الی المغرب، و یصل صوته من العرب
الی العجم».

بیت

همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز

فرقة چهاردهم

گویند قلم سمیر ضمیر هر جلیل و حقیر است، و به مقتضی قول «الرجال تحت

اسنة الاقلام» بی اشارت کاتب کشف اسرار اقدام نمی نماید.

بیت

محرم راز درون سوختگان است قلم

بی اشارت نکند صورت احوال رقم [۲۴ الف]

فرقه پانزدهم

گویند که قلم جوانمردی است که فضلا را در باب سماحت او گفته اند «نعم النجدة القلم یقلم اظافر الدهر و یملک اقالیم الانهی و الامر ان اردت ان کان مسحوقاً لا یمل للاستار، و ان کان جواداً لا یخاف العثار».

بیت

قلم آن کارساز خاص و عام است	که کار عالم از وی با نظام است
گاهی از نهی و گاه از امر گوید	به سر در راه سر دوست پوید
زمانی کنج تنهایی گزیند	در احوال درون خویش بیند
ز تنهایی ملالش نیست چندان	و گر چه باشد اندر بند و زندان
جوانمردی است در گوهر فشانی	که خوفی نیستش از ناتوانی

فرقه شانزدهم

گویند قلم نقشبندی است از کارخانه قدرت ملک قدیر و نموداری است از کلک

تقدیر.

بیت [۲۴ب]

راست به هر دستگهی همچو تیر راستی او همه را دستگیر

فرقه هفدهم

گویند قلم صورتگری است غیرت فزای مانی نقش ارتنگ، و رشک نگارخانه
چین و روم و زنگ.

بیت

چنان نگاشت بر الواح دهر صورت خط که خیره ماند درو دیده اولوا الابصار

فرقه هیجدهم

گویند قلم رشیق القدی است سرو بالا، لطیف اندامی است ظریف سیما. زبان
حال اهل کمال به وصف او گویا.

بیت

ای سرو به قامتش چه مانی . زیباست ولی نه هر بلندی

فرقه نوزدهم

گویند قلم متعلمی است طالب فنون علوم، مستجمع جمیع آداب و رسوم.

بیت

سلسله جنبان شده در باب علم داشته سر بر خط ارباب علم [۲۵الف]

علم جهانش همه طرف اللسان
 و رخللی زاد به معنی ازو
 هیچ خطائیش نه اندر زبان
 آن ز نویسنده بود نی ازو

فرقه بیستم

گویند قلم عمودی است از نور، یا داودی است خواننده زبور. اگر چه برهنه است
 و عور اما مقرب شاه و دستور.

نظم

برای آب حیاتی که از لبش بچکد
 بین که در دل کاغذ چه تخم می کارد

*

اذانلت انسی المقالة فلیکن
 به ظهر و حشی الکلام محرما

چنین قلمی که شمه ای از او صاف او به تحریر پیوست باید که به صفات آتیه
 متحلی و متصف باشد تا شایسته یمین کاتب و ید خطاط گردد.

اول: می باید که قامت او مقدار عرض شانزده انگشت باشد، و کمتر از دوازده
 نیکو نیاید.

دوم: دور او مساوی سر انگشت بنصر می باید.

سیوم: رگهای او راست باید که اگر [۲۵ ب] بر خلاف راستی آید خط خوب از
 او لایق ننماید.

چهارم: باید که پخته باشد نه خام یا سوخته.

و شناختن پختگی قلم آن است که سرخی او سیاه رنگ باشد و سفیدی او در

غایت سفیدی، نه سفیدی که مایل به زردی باشد. و محکم باشد و اندرون او هم سفید.
و گفته اند که در قلم وجود سه سین مطلوب است، و عدم سه سین مرغوب،
چنانکه از فحوای این بیت معلوم می شود:

بیت

سرخ و سخت و سنگی ار باشد بخواه نی سبک یا سست یا گشته سیاه

دانستن امور و احوالی که در اثنای کتابت روی می نماید، و حسن و قبح آن به قلم
راجع می شود تعلق به حدس کاتب و خطاط [۲۶ الف] دارد. -والله تعالی اعلم-

باب دوم

در بیان تراشیدن قلم

بر طالبان صنعت خط پوشیده نماند که در تراشیدن قلم آنچه ابتدا مهم است آن است که قلمتراش تیز باشد. و هر تیغ که در حالت تراشیدن قلم دم آن فرو می ریزد بهتر از آن است که دم آن باز می گردد.

و نوع دوم خود مناسب قلم تراشیدن نیست، و نوع اول اگر نرم و تیز است یعنی تیزی او نه در غایت حدت است هر حکم که تراشنده می نماید روان بر قلم جاری می گردد.

و اگر خلاف مذکورست از تحصیل مقصود ابا می کند، و چنانکه می باید تراشیده نمی شود.

و آنچه در باب حسن خط از اساتذده پرسیده اند که از شاگردان شما کدام خوشتر می نویسند جواب گفته اند،

مصرع^۱

آن کس که قلمتراش او تیزتر است [ب۳۶]

۱. اصل: مصرع که

دلیلی واضح است بر آنکه اصل کلی در خط خوب نوشتن قلم خوب تراشیدن است، و در قلم تراشیدن تیغی است که به این صفت موصوف باشد:

بیت

تیغی که صبح پیکر و خورشید منظرست
 اورا تراش کلک گهر بار در خورست
 دم تیز و موشکاف و سبک خیز و آبدار
 تیغی که هیکلش همگی عین گوهرست

*

یموج علی النواظر فهو ماء و یطفح للهوا جس فهو نار

و بیاید دانست که در قلم تراشیدن چهار چیز اصل است: فتح، ونحت، و شق، و
 قطّ.

اول

فتحی که فاتحه فکرتش به مقتضای «کل امر ذی بال لم یبدأ بسم الله فهو ابتر»
 به گفتن [۳۷ الف] «بسم الله الرحمن الرحیم» افتتاح یافته باشد تا از برکات «نصر من
 الله وفتح قریب» اقتباس انوار سعادت بنماید، و موجب رفع اعلام اقلام گردد، و آن
 مبتنی بر سه نوع است:

نوع اول آن است که قلم به غایت صلب باشد. درین محل قلم تراش را تعمقی و
 تقعدی واجب، ضرورت است.

نوع دوم آن است که قلم رخو باشد. درین صورت ملاحظه اقل تقعیر واجب.

نوع سیوم آن است که قلم معتدل مزاج باشد. درین ماده رعایت توسط باید نمود و طریق اعتدال مرعی داشت تا قصوری در قلم بازدید نشود.

دوم

نحت، و بحث این بر دو طریق مقررست: یکی نحت حواشی و دیگر نحت بطن قلم.

و نحت عبارت است از برداشتن شحمهای قلم [۳۷ ب] تا به مرتبه ای برسد که قابل شق گردد. اما در نحت حواشی واجب است که طریق مساوات رعایت کند، و آن مقدار شحمه قلم که برداشتن آن ضرورت باشد چنان بردارد که قلم گاو دم تراشیده شود، و این معنی عبارت از آن است که محل قط از مقعر آن قدری پهن تر باشد. و آنچه گفته اند و حشی قلم اندک به قوت تر از انسی می باید تعلق به اصل قلم دارد و دخلی با نحت ندارد.

اما نحت بطن تعلق به اختلاف اقلام دارد. اگر قلم صلب است سزاوار آن است که روی شحمه آن بردارد و مسطح گرداند، و بعد از آن به شق مشغول شود. و اگر قلم سست باشد اولی آنکه شحمه او را تمام بردارد چنانچه مستأصل گرداند تا به موضعی منتهی شود از جرم قلم که سخت باشد، و بعد از آن بشکافد [۳۸ الف] و الا خط ریش آید و صافی ننماید.

و بعضی گفته اند که تمام شحمه قلم بر می باید داشت تا به حدی که به پوست قلم رسد، و این نوع قلم را «قلم تخایر» خوانند که استادان به این قلم خط به دعوی نویسند. و استادی که به این قلم خط نویسد همانا به غایت ماهر و حاذق باشد. چه این نوع قلم قطعاً قوت دست بر نتابد. و اگر اندک زوری بیاید کند گردد بلکه شکسته شود. و عرض نوک قلم به قدر عرض خطی که می نویسد می باید.

سیوم

شقّ، و شقّ شکافتن سینه قلم است چنانکه گفته اند :

بیت

قلم خاصیتی دارد که سر تا سینه بشکافی
دگر بارش بفرمایی به فرق سر دوان گردد

و می باید که شقّ قلم راست در میانه قلم واقع شود بی تفاوتی، و البته باید [۳۸ ب] که هیچ فرجه ای در میان شقّ قلم نباشد که اگر اندک گشادگی باشد مداد بسیار فرود آید و خط صاف نتوان نوشت و ستر نوشته شود و نیکو ننماید. و در شقّ نیز تعلق به صلابت و رخاوت و اعتدال مزاج قلم دارد. اگر معتدل است واجب است که شقّ او دون فتح او باشد به مقدار سُبُع جَلْفَة او، و اگر قلم رخو باشد شقّ او تا نصف جَلْفَة اش باید یا ثلثان جَلْفَة، و اگر قلم صُلْب باشد سزاوار آن است که تا آخر فتح بشکافند.

چهارم

قطّ، و قطّ نیز بر سه نوع است : جزم و متوسط و محرف. و مفهوم قطّ در لغت عبارت است از قطع چیزی در عرض آن چیز. و بهترین طریق متوسط است که «خیر الامور اوسطها» و تعلق به عادت کاتب دارد [۳۹ الف] تا ابتداء که شروع کرده به کدام نوع معتاد شده. اگر خطاط را قدرت و مهارت در اقسام خط است می بیند که چه خط خواهد نوشت و کدام طریق مناسب کتابت اوست، موافق اختیار می کند و از منافی احتراز.

و آنچه درین باب از استادان منقول است آن است که خط محقق به قلم جزم می باید نوشت، و ثلث به قلم متوسط، و توقیع و رقاع به محرف.
و اگر کسی را آن مقدار قدرت و مهارت حاصل شود که به هر کدام ازین اقلام که موصوف شد همه خطی تواند نوشت چنانچه از اصول و قاعده خارج نشود، اولی باشد.

و آنچه مؤلف این نسخه از استاد خود شنیده و دیده [۳۹ ب] در تمام خطوط مزیت و رجحان قلم متوسط بود از سایر اقلام.

و طریق قطع قلم زدن آن است که هر گاه که به عزم قطع قلم تراش بر قلم می نهد انگشت ابهام بر پشت قلم تراش نهد، و قبضه آن به چهار انگشت دیگر محکم بگیرد و قوت نماید تا از سر قلم جستن کند و آوازی از جستن سر قلم بشنود، مانند گفتن قطع که ظرفاء از مفهوم آن آواز، استماع این معنی نمایند که :

بیت

من سر چو قلم بر خط سودای تو دارم با آن که من سر زده را سر رده ای باز

و اگر در طریق این عمل قصوری وقوع یابد قلم تراش تیز نباشد، و قطع قلم پختن شود و خط خوب به آن قلم نتوان نوشت.

و اگر صورت مذکور مسموع نشود به اعادت قطع مبادرت [۴۰ الف] نماید تا موافق قول حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - باشد.

و آنچه در صورت منهج تیغ بر قلم نهادن و قطع زدن از اساتذده منقول است آن بود که

۱. می باید تکرار شده است.

بیان کرده شد، و اگر خلاف این کسی چیزی نقل کند از آن قبیل است که استادان حقیقت تعلیم و سخن در آن باب مخفی داشته اند تا اگر تلمیذ را حدسی باشد در اثنای کتابت و تکرار تجربه به قوت استعداد خود دریابد. پس هر مبتدی که این مقدار از استادی شنیده باشد و دانسته او را در علم قلم تراشیدن کفایت باشد.

و از آداب کاتب آنچه در حین تراشیدن قلم رعایت آن ضرورت است آن است که ریزه قلم را به جایی نریزند که معبر مردم باشد [۴۰ ب] و نسوزانند. چه نهی آن اعمال از کلمات حکمت برکات حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - معلوم گشته. اولی آنکه جمع کنند و به پای درختان گل ریزند که عبور مردم درین صورت بر بالای آن متعذر است.

و دیگر نکات که مرعی باید داشت بر کتاب ذهن ذکی پوشیده نمی ماند، اللهم اجعلنا من اهل الادب و الذكاء انه سمیع الدعاء. ۴

باب سیوم

در بیان اوضاع قلم و گرفتن آن و بردرج نهادن وراندن و گردش قلم

مشمول بردو فصل

فصل اول

در ذکر اوضاع قلم و طریق گرفتن آن

بدان - و فقک الله لنیل حقائق الامور - که بر خطاط واجب است که کلیات آنچه تعلق
به صنعت او دارد بداند. [۴۱ الف] چه بیشتر قواعد و ضوابط این علم کلی است، و در
سلوک طریق این دانش از ملاحظه معنی

نظم

آن کس که نداند و نداند که نداند	در جهل مرکب ابد الدهر بماند
و آن کس که نداند و بداند که نداند	هم لاشه خر خویش به منزل برساند
و آن کس که بداند و بداند که بداند	اسب طرب از گنبد گردون بجهاند

در مضیق تردد و تحیر و انماید. و بعد از تمهیدات مقدمه :

اول

می باید که قلم به سه انگشت بگیرد چنانکه شکم هر سه سر انگشت بر اطراف قلم باشد، و انگشت وسطی به مقدار عرض یک جو بالای فتح قلم باشد و بعضی عرض دو جو گفته اند، و پهلوی چپ انگشت ابهام بر پهلوهای بنصر و خنصر واقع شود. و صورتی که مذکور شد مسود این [۴۱ ب] ورق - عفا الله تعالی عنه ما سبق - سالها به عین الیقین از انامل افاده حضرت مخدوم سعید مولانا صدر الملة و الدین روزبهان خطاط شیرازی - روح الله روحه - مشاهده نمود. و قلم محکم بگیرد و جاری گرداند که محکمی خط به حسب محکمی قلم گرفتن باشد.

دوم

می باید که در راندن قلم تعجیل نکند و از تأمل در معنی «العجلة من الشيطان و التانی من الرحمان» غافل نشود، و به احتیاط راند تا حروف نیکو آید. امانه به آن مرتبه ای که بطیء الکتابه گردد و از فواید «علیکم بوسائط الامور» محروم بماند.

سیؤم

بداند که در طول نوک قلم چند وجه گفته اند :
وجه اول آنکه قدمای آن فن گفته اند که نوک قلم باید که به مقدار سر بند انگشت ابهام [۴۲ الف] باشد.
وجه دوّم بعضی دیگر گفته اند مساوی بند انگشت مسبّحه.

وجه سیوم بعضی دیگر گفته اند موافق طول ناخن انگشت ابهام، و این صورت مخصوص قلم ثلث است.

وجه چهارم جماعتی دیگر گفته اند مطابق بند انگشت خنصر.

وجه پنجم طایفه [ای] دیگر گفته اند میدان قلم باید که مساوی دور آن قلم باشد که می تراشد.

و هر چه مخالف این وجوه است که گفته شد خلاف قول حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است - علیه السلام - که فرمود «طَوَّلُ سِنَانِ قَلَمِكَ»، و خلاف اقوال استادان - رحمهم الله تعالی - و حدی که مبین گشت در کتب عربی و فارسی این فن مذکورست، و الله اعلم.

و آنچه کاتب این حروف را درین باب به خاطر آمده آن است که صلابت [۴۲ ب] و رخاوت قلم در درازی و کوتاهی نوک او دخل تمام دارد.

و در هر مقام خود عقل حاکمی عدل است، و در سلوک طریق صنایع کثرت استعمال و تجربه را سعت مجال و دخل کلی است و اینها همه به حدس کاتب و مهارت خطاط منوط است

و صورتی چند که در باب نوک قلم سبق ذکر یافت و حدودی که مبرهن شد همه از فتح قلم است تا سر زبان قلم، و الله سبحانه و تعالی اعلم.

فصل دؤم
در بیان کیفیت راندن قلم
و آنچه خطاطان آن را «قلم گردش» می گویند

بر مشتغلان صنعت کتابت - حفظهم الله تعالی بایادی قدرته من الخطاء و الزلل^۱ -
واضح و مبین باشد که در قلم راندن سرهاست که اساتذہ - رحمهم الله - بر وفق منظوم

مصرع [۴۳ الف]

محل قابل و آن گه نصیحت قایل

با قبالان مُنصِف مؤدب گفته اند، و بعضی از آن قبیل است که در اثنای مشق و کتابت
به حسب توجه و جدان کاتب بر دیدہ بصیرت او ظاہر می شود.
و شطری دیگر آنکه به مجرد استماع ذکر آن حالتی که از آن مطلوب است در ذهن
کاتب و خطاط ارتسام می یابد، و از ید او به عمل می آید. و بیان تقریری [که] مسطور
شد برین وجه است که به مسامع اذکیاء می رسانند.
بدان - ایدک الله تعالی - که هر خطی که از بالا به زیر می کشند واجب است که
اعتماد بر هر دو طرف قلم کنند و قلم را درست به زیر آرند، و این نوع حرکت را نزول
می گویند.

و هر خطی که از زیر به بالا می کشند باید که قلم را محرف گردانید چنان [۴۳ ب]
که چهار دانگ قلم بر وجه کاغذ باشد، و آن قلم راندن را صعود می گویند.
و اگر محل مقتضی آن باشد که بعد ازین صعود هم بر روی آن خط که بالا

۱. اصل: الذلل.

کشیده اند قلم برانند و به زیر آورند، همچون مدّه کاف منحنی که در لفظ «الشکر لله» واقع می گردد و هر کلمه ای که مشابه آن باشد، یا مدّه لامات که در ترکیب «کلام الملوک ملوک الکلام» وقوع می یابد، همچنانکه قلم را محرف بالا رانده اند محرف فرود آورند. این قلم راندن را هم نزول می گویند.

و اینکه گفته شد در صورت لام و کاف مفرد و منحنی گاهی که حلیه ترکیب می یابند واقع می گردد، چنانچه از صور بعضی از الفاظ این ابیات مستفاد است بروجهی که از عون^۱ باشد مجال [۴۴ الف] نمایش و ظهورشان موافق عدد احد واقع شده، و ابیات هده:

نظم

سل المصانع ركباً تهيم في الفلوات
 تو قدر آب چه دانی که بر کنار فراتی
 اراق دمعی عین الحبيب باللحظات
 فکم جفانی فی لحظه من الجفونات
 بیار زلف چو چوگان که از پری بیری گوی
 مگر تو حور بهشتی به این فرشته صفاتی
 لبست شکست دل نیشکر به گفتن شیرین
 زهی حدیث چو قند از لب و دهان بیانی
 تعطش لبش ای حال نیکبخت زمن پرس
 تو قدر آب چه دانی که بر کنار فراتی

۱. کذا در متن

و اگر بعد از حرفی [۴۴ ب] که مکتوب شده الف باشد به تمامی قلم صعود نمایند، چنانکه هیچ خم و پیچ نداشته باشد. و چون عقلا در اکثر احوال از جانب تهذیب اخلاق و افعال تجاوز جایز نمی شمردند درین مقام تذکر این ابیات مناسب می آید:

نظم

ای خواجه اگر قامت اقبال تو امروز
مانند الف هیچ خم و پیچ ندارد
بسیار تفاخر مکن امروز که فردا
معلوم تو گردد که الف هیچ ندارد

و هر خطی که از طرف یمین به جانب یسار کشند باید که اعتماد بر جانب و حشی قلم کنند.

و هر خطی که از جانب یسار به طرف یمین کشند اعتماد بر طرف انسی قلم باید کرد [۴۵ الف]، مانند کاف دالی و اشباه آن کاف مسطح و «یا» ی معکوس و هلال اول سر «صاد» و «طا» و هلال ثانی و ثالث «عین» و دو ایر «ج» و «ع».

و هر خطی که از بالا به زیر کشند یا از زیر به بالا کشند اعتماد بر طرف راست کنند، مثل لام الف.

و اگر [از] زیر به بالا کشند مثل «کاف» منحنی که در وسط کلمه واقع شده باشد اعتماد بر طرف یسار کنند.

و هر خطی که منتصب باشد باید که اعتماد بر شظیة قلم کنند.

و هر خطی را که ارسال کنند مثل دو ایر ج و ع و س و ص و ف و ق و م و ن و ی اعتماد بر شظیة قلم باید کرد.

و هر حرفی را که تشمیر نمایند باید که اعتماد بر طرف و حشی قلم کنند به شظیة.

عزری لل

و هر حرفی که در وسط کلمه به دندان واقع [۴۵ ب] می شود به شظیة قلم نویسنده، همچنانکه در کلمات این دو بیت که به فضیلت نسبت به حضرت صدیق - رضی الله عنه - از سایر اشعار مستثنی و ممتاز است، و در صحیح بخاری مسطور [و] مذکور است که:

شعر

الایت شعری هل ابیتن لیلة
 بواد و حولی اذخر و جلیل
 و هل ارددن یوماً میاه مجنة
 و هل یبدون لی شامة و طفیل

و درین دو بیت الفاظ: لیت و شعری و ابیتن لیلة و جلیل و میاه مجنة و طفیل، مستشهد مسأله مبحوث عنه است. و در ضمن ثبت این ابیات لطیفه ای [۴۶ الف] مندرج است. چه در روایت بخاری آن است که صدیق اکبر هنگامی که در ملازمه رکاب حضرت رسالت مآب نبی اشرف و شفیع روز محشر - علیه و آله شرائف الصلوات و التسلیمات ما طلع القمر - از کعبه معظمه - زاده الله تشریفاً و تعظیماً - عنان عزه کریم اثر به جانب قبه النبوة مدینه معطوف داشته بودند ایشان را تبی طاری شده بود و از کربت غربت و حدت تب و حرقت آن تذکر مجاوره دیار و وطن و فراق ماوا و مسکن چنانچه از معانی ابیات معلوم می شود همانا در بدیهه نظم فرموده اند.

و چون کاتب این حروف در تألیف این رساله با آنکه مقصود بالذات بیان اشکال و

اوضاع اصول خطّ است به رعایت مناسبات [۴۶ ب] متوسل است به مناسبت غربت و تخیل محاوره^۱ احبّاء و خلّان و مجاوره^۱ امکنه و اوطان بر وفق حدیث «حبّ الوطن من الایمان» به ثبت آن اتیان نمود، القصه بطولها.

بیت

درازی شب هجران و سرگردانی سلمان
ز زلف خود پیرس از من گرت باور نمی آید

و هر خطّ که به قدر دو نقطه منتصب می شود باید که به تمامی قلم صعود و نزول کنند.

و هر گاه که کلمه ای مرکب باشد از حرفی چند باید که چنان نویسند که اگر آن حروف از همدیگر منفصل گردانند مفردات آن کلمه را ضعیفی در اصول طاری نشود، و قاعده آن مفرد تمام باشد، مانند این ابیات و اخوات آن که:

نظم [۴۷ الف]

خطت خورشید را در دامن آورد ز مشک ناب خرمن خرمن آورد
چنان خطت بر آورد دست دستی که با خورشید و مه در گردن آورد

و هر گاه که دو سه لفظ مرکب را با هم ترکیب کنند مانند «یخبطهما» و مثل آن، باید که دو قاعده مرعی باشد: یکی کرسی خط و دیگر تناسب حروف.

۱. اصل: مجاوره

و کرسی خط سه است: اعلی و اوسط و اسفل. و هر زمان که کرسی وسط که اصل است رعایت کرده شد اعلی و اسفل راست می آید، و کرسی تا چهار مرتبه جایز است.

و رعایت تناسب نیز از مهمات است چه عمده در مطلق حسن به تخصیص حسن خط تناسب حروف است، و تناسب در سطر یا در صفحه یا غیر آن، آن است [۴۷ ب] که هر گاه دو حرف یا سه حرف از یک جنس در سطری واقع شود باید که آن حروف در کوچک بزرگی مانند یکدیگر باشند. و بعضی رعایت این طریقه تا به حدی کرده اند که به پرگار احتیاط نموده اند، و این نوع رعایت در خط کتابه ای خود از اهم مهمات است. و رعایتی که شرح آن مذکور گشت در خطوط اصول به تخصیص ثلث و محقق و توقیع زیادت از دیگر خطوط مرعی می باید داشت چه در خطوط ثلاثه اگر تفاوتی هست زودتر ملحوظ می شود.

و در خط نسخ تعلیق تبریزی رعایت آن مناسبات هم ضرورت است الا زمانی که مسطر گنجایش بیتی یا نثری که می نویسد نداشته باشد. آن زمان جایز است [۴۸ الف] که حروفی که از یک جنس باشند یکی که بعد از یکی نویسد کوچکتر از حرف سابق نویسد تا از مسطر بیرون نرود که موجب عیب کاتب و خطاط است.

و چون سخن درین محل به ذکر خط نسخ تعلیق تبریزی منجر شد، در بیان اصول آن ایمانی می رود. حال آنکه اصول این خط مطلقاً حکم اصول ثلث دارد، و از دو ایر «ج» و «ع» آن خط «نونی» می باید که حاصل شود و حرف «یا» در آن خط می باید که بعینه سه «دال» باشد.

و کشش که در آن خط واقع می شود به همان منوال می باید که در خطوط اصول

گفته شد.

و درینجا چون بیشتر فارسیات به این خط نوشته می شود کشیدن نیزه و تیر و شمشیر و شمع [۴۸ ب] و سرو و امثال ذلک^۱ مناسب می باشد. و دیگر چیزها برین قیاس، و اگر خطاط به آنچه مبین شد قادر گردد او را درین عمل کافی باشد.

والله اعلم و احکم.

باب چهارم

در بیان ترکیب مداد

مدادی که امداد مدآت آن جمال حال غوانی خطوط به زلف و خال زیب و بهاء آراسته،
و بر صفحات خدود و عارض کافوری بیاض غالیه سایبی و مشک بیزی و قوف یافته، و
از خم «صبغة الله» به رنگ لباس آل عباس برآمده، و به وصف

مصرع^۱

بالا تر از سیاهی رنگی دگر نباشد

موصوف گشته، بر حسب منظوم

ز کنج خلوت تاریک رخ متاب عماد وطن چو مردمک دیده در سیاهی کن

در درون خلوت تاریک [۴۹ الف] قرابه و گوشه انزوای شیشه اربعینها بر آورده، کتاب
فضائل مآب را این معنی می شنودند:

۱. اصل: ع

بیت

که ای کاتب مداد آنکه شود صاف که در شیشه برآرد اربعینی

و با صفای صفوت ذہبی و مطووسی که درو ظاهر گشته سرمه آسا و شبہ مثال لایق
مردمک دیدہ قلم صاحب رقم آمده، و بہ نعت «النور فی السواد» منعوت شدہ، در سواد
اعظم و مشکات مشکین برکات دوات سبب روشنائی مجامع ارباب علم و ادب و
اصحاب حسب و نسب است، دو نوع می باشد:

نوع اول

ازین اجناس است کہ شاعر نظم کردہ، یعنی:

بیت [۴۹ب]

همسنگ دودہ زاج است، همسنگ ہر دو مازو
همسنگ ہر سہ صمغ است، آنگاہ زور بازو

یا چیزی چند دیگر کہ در اثنای بیان ترتیب آن مشروح می گردد معلوم خواهد شد.
و کیفیتش آنکہ قدری دودہ بزر بستاند و در کیسہ کاغذی نہد، و آن کیسہ کاغذ را
در خمیر گیرد، و در تنور خبازی بر سر خشتی پختہ نہد تا آن خمیر نیک پختہ گردد، نہ
بہ آن مرتبہ کہ خمیر بسوزد. بعد از آن بیرون آورد و نگاہ کند کہ تمام روغن از آن دودہ
بیرون رفتہ یا نہ؟ مادام کہ هیچ روغن در اجزای آن دودہ نماندہ باشد از آن خمیر پختہ
بیرون آورد و در ہاون ریزد.

و باید که چهار برابر آن دوده آب ریخته باشد، و آب ده مقدار صمغ عربی می باید تا [۵۰ الف] بعد از آنکه گداخته شود به قوام عسل باشد.

بعداً پاره‌ای صمغ محلول بر سر آن دوده ریزد. صمغ و دوده با هم خمیر کند و نیم روز بکوبد.

بعد از آن سه مثل دوده مازو بستاند و بشکند، و ده مقدار مازو آب بروی ریزد، و یک درهم برگ حنا و یک درهم برگ مورد و نیم درم و سمه و نیم درهم افتیمون بر سر مازو ریزد و یک شبانروزها کند.

بعد از آن بر سر آتش نهد و می جوشاند و تجربه می کند تا چندان که آب مازو بر کاغذ نشف نکند.

و بعد از آن از آتش بر گیرد و به کرباس نو بیالاید و صافی آن نگاه دارد.

بعد از آن دو مقدار دوده زاج قبرسی در آب اندازد تا گداخته شود.

و بعد از آن آب زاج صافی کند و بر آب [۵۰ ب] مازو ریزد و یک روز تمام بگذارد.

بعد از آن صافی آب زاج و مازو را بگیرد چنانکه هیچ مقدار دردی با آن نباشد.

و بعد از آن پاره‌ای آب زاج و مازو در هاون ریزد و سحق می کند و نیم روز دیگر سحق کند.

بعد از آن پاره‌ای نیل سر آب با قدری اندک صبر سقوطی در هاون اندازد و همچنان سحق می کند تا صد ساعت بگذرد، و این در عرض هفته تمام می شود. و

می باید که مقدار زمان تسحیق کم از صد ساعت نباشد. چون سحق به آخر رسد قدری

نمک هندی با قدری نبات مصری در هاون اندازد و آب زاج و مازو را که مانده باشد

اندک اندک بر آن می ریزد و می ساید و تجربه می کند [۵۱ الف] تا به حدی مطوسی^۱

۱. اصل: بعدما

۲. کذا در اصل، تا به حد مطوس مناسب ترست.

رسد.

بعد از آن از هاون بیرون آورد و به حریر پیالاید.

بعد از آن نیم درهم مشک تبتی با مثقالی زعفران در ده درهم گلاب حل کند چنانکه جرم هر دو نیک حل شده باشد و به والا پیالاید به وجهی که اصلاً جرم زعفران و مشک از والا بیرون نیاید.

بعد از آن صاف، مشک و زعفران در مداد ریزد و کتابت کند. به غایت خوب و روان و مطوس باشد، و این است ترکیب مداد مطوس.

نوع دوم

دوده نطف یا دوده بزر پاک روغن گرفته ده مثقال، صمغ عربی چهل مثقال، زعفران ریشه خالص سه مثقال، زنگار قبرسی پاک سه مثقال، نیل سر آب خالص پنج مثقال، مرقشیشای سوخته [۵۱ ب] پنج مثقال، نمک هندی طبرزد دو مثقال، صبر سقوطری دو مثقال.

این جمله بستاند و اولاً دوده را در کیسه کاغذی غلیظ [نهد] و بروجهی که در نوع اول مذکور گشت روغن از آن بگیرد، چنانکه هیچ مقدار نم روغن در جسم دوده نماند که اگر اندک دُسمتی در ذات دوده مانده باشد در اثنای کتابت خطوط از همدیگر جدا شود، و بیاض در میانه حروف پیدا گردد، و خوش آیند نباشد.

بعد از آن دوده روغن گرفته را که از تنور بیرون آورده باشد چندان بگذارد که تمام سرد شود، و مرقشیشا در انگشت که آتش آن تیز باشد اندازد تا سوخته گردد، و آن نیز بیرون آورد و چندان بگذارد که تمام خنک شود.

بعد از آن دوده [۵۲ الف] را در هاون اندازد و نیم روز بکوبد.

بعد از آن صمغ را که در آب ریخته باشد به همان صفت که سبق ذکر یافته صافی کند و چندان بر سر دوده ریزد که آن دوده خمیر شود، و نیم روز دیگر آن خمیر دوده و صمغ را بکوبد.

پس آن مرقشیشای سوخته را در آن خمیر دوده و صمغ ریزد، و نیم [روز] دیگر سحق کند.

بعد از آن اندک اندک آب صمغ محلول در آن می ریزد و می کوبد تا آن آب صمغ با آن اجزا سخت شود.

بعد از آن، آن مقدار آب صمغ که مانده باشد اندک اندک بر آن می ریزد و سحق می نماید تا تمام آب صمغ به کار برد. چون صمغ تمام به کار برده باشد نیم روز دیگر آن اجزا که در هاون باشد بکوبد.

بعد از آن [۵۲ ب] صد درهم برگ مورد یا برگ حنا در مقدار دو من آب ریزد و یک روز بگذارد تا نیک خوشیده شود.

بعد از آن بجوشاند به مقدار یک ساعت چندان که ربعی از آن آب کم شود. پس از آن آتش فرو گیرد و رها کند تا سرد شود و بپالاید و بگذارد تا صافی گردد.

بعد از آن آب صافی شده را در ظرفی دیگر کند و اندک اندک بر سر اجزای مسحوقه می ریزد و سحق می کند تا آن آب مورد یا حنا تمام شود. اگر رقیق و روان شده باشد بردارد و در ظرفی زجاجی یا مسی کند و به کار می برد، و اگر رقیق و روان شده باشد قدری گلاب خالص نیکو بستاند و اندک اندک بر سر آن می ریزد و سحق می کند و به قلم تجربه می نماید تا آن زمان که نیک و روان از قلم فرو [۵۳ الف] آید.

بعد از آنکه هیچ اشتباهی نماند در آن که نه روان است، از هاون بیرون آورد و در ظرفی مسین یا آبگینه ای کند و سرش محکم بگیرد چنانکه باد در وی نفوذ نکند که اگر

باد در وی نفوذ کند غلیظ گردد و منتشف شود. و این نوع مداد در غایت تطویس باشد. و بعضی از اهل این صنعت [را] چنان معلوم شده که مدادی که آن را ذهبی می گویند از کثرت سحوق به آن مرتبه ای می رسد که زرد فامی در او پیدا می شود و ذهبی می نماید، و اگر به آب رسد نشف نمی کند. و محرر این سطور کتابت مداد ذهبی را در شیراز سه نوبت به آب در آورده و نشف نکرده.

این است ترکیب مداد به طریقی دیگر - و اللّٰه اعلم بحقائق الامور -

باب پنجم

در [۵۳ب] بیان آداب کاتب و اسباب کتابت

مشمول برد و فصل

فصل اول

در آداب کاتب

بدان - زینک الله بالتقوی و کفاک ما اھمک فی الآخرة و الاولی - کہ بر طالبان علوم و راغبان صنایع غیر مذموم بہ تخصیص صنعت شریفہ کتابت واجب است کہ در آغہ فضیلتشان بہ طراز تقوی و صلاح مطرز باشد، و جیب و دامان خلعت مفاخرشان از اوساخ معاصی و ادناس مناهی در غایت نزاهت و نہایت طراوت و طہارت، و از مضمون

شعر

العلم صعبٌ لیس یدر کہ الفتی
و الشرط فی التحصیل شرطٌ واحدٌ
حتی یکون موفقاً فی ضبطہ
و هو التقی ان التقی من شرطہ

و منطوق شعر

شکوتُ الی و کبیرِ سوءِ حفظی [۵۴ الف] فاوصانی الی ترک المعاصی
فان العلم فضلٌ من الہِ و فضل اللہ لا یُعطى لعاصر

با بهره تمام و حظی ما لا کلام.

و چون این مقدمه معلوم گشت طالب آن قسم مرغوب می باید که در تشحید ذهن و استقامت طبع مساعی مشکور به تقدیم رساند، و به جدّ بلیغ و جهد مستطیع فحوای حدیث نبوی - علیه و آله الصلوٰة و السلام - که «من طلب شیئاً جدّ و جدّ و من قرع باباً ولجّ ولجّ» نصب العین خود سازد.

و در طریق طلب با احدیّت عزم و صبر جمیل باشد، و از کثرت مشق ملول نگردد و در خانه پاک و محلی خالی نزه ملبس به لباس نظیف متوجه به توجه تام حامل اقلام براعت نظام خطوط گردد.

و همچنانکه رعایت [۵۴ ب] محل و جامه و غیر آن می نماید رعایت ماکول و مشروب هم به وجه احسن بنماید، و از غذاهای کثیف که موجب گرانی معده و ثقل بدن و بطیء الهضم باشد احتراز واجب داند، و به فراغ خاطر درین عمل شریف شروع نماید و قطع طمع از دانستن دیگر صناعات بکند، و همگی خاطر خود را مستغرق تحصیل آن فن گرداند تا به کمالی که او را از خزانه «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» مقدر باشد برسد.

و استفاده آن استادی کند که به اصالت و اخلاق حمیده و صفات پسندیده موصوف و معروف باشد، و خدمت و ملازمت اساتذہ این فن دریافته، چه اگر استاد از صفات مذکوره عاری باشد بر وفق سخن امام اعظم شافعی مطلبی - رضی اللہ عنہ - که

«ابناء الكرام اذا تعلموا تواضعوا و ابناء اللئام [۵۵ الف] اذا تعلموا تكبروا» از باد نخوت و غرور او خاطر متنفر شود، و از تحصیل مقصود آبی گردد، ولله در من قال :

بیت

به خط و خال گدایان مده خزینه دل به دست شاه و شی ده که محترم دارد

و بعد از آنکه شرف ملازمت استادی کامل دریابد از صمیم قلب به اخلاص صافی و اعتقاد وافی کمر متابعت و ملازمت و محبت او بر میان جان بندد. و فرموده حضرت رسالت پناه را - صلوات الله علیه و آله و سلامه - که «آباؤکم ثلاث : اب ولدک و اب زوجک و اب علمک، و خیر الآباء من علمک» در مراعات جانب استاد مقتدای خود سازد.

چه در باب محبت استاد از اسکندر ذوالقرنین [۵۵ ب] سؤالی کرده اند که پدر دوست تر داری یا استاد؟

و در جواب فرمود که استاد، «لان ابی کان سبباً لحياتي الفانية و استاذی کان سبباً لحيوتي الباقية».

و در تر حیب و تعظیم استاد هیچ دقیقه ای از دقائق شرعی و عقلی منہمال نگذارد،
از مضمون

بیت

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

غافل نماند تا او را در خدمت استاد محل تقرّب و مباحثت حاصل شود و به سهولت تعلّم و استفاده تواند نمود. چه خالی از آن نیست که ماهران صنایع شریفه را بنا بر عزّتی که لازمه آن است ضمتی در طبع می باشد، و تسخیر ایشان به امور [۵۶ الف] مذکور و رعایت طریق کرم و مروت می توان نمود که:

بیت

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر به بند و دام نگیرند مرغ دانارا

و هر زمان که متعلم و شاگرد را قربت استاد دست داد باید که نظر بر حرکات و قلم گردش او گمارد تا معرفت مقامات قطع و وصل و تأخیر و توقف و سرعت و انتقال و صعود و نزول و تشمیر و ارسال چنانچه به قوت فکری ملکه کرده باشد به قوت نظری هم ملاحظه نماید، و از التیام قوای فکر و نظر اثر تمام از آن صنعت در طبع و ید او بماند، و در استکمال و استحضار احوال مذکور تقاعد و اهمال جایز نشمرد که:

بیت [۵۶ ب]

در مذهب طریقت خامی نشان کفر است
آری طریق دولت چالاکی است و چستی

و هر تعلیم که از استاد بشنود به گوش هوش استماع کند و بر صفحات جان و جنان نویسد تا آن برکات ثمرات آن به تعریف

بیت

خطی چون آب و آتش می نویسی قیامت می کنی خوش می نویسی

سزاوار آید و از اقران و امثال خویش مستثنی و ممتاز گردد. و به تحسین هر کس مغرور نشود که از درجه ترقی بازماند و یقین داند که :

نه زیبا بود نزد کارآگهان به تحسین شدن شاد چون ابلهان

و هر گاه که متوجه خط نوشتن گردد باید که بر سر پای چپ نشیند، و باید که زیادت از نصف میدان قلم به مداد نزنند، و نگذارد [۵۷ الف] که سر انگشتان او به مداد آلوده شود که عیب تمام است، و مداد به احتیاط برگیرد نه بسیار و نه کم، و هر حرفی که نویسد ببیند که آن حرف به چند حرکت نوشته می شود، و آن حرکات به ترتیب و آهستگی و صبر جمیل بکشد، و در نوشتن تعجیل ننماید و خاطر مجموع دارد، و دل به هیچ اندیشه دیگر مشغول نگرداند، و اگر ملول شود ترک مشق و کتابت کند چه از سر ملالت ذهن او به آن وفانکند که خط نیکو نویسد. چنانچه مؤید این معنی در کلمات حکمت سمات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - وارد شده «لا وفاء لملول».

و باید که به دست راست چیزهای ثقیل بر ندارد و بسیار دست را فرو نگذارد که این معنی موجب [۵۷ ب] نقصان خط می شود.

و حضرت استاد محرّر این سطور می فرمود که خطاطان ملاحظه این معنی تا به مرتبه ای می کرده اند که کوزه آب به دست قلم بر نمی داشته اند و چون از کتابت فارغ

می شده اند به ضرورت دست از آستین بیرون می آورده اند، بلکه بعضی دست را به دستار چه ای به بغل می بسته اند، و تا زمانی که احتیاج به کتابت می شده آن رعایت می نموده اند.

و بعد العصر کتابت نکند، چه اساتذہ۔ رحمہم اللہ تعالیٰ۔ بعد از عصر و روز جمعہ کتابت نمی کرده اند. و درین باب از قبلة الكتاب شیخ جمال الدین یاقوت حکایت کرده اند که او می فرموده که بواسطه تعطیل روز جمعہ مرا خطّ روز پنجشنبه [۵۸ الف] از شنبه بهتر است.

و در کلام لطایف انتظام حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - ورود یافته که «من اکرم کریمتاه فلا یکتبن بعد العصر».

و از جمله آداب کاتب آنکه دوات و قلمی که قرآن مجید و حدیث نبی حمید به آن نویسد به دیگر کتابات آلوده نگرداند تا بواسطه این ادب از برکات آیات بیّنات و احادیث حقایق سمات محروم نماند، و الحمد لله وحده۔

فصل دؤم

در اسباب کتابت و ادوات خط

بدان۔ ارشدک اللہ طریق الرشاد و وفقک لسلوک منهج السداد۔ که خطاط و کاتب را از اسبابی که مبین خواهد شد ناگزیر است، تا بعد از ادراک توفیق از عهده شغلی که متوجه آن شده علی سبیل الامکان تفصی [۵۸ ب] تواند نمود.

اول قلمی چند که بعد از آن اوصاف که ذکر رفته به مزید این تعریفات دیگر

منسوب باشد:

نظم

زاده نخست از ید قدرت برون رانده رقم بر سبق کاف و نون
 آهوی مشکین و سری باد و شاخ وز دم او مشک به صرا آفراخ
 راکع و ساجد شده در هر مقام در دل شب کرده به یک پا قیام
 هیچ نبوده به قیامش قعود طرفه که در عین قیامش سجود
 روزی او یک شب با صد هنر گر همه سر زیر کند یا زبر
 سر زده در رفته درون دوات یافته در ظلمتش آب حیات
 آب سیه خورده چنان گشته مست کش چون گیرند، بیفتد ز دست
 و ربه مثل خفت به جایی که خواست خفته نخیزد مگر از دست راست
 و ربه صریر آمده چون مرغ باغ نغمه بلبل زده از نوک زاغ
 قار چکان گشته ز منقار او تا همه قاری شده از قار او
 کرده سر اندر ره شمشیر صرف بلکه ز شمشیر رسیده به حرف
 تیر سپردار از او با خراش تیغ گهر بار از او در تراش
 خوانده و راتیر سپهر از صواب نام قلم نیزه خطی خطاب

دیگر دواتی چینی یا زجاجی که از اشعه انوار اشکالشان اسرار ضمایر در دوات

خواطر بتوان دید، مکنوز به استبرق و حریر لایقه:

نظم

دوده او قبله دانندگان خوانده شده بر همه خوانندگان

سوخته دود فراقش به هم و آب حیات و ظلماتش به هم
زاده بهین دوده ازو هر زمان هم خلفش بر سر او دودمان
هم ورق از روزن او برده دود هم قلم از مایه او کرده سود [ب۵۹]

دیگر چند قلمتراش که در تیزی و آب، رنگی گرد ظلمت از چهره نوک اقلام
بزداید، و در گوهر داری صفای آب زلال مواج درو نماید.
و از چهار قلمتراش کمتر نمی باید: یکی از جهت فتح قلم، و یکی از جهت نحت
آن، و یکی از جهت تحریر، و یکی از جهت قطّ، تا قلم خوب تواند تراشید.
دیگر کاغذی چند سیم سیمما که در طراوت و لطافت نسخه جبین ماه عذار ناهید و
نمونه عارض خورشید باشد.

۴

نظم^۱

کاغذ شامی نسب صبح فام آن که شد آرایش صبحش ز شام
ساده حریری ولی اصلش زخیش با قصب و خز شده پیوند خویش
تار حریر آمده اندر نورد طرفه حریری که توان جزو کرد
آمده اجزاش فراهم از آب لیک پراکندگیش هم ز آب [۶۰ الف]
که بود از دشنه [و] تیغش گذر^۲ گه دهد از تیغ به مقراض سر
گه خله سوزن و مسطر کشد گه کشش رشته دفتر کشد
گه هدف تیر شود از هوس الغرض از دوستی کلک و بس

۱. این منظومه بخشی است از قران السعدین امیر خسرو دهلوی.

۲. اصل: دشنه

۳. اصل: کدر

بر زده از روی سفیدی علم	لیک سیه روی شده از قلم
نام خدا یافته بروی گذر ^۱	ز آتش ببوسند و نهندش به سر
عاشق خطهای تو آمد ز اصل	می زینش گردن و در بند وصل
با خط و عارض نگذارد وفا	گر چه کنی بند ز بندش جدا
هیچ گه از حرف نداند گذشت	حرف روان زو نتواند ^۲ گذشت
حرف به حرف از قلم آرد سخن	لیک بیچد ^۳ همه بر خویشتن [ب۶۰]
هر که گهی قصه فرو خواندش	عاقبت الامر بیچاندش
کار گشای همه ز اسرار خویش	پیچش او از خود و از کار خویش
قدر گران یافته لیکن سبک	و آن سبکی هم ز مزاج تنک
خامه که صد نامه ^۴ پیاپی نوشت	علم جهان را همه بروی نوشت
آینه دیده صورتگران	صورت هر نقش که جوئی در آن

دیگر محبره‌ای که خزانه نقود اسباب کتابت باشد، و گنجینه اسرار کاتب را شاید.

و به وصف

بیت

از دو آتش کاندرو ظلمات خضر دانش است

جاودان شد چشمه سار آب حیوان محبره

۱. اصل: کدر

۲. اصل: بتواند

۳. اصل: نیچد

۴. اصل: علم

آراسته باید.

نظم

مکحله دیده روشن سواد میل درو خامه و کُحلش مداد
 شستن او با همه دانندگان رفتن او جانب خوانندگان
 هر چه سواد ورق مشکش حل شده چون آب درون دلش [۶۱ الف]
 در شکم از خشک و ترش مایه بیش کرده قناعت به تر و خشک خویش
 بلکه شکم کرده پراز بیش و کم مانده دهان باز برای شکم
 گه گهی از زحمت خشکی به تاب دافع خشکیش دوسه قطره آب
 معتبر عالم و جاهل شده گر چه درون دار سیه دل شده

دیگر مقطعی که قط قلم را قابل باشد، و آن از استخوان قلم دست کلنگ و قاز یا نی پخته مناسب است.

دیگر مهره‌ای از جزع یا عقیق جهت آنکه اگر حکمی واقع شود به آن مهره اصلاح کاغذ بنماید.

دیگر میلی برنجین جهت آنکه دوات را هر گاه که ضرورت افتد به آن بشوراند.

دیگر پاره‌ای سقر لاط که قلم را به آن پاک گرداند.

دیگر یک لخت پوست که جزوی که کتابت می‌کند بر روی آن نهد، و این پوست پاره به زیر مشق معروف است [۶۱ ب]. و قدری دیگر که بر بالای جزو نهد زیر انگشت ابهام تا اثر عرق دست به اجزای کتابت نرسد.

دیگر کفچه‌ای کوچک جهت آنکه آب به آن به دوات ریزد تا زیادت و کم ریخته

نشود.

دیگر قلمتراش کوچک که مدادی که بر اطراف دوات خشک شود به آن دور کند، چنانکه داخل دوات نشود.

دیگر قلم جدولی و سطرهای و دو پرگار: یکی قلم و یکی خار، و سوزنی چند که از سوزن خیاطت قدری سطرتر باشد، جهت آنکه اگر ضرورت افتد که ورق جدول باید کشید یا مسطری باید بست یا درجی نویسد و سطح کاغذ را جهت خطوط قسمت نماید مضطر نگردد و فتور در امور او پیدا نشود.

و در مسطر بستن رعایت این نکته بنماید [۶۲ الف] که بیاض بالای صفحه به قدر الفی از هر قلم که کتابت نماید از بیاض زیر صفحه زیادت باشد تا بعد از آنکه جدول بکشند بیاض بالا و زیر مساوی باشد، و خوب به نظر آید.

دیگر قدری صمغ عربی خوب، و قدری نمک طبرزد، و قدری لیمو نه بسیار باریک و نه سطر باید که در محبره باشد.

دیگر تخته‌ای که از چوبی خوب تراشیده باشند، جهت کاغذ قطع کردن و مسطر کردن و جدول کشیدن.

دیگر قلمدانی که قلمهای زیادتی که داشته باشد در آن مضبوط دارد.

دیگر تنگی که به طریق تنگ مجلدیان تراشیده باشند از چوب، اما پهن می‌باید چنانکه در عرض آن جزوی کاغذ بزرگ گنجد تا اگر دسته کاغذ را جهت کتابت [۶۲ ب] مجزا کرده باشند به زیر آن تنگ نهند، و در زمان احتیاج به آن هموار بیرون آید، و در خط نوشتن به سهولت و آسانی تواند نوشت که اگر کاغذ هموار نیست حروف و کلمات چنانکه می‌باید نمی‌توان نوشت.

آنچه کاتب را مهم و ضرورت است این است که بیان کرده شد، و هر کاتب که از

رعایت این مذکورات ذاهل است در علم و عمل خود نقصانی بازدید کرده.
گاه است که از جهت یک جزوی ازین جزویات قصور کلی در کار او بازدید
می شود..-

والله سبحانه و تعالی اعلم و هو میسر کل الامور انه هو العزیز الغفور-

مقاله دوم

در معرفت چگونگی وضع خط و اسمای خطوط
و تبیین اصول و قواعد آن [۶۳ الف] مفرداً و مرکباً

وضع خط و اسمای خطوط

بدان - اسعدك الله في الدارين و شكر مساعيك في المنزلين - که بر حسب فرموده «اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلاثة: ولد صالح يدعوه و صدقة جارية و علم ينتفع به»، قسم شریف خط به تخصیص که کاتب به کتابت قرآن مجید و فرقان ناجدید، و احادیث صحیح الانتساب و علوم دینی و آداب اشتغال نماید از قبیل «علم ينتفع به» است که اشجار عموم نفع او به مرور ادوار و اعصار از ریاض روزگار انخلاع و انقلاع نمی یابد، و مادام که اثر آن درین عالم بی هنجار باقی و پایدارست ثواب آن به عالم و کاتب عاید می شود. بنابراین هر دو لتمدنی که از اشارت مواعظ بشارت

نظم

این عمر عزیز صرف در چیزی کن [۶۳ب]

کانگاه که این نباشد ان باشد

۱. اصل: اشاره مواعظ بشاره

متنبه می گردد، از وجوه عرایس خطوط و نفایس کتب که به نظر مطالعه و تأمل می آورد
ملاحظه بقای این صورت می نماید که :

نظم

دلا به دیده معنی نگاه کن در خطّ

که برق وحی در خشید و شد مصور خط

برای جلوه حوراوشان جنت قدس

بیافت حله ای از تار و مشک اذفر^۱ خط

از آسمان هدایت چو تافت نور قدیم

ظهور یافته فرقان و گشت مظهر خط

و صورتاً و معنی در تکمیل آن به اقدام اقلام سعی جمیل بر حسب نص «وَأَنْ لَّيْسَ
لِلنَّاسِ الْإِمَّا سَعَى» مساعی مشکور به ظهور [۶۴ الف] می رساند تا به وسیله آن
به نعیم باقی و عزّ تلاقی فایز آید «وَقَفَّنا اللّٰهَ تَعَالٰی لِمَا یُحِبُّ^۲ وَ یَرْضٰی^۳ وَ جَنَّبَنَا عَنِ
اتِّبَاعِ الْهُوٰی».

و ما حصل آن تشبیب آنکه بر طالب علم و عمل فن خط واجب است که در
تحصیل این صنعت شریف به وجهی کوشش نماید که بر اصول و تفاریع آن علم لطیف
وقوف و اطلاع کما ینبغی حاصل کند تا در زمان مشق و کتابت موجب مهارت او
گردد.

۱. اصل: اوفر

۲. اصل: تحب

۳. اصل: ترضی

و اگر کسی از کیفیت و چگونگی اوضاع و احوال و شأن نزول قسم مذکور سؤال نماید بی ترددی بر جواب قادر باشد، و درین صنعت روحانی سبب ادّخار ذکر جمیل و اجر جاودانی که به حقیقت عبارت از «عمر ثانی» است، شود.

و مقاله مذکور مشتمل است بر هفت [۶۴ ب] باب۔ و اللّٰه اعلم بالصواب۔

باب اول

در بیان وضع خط

بر سالکان مسالک کتابت - و فقههم الله تعالی - پوشیده نباشد که خط به تعریف حکما عبارت از طولی است بلا عرض، مانند کناره های الفیات و باآت و اخوات که منتهی به نقطه می شود، چنانکه تعریف آن در کتب ایشان معطورست.

و به تعریف اهل علم و اصطلاح علماء عبارت از تصویر لفظ است به حروف هجای او. و معنی تهجی از روی لغت شمردن حروف است به اسمای ایشان.

و مراد ازین نوشتن به حروف هجاسمی حروف است نه اسماء حروف، از

جهت آنکه اگر با کاتب گویند که بنویس تو «جیم»، «عین»، «فا»، «را»، هرآینه [۶۵

الف] این صورت که می نویسد لفظ «جعفر» است که مکتوب می گردد، یعنی: «ج»،

«ع»، «ف»، «ر» در حالتی که مرکب است، چنانکه رقم تصویر یافت. چه اگر به اسمای

حروف نوشته شود صورتش با آن که حلیه ترکیب بیابد این چنین باشد که: جیم و عین

و فاورا.

و ازین صورت سهام نظر کاتب به هدف مقصود نرسد، چنانکه شیخ ابن حاجب -

رحمه الله تعالی - در آخر شافیه بیان این معنی فرموده که «الخط تصویر اللفظ بحروف

هجائیه الأسماء الحروف اذا قُصِد المسمى، نحو قولك اكتب: «جیم، عین، فاء، را». فانك تكتب هذه الصورة «جعفر» لانها مسماها خطأ ولفظاً. - جزاءُ اللّٰه تعالیٰ عن المسلمین خیر الجزاء [۶۵ ب] و جعل اللّٰه تربته ریاض الجنة المأوی. -
و این تصویر لفظ به حروف هجا حاصل نمی شود الا به صورت جسمیه، زیرا که قطرات مداد که از لسان قلم بر صفحات بیاض جاری می گردد و مصدوقه

بیت

سواد دیده دانش سیاهی قلم است

از آن چو مقله سیاه است و نور گستر خط

نصب العین کتاب هنرور می سازد جسم است، و نقشی که از آن حاصل می شود هم جسم است که مستجمع طول و عرض و عمق باشد. اما عمق او در غایت رقت است به مرتبه ای که نزدیک است که ادراک نتوان کرد. و آنچه از او بر بدیهه به نظر تأمل در می آید سطحی است طولانی.

و صورت مذکوره در قدیم الزمان به طریق معقلی که تمام سطح است [۶۶ الف] و هیچ دوری در آن نبوده می نوشته اند. و بهترین خط معقلی آن است که سواد و بیاض آن توان خواندن.

و بعد از آن خط کوفی وضع کرده اند، و بهتر از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب - علیه السلام - کسی آن خط ننوشته، و با تأمل کرامت نشان آن حضرت به غایت کمال و نهایت جمال رسیده، چنانکه آنچه به حقیقت خط آن حضرت است بصر بصیرت اولی الابصار در آن خیره می شود، و عقلا را در غرابت آن

انگشت تعجب در دندان می ماند، و درین خط دانگی دور است و باقی سطح.
و چون به قواعد حکمی مبرهن شده که الله - سبحانه و تعالی - عالم را به هیأت
کُری خلق فرموده [۶۶ ب] چنانچه در کلمات حکمای بیان این معنی واقع است که
«العالم كرة و الارض نقطة و الافلاك قسی و الحوادث سهام و الانسان هدف فاین
المفرّ» مبنی بر قضیه «افضل الاشکال شکل المستدیر» استاد ابو علی محمد بن علی بن
الحسین بن مقله الکاتب را - رحمه الله - به خاطر آمده که خط بر دایره وضع کند، آن
طریق کوفی نقل با این طریق کرد که اکنون در میان است، تا مناسبتی با خلقت عالم که
اصل همه اصول است داشته باشد.

و خواجه عبدالله صیرفی - روح الله روحه - را رساله ای است در علم خط، و
چنین می آورد که سبب نقل خط از کوفی به دور آن پوده که روزی یکی از فرزندان
خلیفه که استاد ابو علی مذکور به رسم تعلیم ملازم او بوده به طوف [۶۷ الف] رفته بود.
در زمان رجوع خلیفه از پسر سؤال کرد که ازین سیر چه ارمغانی و تحفه [ای] همراه
آورده ای؟

خلیفه زاده بعد از تقدیم اقامت و ظایف خدمت عرضه داشت^۱ که از عاشقی این
دو بیت شنیده ام و یاد گرفته که:

بیت

حبیبی ثغره کالسین شکلاً و کالمیم المدور شکلُ فیه
هما سَمّ و یا عجباً حیاتی اذا ما ذقته لاشک فیه

خلیفه در معنی این ابیات تأمل می نمود و با محبوبی که داشت گفت که شاعر تشبیه

۱. اصل: داشته

دهان محبوب به «میم» کرده، و حال آنکه دهن تو مدور است و میم کوفی تدویر ندارد و شاعر به گزاف چیزی نگفته باشد.

در اثنای این تفکر استاد ابوعلی بن محمد را طلب فرمود و درین باب با او [۶۷] ب [سخن پیوسته مطالعه می نمود.

استاد عرضه داشت که اگر حضرت خلیفه تربیت فرماید بنده درین باب تفکری نماید و بروجهی که شاعر نظم کرده طریقی که مناسب منظوم باشد اختراع نموده به عرض رساند، و چهل روز مهلت طلبید و بر وفق فرموده «تخلّقوا باخلاق اللّٰه» به اقتباس انوار استفاده و استفاضه از مضمون عنایت مشحون «خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً» مدت یک اربعین در خلوت سرای مفکره به تخیل تخمیر طینت حروف لطایف صنوف و نقل ایشان از سطوح کوفی به صورت فلک سطوح دوری و تدویری اقدام نمود، و بعد از آنکه بر لوح ضمیر نقوش صور هر یک تمام تصویر کرد در تشبیه [۶۸ الف] هر حرفی به چیزی که مناسبتی تمام با صورت آن حرف داشت لباس نمایش ایشان را زیور آرایش بخشید، و اول نسبت «الف» که آدم صور کتابی و ابوالحروف است به قد انسانی نمود و مصدوقه

بیت

ز نقشبند خیالم خوش آمد این معنی که صورتی بنگارد به شکل دلبر ما

به ابهی وجهی ظاهر گردانید.

و مجرد آن حروف که با قوافل معانی قدسی آثار از صوامع سماوات عزت و وقار به جلوه مجامع ظهور و اظهار خرامیده بودند و در محکمه محکمه شرع شعار کتب و

ریاض طراوت دثار بیاض به عقد ازدواج همدیگر سمت تلیق یافته در صور مختلف از ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی کالعرائس الابرار بر منصه شوکت و اقتدار نشانند [۶۸ ب]، و ادخار ذکر جمیل و اجر جزیل را فواید آن مواید آسمانی بر همگان مبذول داشت۔ جزاه الله عن المسلمین احسن الجزاء۔

و چون ناقل اول از سطح به دور او بوده بعضی از شرح احوال او استطراد مرقوم رقم ثبت می شود. حال آنکه استاد ابوعلی۔ رحمه الله۔ از مشاهیر وزرای فاضل و کبار حکام کامل بوده و در ابتدای امر متولی بعض از اعمال فارس شده تا قدم بر مرقی ترقی و مصاعد خطوب نهاده، امام المقتدر بالله او را بر تفویض منصب وزارت پایه قدر بلند گردانیده.

و بعد از آنکه امور خلافت در قبضه اقتدار القائم بالله قرار گرفته متصدی همان منصب شده. و در ایام خلافت الراضی بالله [۶۹ الف] که اول آن ششم جمادی الاول^۱ سنه^۱ عشرين و ثلاثمائه است به امر مذکور مأمور بوده، و به واسطه دقت نظر و صحت رای و لطف تدبیر و صواب مشورت و حسن خط و وقوف و شعور بر فنون فضایل بر حسب نص «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» در تقلد امور عظام و مهام جسم که از فیض فضل ملک علام او را میسر می شده، قاصدان و اضداد و اعادی و حساد گاهی که مجال می یافته اند از طریق اغوا و افساد مزاج خلفا برو متغیر می کرده اند، چنانکه چند نوبت بر وفق

بیت

نظامی در خم این طاق رنگین عمل با عزل باشد، مهر با کین^۲

۱. اصل: جماد الاول

۲. از کتاب خسرو و شیرین

از معارج منصب و حکومت به مهابط عزل و فلاکت افتاد [۶۹ ب]، و به مصادرات غالی که در حیز قدرت اکابر و اعالی باشد مخاطب و مطالب می شده، و باز که نسیم الطاف الهی از مهب عنایت نامتناهی بر وفق کریمه «ان مع العسر یسراً» می وزیده به نجات خلاص و مناص مؤید می گشته، و از جمله سخنان اوست:

شعر

لست ذا ذلة اذا غضنی الدهر ولا شامخاً اذا واتانی
انا نار فی مرتقی نفس الحاسد ماء جار مع الاخوان

وقاضی القضاة شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان البرمکی [۷۰ الف] الشافعی - روح الله روحه - را کتابی است موسوم به و فیات الاعیان فی ابناء ابناء الزمان، و در آنجا می آورد که «و هو اول من نقل هذه الطريقة من خط الكوفيين الى هذه الصورة، و ابن البواب تبع طريقه و نصح اسلوبه». و این سخنان از ابن مقله نقل می نماید که:

شعر

انی اذا احببتُ تهالکتُ و اذا ابغضتُ اهلکتُ
و اذا رضیتُ اُثرتُ و اذا غضبتُ اُثرتُ

و قال ایضاً من کلامه «یعجبنی من یقول الشعر تادباً لا تکسباً، و یتعاطی الغناء تطرباً لا

تطلباً» و له كل معنى مليح فى النظم و الشعر.

و ابن رومى شاعر مدح کرده است او را به معانی مشهوره و از جمله اقوال اوست

که :

شعر [۷۰ب]

ان یخدم القلم السیف الذی خضعت له الرقاب و دانت خوفه الامم
فالموت و الموت لاشیء یعادله مازال یتبع ما یجدى به القلم
کذا قضی اللہ للاقلام مذبرئت ان السیوف لها منذ از هفت خدم

و دیگری هم در شأن او گفته که :

بیت

خط ابن مقلة من ارعاه مقلته و دیت جوارحه لو اصبحت مقلا

و وفات او در عاشر شوال سنه ۳۴۸ بود۔ رحمه الله تعالى رحمة واسعة۔

و بعد از او ابو الحسن علی بن هلال المعروف به ابن البواب الكاتب المشهور به تهذیب طریقه [۷۱ الف] ابن مقله و تنقیح آن مساعی جمیله تقدیم نمود، و صورت این خط را به کسوت بهجت و طلاوت مزین و محلی گردانید.

و شیخ او در کتابت ابو عبد الله محمد بن اسد بن علی بن سعید القاری الكاتب البزاز البغدادی المشهور به ابن اسد بوده.

و تازمانی که آفتاب سعادت شیخ جمال الدین یاقوت از مطالع شهرت وافق فضل طالع شد هیچ کس مثل او و نزدیک به او نوشت.

و حضرت استاد مؤلف این رساله مولاناى اعظم اعلم سعید مغفور صدر الملة

والدين روزبهان خطاط شیرازی - قدس الله روحه - که از اجلة عرفا و صوفیه زمان خویش بود و به غیر از فضیلت خط به صنوف فضائل ملکی از مقدمات علوم [۷۱ب] طهارت ذیل و عفت و تهذیب اخلاق و لطافت طبع و حسن خلق و صورت و سیرت اولیا مذکور السنه و افواه خواص و عوام و معتقد فیہ اکابر ایام می فرمودند که ابن بواب نظر کرد و در خط ابن مقله این شش نوع اصول یافت، و در ازاء هر نوعی قلمی وضع کرد و هر قلمی به اسمی موسوم گردانید، چنانچه در محلش رقم ثبت خواهد یافت.

و این ابیات از جمله سخنان ابن بواب است. قال الشيخ رحمة الله عليه :

یا من یرید اجادة التحریر	و یروم حسن الخط و التصویر
ان کان عزمک فی الكتابة صادقاً	فارغب الی مولاک فی التیسیر
أعدد من الاقلام کلّ مثقّف	صلب یصوغ صیاغة التّحیر [۷۲الف]
و اذا عمدت لبریة فتوخّه	عند القیاس باوسط التقدیر
انظر الی طرفیه فاجعل بریه	من جانب التدقیق و التحضیر
واجعل لجلفته قواماً عادلاً	یخلو من التطویل و التقصیر
و کذاک شحمته اعتمد توسیطها	لتکون بین النقص و التوفیر
والشق و سّطه لیصبح سنّه	من جانبیه مشاکل التقریر
حتى اذا احکمت ذلك کلّه	احکام طبّ بالمراد خبیر
فاصرف لسان القط عزمک کلّه	فالقط فیہ جملة التدبیر
لا تطمعن فی ان ابوح بذکره	انی اضن بسرّه المستور
لکن جملة ما اقول بانه	ما بین تحریف الی تدویر

فابذل له منك اجتهاداً كافياً
 والق دواتك بالدخان مديراً
 واضف اليه مقرة^۲ قد صولت
 حتى اذا خمرتها فاعمد الى
 فاكبسه بعد القطع في المعصار كى
 ثم اجعل التمثيل دابك صابراً
 ابدأ به في اللوح منتضياً له
 وابسط يمينك بالكتابة مقدماً
 لا تخجلن من الردى تخطه
 فالامر يصعب ثم يرجع هينا
 فاذا بلغت مناك فيمارمته
 فاشكر الهك واتبع رضوانه
 وارغب لكفك ان يخط بنانها
 فجميع فعل العبد يلقاه غدا

فعساك تظفر منه بالمأثور
 بالخل او بالحصرم المعصور [۷۲ب]
 مع اصغر الزرنبيخ والكافور
 الورق النقى الناعم المخبور
 ينأى عن التشعيث والتغيير
 ما ادرك المأمول مثل صبور
 عضباً تجرده من التشمير
 ما ادرك المطلوب مثل جسور
 في اول التمثيل والتسطير
 ولرب سهل جاء بعد عسير
 وغدوت خلف مسرة وحبور
 ان الاله يحب كل مشكور
 خيراً يخلفه بدار غرور [۷۳الف]
 عند التقاء كتابه المنشور

ووفات ابن بوآب يوم الخميس ثانی جمادی الاول سنة ثلاث عشر و به قولی سنة
 ثلاث عشرین و اربعمائه بوده به بغداد. و دفن او در جوار مزار امام احمد بن حنبل-
 رضی اللہ عنه۔ و یکی از علمادر مرثیة او دو بیت انشاد فرموده در غایت بلاغت و
 نهایت فصاحت، و الایات هذه:

۱. اصل: الر

۲. اصل: معرة

شعر

استشعر الكتاب فقدك سالفاً وقضت بصحة ذلك الايام
فلذلك سوّدت الدوى كآبةً اسفا عليك وشقت الاقلام

و چون سرّ معنی «الخط نصف العلم» در نفوس صغار و کبار از مان و ادوار بل
علما و فضلاى ابرار تأثیری تمام دارد به تخصیص که به مزیت حسن طراوت ریاحین
[۷۳ب] و نضارت و جوه حور العین یافته باشد در همان و لا بعضی از فصحای کرام
در وصف کتابت این نظم آبدار دیباچه مجموعه فضایل ساخته گفته اند :

شعر

ولما اتى منك الكتاب الذى جرى قلائد سحر للبيان حلال
وقفت على ربع من الفضل اهله وقوفى بربع للاحبة خالى
ارقرق من دمعى وأدمن لثمه واسأل اطلاقا لا يجيب سؤالى
وهمت به حتى وهمت الفظه نجوم نيام ام سموط لآلى
كتاب كوشى الروض خطت سطوره يد ابن هلال عن فم ابن هلال

-كساه الله تعالى رداء الرحمة والرضوان انه ولى الافصال والاحسان-

و بعد از ابن بوآب سببکه خطّ اصول [۷۴ الف] که از جواهر مقاطر اقلام ابن مقله
و لآلى رشحات کلک سحیق آشام ابن بوآب موادّ ترصیع اند و ختّه بود به پنج یا قوت که
از کان فضایل و معدن هنر به عون خالق قوی و قدر در بساط لطایف ارتباط فضل و
افصال نهاده اند مکمل و مرصع شده.

و از آن جمله ابن خلکان در تاریخ خود گردن و گوش روزگار به زیور ذکر سه
یاقوت عالی مقدار آراسته داشته.

اول: ابو الدّر امین الدین یاقوت بن عبداللّه الموصلی الملکی که به سلطان
ابو الفتح ملکشاه بن سلجوق محمد بن ملکشاه الاکبر منسوب است و ابن خلکان در
بیان احوال او می گوید که «نزل الموصل و اخذ النحو عن ابي محمد سعيد بن المبارک
المعروف بابن الدهان النحوی، و قرأ علیه [۷۴ ب] من تصانیفه جملةً، فكان ملازمه و
قرأ علیه دیوان المتنبی و المقامات الحريرية و غیر ذلك و کتب الكثير، و انتشر خطه فی
الآفاق، فكان فی نهاية الحسن، و لم یکن فی او اخر زمانه من یقاربه فی حسن الخط، و
لا یؤدی طریقہ ابن البواب فی النسخ مثله مع فضل غریز و نباهة عظيمة، و کان مغری.
بنقل الصحاح للجوهري فکتب منها نسخاً كثيرة کل نسخة فی مجلد واحد، رایت منها
عدة نسخ فکل نسخة تباع بمائة دينار، و کتب علیه خلق كثير و انتفعوا به، و كانت له
سمعة كثيرة فی زمانه فقصدته الناس من البلاد و سیر الیه من بغداد النجیب ابو عبداللّه
الحسین بن علی بن ابي بكر الواسطی و انشد قصيدة مدحه بها و لم یکن رآه بل علی
السماع^۱ به و هی قصيدة جيدة فی بابها [۷۵ الف]، و صف حسن خطه، اولها:

شعر

این غزلان عالج و المصلی من ظباء سکن نهر المعلا
ابتلك الكشبان اغصان بان ویدور من افقها تتجلا

و توفی بالموصل سنة ثمانی عشرة و ستمائة و قد اسنّ تغير خطه بالكدر رحمه الله

۱. اصل: السماع

تعالی رحمةً واسعةً».

دوّم: ابوالدّرّیاقوت بن عبداللّه الرومی، الملقب بمهذب الدین الشاعر که با فضلیت خط به کسب علوم و آداب اشتغال داشته، و استعمال قریحه خود در نظم می نمود و شعری لایق دارد چنانکه مصدوقه «کل بیت یکتبه من الشعر یوازی بیتاً من التبر» در شأن او بیانی است ملیح و برهانی فصیح. اکثر اشعار او ذکر محبت و عشق است، و از جمله اشعار اوست:

شعر

خلیلیّ لا واللّه ماجنٌ غاسقٌ و اظلم الآجنّ اوجنّ عاشق (د ۱۸۱)

و در تاریخ ابن خلکان چنین موصوف است که «نشأ ببغداد، و حفظ القرآن العزیز، و قرأ شیئاً من الادب، و کتب خطأً حسناً، و رأیت فی بعض التواریخ المتأخرة ان ابی نصر المذکور و جدّ میتاً بمنزله ببغداد فی الثانی عشر من جمادی الاولی سنة اثنین و عشرين و ستمائة - رحمه الله تعالی رحمة کثیرة -».

سیوّم: شهاب الدین یاقوت بن عبداللّه الرومی الجنس الحموی المولود ذکر فی تاریخ ابن خلکان «انه أسر من بلاده صغیراً و ابتاعه ببغداد رجل تاجر یعرف بعسکر ابن ابی نصر بن ابراهیم الحموی. و جعله فی الکتاب لیتنفع به فی ضبط تحایر العرب مولاہ عسکر لا یحسن الخط و لا یعلم شیئاً سوی التجارة و لم یدر فی العربیة و لا شیئاً [۷۶ الف] من النحو و اللغة، و شغله مولاہ بالاسفار فی متاجره، و کان یتردد الی کیش و عمان و تلك النواحی و یعود الی الشام، و قد تتبع التواریخ و صنّف کتاباً سماه

ارشاد الالباء الى معرفة الادباء، يدخل في اربعة جلود كبار و من اشعاره ما^۱ انشد
لنفسه في غلام تركي قد رمد عينه و عليه وقاية سوداء :

شعر

و مولد للترك تحسب وجهه بدر أبيض سناه بالاشراق
ارخي على عينيه فضل وقاية ليرد فتنها عن العشاق
تالله لو ان السوائغ دونها نفدت فهل لوقاية من واق

و كانت ولادة ياقوت المذكور في سنة اربع او خمس و سبعين و خمسمائة ببلاد الروم،
و توفي يوم الاحد العشرين من شهر رمضان سنة ست و عشرين و ستمائة في الخان
[۷۶ ب] بظاهر مدينة حلب - غفر له -.

و چهارم : ياقوت كاتب عبداللہ نوری - نور اللہ قبره - که منشی آن نفثة المصدور
در شیراز دیوان لقیط بن یعر الکلبي الايادی که اکثر اساتذہ فن خط - رحمهم اللہ -
به کتابت آن اقدام نموده اند، و مصدر به این بیت است که :

شعر

سلام في الصحيفة من لقيط الى من بالجزيرة من اياد

به خط او ديده و در قلم نسخ بعينه تتبع ابن بواب کرده، و از اسلوب خطش معلوم
می شود که قبل از ياقوت مستعصمی بوده.

۱. اصل: فلا

پنجم: قبله الكتاب شيخ جمال الدين ياقوت مستعصمی که نگین فضیلت خط به فص الخاتم خطوط زبرجد سیمای او حلیه کمال یافته، و در بیان احوال او از حضرت مولانا سعید مرحوم صدر الملة [۷۷ الف] و التقوی و الدین روزبهان - انزله الله تعالی منازل اهل العرفان - استماع رفته که المستعصم بالله خلیفه صد غلام ترک طلبیده بودند که از جهت ملازمت مَرَبِيع فرمایند. و در روز عرضِ غلمان، یاقوت به نظر قبول خلیفه در نیامد، و ملتفت الیه رای منیر نگشت. و چون او را از محض عنایت یزدانی آن سعادت مدّخر بود که به وسیله نتایج اقلام عنبر آشام او نام خلیفه بر روی روزگار باقی و پایدار ماند چنانکه در متون کتب و در وجع به نظر ارباب مطالعه می رسد از فرط زیرکی خلیفه را پیغام کرد که اگر حضرت خلیفه آن غلمان را از بهر خدمه خاصه رقم قبول کشیده اند بنده را از بهر خدا بخرند که هر آینه موجب فتوح [۷۷ ب] روزگار همایون و سرور خاطر این بنده محزون گردد. التماس او درین موقف انهاء به انجام مقرون شد.

و بعد از آنکه گوش ادب او حلقه کش بندگی شد خلیفه را به خاطر آمد که چون خریداری یاقوت از برای خداست اولی آنکه او را به مکتب فرستند تا به تحصیل علوم و ادب قیام نماید و چون امر مذکور به وقوع انجامید بعد از مدتی که او را اهلیت تعلم حاصل شد قابلیت او در تحصیل صنعت خط زیادت از دیگر فضایل بود بر حسب فرمان خلیفه او را به صفی الدین عبدالمؤمن سپردند که در علم ادوار سرآمده روزگار خود و مشار الیه است، و در آن زمان کسی خط بهتر از او نمی نوشت، و تا زمانی که یاقوت [۷۸ الف] به آن مرتبه ترقی کرد که صفی الدین عبدالمؤمن پیش خلیفه معترف شد که اکنون یاقوت از او به می نویسد و از عهده تعلیم بیرون نمی آید ملازم استاد صفی الدین عبدالمؤمن بود.

بعد از آن به امر و فرمان خلیفه هر جا که خط ابن بوآب بود جمع می کردند و به شرف مطالعة شیخ جمال الدین یاقوت می رسانیدند و او نقل می کرد و در غث و سمین آن تصرفات می فرمود. تا به کمالی از فضل ذوالجلال او را مقدر بود رسانید، و قبله کتاب و مقدم اصحاب شد، چنانکه این رباعی در تعریف خط او مناسب می آید:

رباعیه

خطها همه پرگار و خط او ست نقط

پیوسته به گرد نقطه می گردد خط

محتاج به خطش که و مه دون و وسط

دولت ندهد خدای کس را به غلط [۷۸ب]

بعد از آنکه مهارت او در قسم خط به ظهور پیوست و در قلم تراشیدن قط قلم تغییری کرد، و استدلال از کلام و ارشاد حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - نمود که آن حضرت فرمود «اطل جلفة القلم و سمنها و حرف القط ایمنها فان سمعت صلیلا کصلیل المشرقی و الافیاعد القط».

و در حریم حرم خلیفه منزلتی یافت که امیر المؤمنین مستعصم با کمال تکبر پیش او نصف القیام می نمود و به این واسطه خلیفه را عیب کردند و چون این معنی به سمع خلیفه در رسید فرمود که او بهترین کلامی به بهترین خطی می نویسد، هر آینه مستحق تعظیم باشد.

و چنانچه سبق ذکر یافت بر حسب اشارت حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - باید که قط قلم میل به تحریف داشته باشد، چه در [۷۹ الف] زمان ابن بوآب به جزم

مطلق می نوشته اند، و از آن جهت است که کتابت ایشان لطیف و نازک نیست. و چون یاقوت در قلم تغییر کرد در خط نیز تغییر بازدید شد. از بهر آنکه خط تابع قلم است، اگر قلم خوب تراشیده شد خط خوب نوشته می شود، و الا هر چند جهد می نماید کتابت نیک نمی آید. و از جهت نراکت و لطافت خط یاقوت را بر خط ابن بوآب ترجیح کرده اند نه از جهت اصول و قاعده.

و مؤلف تاریخ گزیده شرف الدین حمد بن ابی بکر بن نصر بن مستوفی قزوینی می آورد که «شیخ جمال الدین یاقوت در سنه سبع و تسعین و ستمائه در زمان دولت غازان خان وفات کرد، و به نزدیک قبر امام احمد حنبل مدفون شد [۷۹ ب] و وفات او به چهل سال بعد از^۱ وفات المستعصم بالله بوده - رحمهما الله تعالی -».

و از بعضی اساتذہ منقول است که قسمت این شش قلم بعد از نقل کوفی به دور بردایره و نقطه هم استاد علی بن مقله کرده است.

و شیخ ابراهیم کاتب بغدادی که از تلامذہ مولانا مبارک شاه زرین قلم است نقل می کند از استاد خود و استاد او از سند الطایفه شیخ یاقوت مستعصمی که او فرموده که از اساتذہ بزرگ یکی احمد بن البوآب المستنصری بود و او شاگرد ابن الربیع بوده، و او تلمیذ ابن الهلال، و ابن الهلال تلمیذ ابن الریحان، و ابن ریحان شاگرد علی بن مقله که مستخرج این نوع خط است.

و او از قول یاقوت می گوید که ابن بوآب واضح خط [۸۰ الف] محقق ابن ربیع است، و توقیع و رقاع از مخترعات ابن الربیع است، و نسخه وضع ابن مقله است، و ثلث وضع یاقوت است.

و ازین نقل منافاتی با آنچه سابقاً مذکور شده لازم می آید. و ظاهراً اصح احوال از

۱. اصل: بعد از آن وفات

است که استاد این ضعیف نقل فرموده، و الله تعالی اعلم.
و وجه مناسبتی که در اسامی خطوط سته ذکر کرده اند این است که رقم تحریر
می یابد و اصل خط که از نقطه گرفته اند بعد ازین حلیه بیان خواهد یافت. و الله اعلم.

باب دوم

در بیان اسمای خطوط

بر مستشرقان ریاض نضارت حیاض تعلّم و تعلیم و مسترشدان طریق «وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» که جویندگان مقاصد [۸۰ ب] معنی انداز صورت خط و پویندگان مطالب حقیقی ازین نمط پوشیده نماند که مهندسان ضروب اشکال و رقوم و مخترعان صنوف نقوش و رسوم که به کلک بصارت و مهارت تصویر و تسطیر خطوط سته نموده اند هر قلمی را مناسب صورت او اسمی وضع کرده اند که با آن اسم از سایر اخوات و نظایر مستثنی و ممتاز باشد برین وجه که مبین می گردد:

قسم اول

را محقق نام کرده اند. از بهر آنکه این خط را دانگی و نیم دور است و چهار دانگ و نیم سطح. پس از آن جهت که مشابهت با خط معقلی و کوفی بیشتر داشت این قسم را مقدم داشتند.

قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

نمونه خط محقق (افزوده دفتر نشر)

و در وجه تسمیه آن^۱ به محقق آنچه به خاطر آمده [۸۱ الف] این است که خط را هر چند میل به دور می دهند مشابهت با نقش درو پیدا می شود، و خط مصطلح عبارت از سطحی است طولانی و آن کیفیت درین خط اظهر است از دیگر خطوط. ازین جهت او را محقق گفته اند یعنی از روی تحقیق خط است، نه آنکه ناظر را اشتباه شود که چون خط در اصل طریق معقلی و کوفی بود و اکنون این نوع نه آن طریق است مگر از هیأت خطی خارج شده، از بهر دفع اشتباه سایل و ناظر مسمی به «محقق» شد. و دیگر آنکه قواعد این خط به واسطه مسطحیت حروف و درستی اشکال آن با کتابت تنزیل آسمانی ملایمتی به تحقیق دارد، مبنی برین به «محقق» موسوم شده.

و قسم دؤم

رائث گفته اند [۸۱ ب]، و درین چند وجه است.

أَنْتَ نَصْرٌ أَفْلاخٌ غَالِبٌ

نمونه خط ثلث (افزوده دفتر نشر)

۱. اصل: تسمیه

وجه اول آنکه به آن سبب که دو دانگ آن دور است و چهار دانگ سطح.

وجه دوم آنکه از اقلام سه سه اصل است و سه فرع، و همچنانکه ریحان در اصول و قاعده تابع محقق است نسخ تابع ثلث است. پس گوئیا هر کس که ثلث دانست نسخ نیز دانسته. برین تقدیر چون از شش قسم دو قسم دانسته باشد رقم «ثلث» برین خط صادق آید.

وجه سیوم آنکه پیش بعضی آن است که اول محقق می باید دانست، و بعد از آن ثلث. و هر گاه که هر دو دانست از اصل مبحث که شش قلم است دو دانگ دانسته باشد بنابراین به «ثلث» موسوم گشته.

وجه چهارم آنکه ثلث را ام الخطوط می گویند، و بر حسب [۸۲ الف] فرموده: «فَلَا مَهَ الثُّلُثُ» نصیب او ثلث می باشد، پس ازین حیثیت به «ثلث» مسمی شد.

قسم سیوم

را توفیق می خوانند، و قال فی الصحاح «التوقيع ما يوقع في الكتاب». و اگر چه اقسام خطوط درین تعریف داخلند اما در آن خطوط مناسبات خاص یافت، می باشد که سبب وجه تسمیه آن گردد و درین خط غیر ازین مناسب نبود. پس به همان تعریف اصلی خود موسوم گشت، و ازین جهت «توقيع» گفته اند. و این خطوط را نصفی دور است و نصفی سطح.

فَالْمِيرُ الْمَوْجُودُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَهِي كَفَى لِي عَزْلًا
 أَنْ أَكُونَ لِي عَبْدًا، وَكَفَى لِي فِخْرًا أَنْ يَكُونَ لِي رَبًّا،

نمونه خط توقیع (افزوده دفتر نشر)

و یا از جهت آنکه در عرف اهل کتابت هر چه نوشته شد و به قلمی جلیل تر از آن
 بر سبیل تأکید چیزی داخل آن نوشته گشت آن را «توقیع» می گویند، چنانچه منشیان
 [۸۲ب] در او آخر احکام و مناشیر نویسند که «چون به توقیع اشرف اعلی موشح و
 محلی گردد اعتماد نمایند». و مقصود ایشان ازین عبارت خط یا مهر پادشاه باشد به
 «توقیع» مسمی گشته.

یا از جهت آنکه هر کتابت که مصدر به چند سطر توقیع است، چنانکه دستور
 قضات است که سجالات را بر بالای طوامیر و حجّات به این خط می نویسند، و [چون]
 در نظر مردم با وقع می نماید توقیعش گفته اند.

قسم چهارم

را ریحان می خوانند، از جهت آنکه اصول و قواعد «محقق» ازین خط بعینه استشمام
 می توان نمود.

لَوْلَمْ يَتَّقِ مِنَ الدُّنْيَا الْآثِمَ

نمونه خط ریحان (افزوده دفتر نشر)

یا از جهت آنکه در تیزی و نزاکت و رعنائی گوئیا مشابه اوراق ریحان است، بلکه ریحان روضه انظار و ریحانه قلوب اولوالابصار شده با چشمهای [گشاده] [۸۳ الف] و طره‌های نهاده، داد خوبی و زیبایی داده، چنان آراسته اند که رشک ریحان بستان با اوراق و شقایق حدائق اخلاق است.

قسم پنجم

را نسخ گفته اند، چه با نسخه لطف طریقه اش نسخ نسخ کلک آزمایان چین^۱ محقق گشته، بیشتر کتب به این قلم می نویسند. گوئیا دیگر اقلام را ترک کرده اند و به این قلم اکتفا نموده اند. پس کان که نسخ دیگر خطها شده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ
عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ

نمونه خط نسخ (افروده دفتر نشر)

قسم ششم

را رقاغ نام کرده اند از جهت آنکه بیشتر مردم رقعها به این قلم می نویسند و قال یضاً فی الصحاح «الرقعة واحدة الرقاغ التي تكتب والرقعة الخرقعة»، و فی نصاب الصبیان «الرقعة: پاره».

اللهم صل على محمد وآل محمد
 صل على خير خلقك
 صل على خير البرية
 صل على خير الأنبياء
 صل على خير المرسلين

نمونه خط رقاع (افزوده دفتر نشر)

و درین قلم دور زیادت تر از خط توقیع است، چنانچه مطلقاً همه دور می نماید و گوئیا اصول سطح درو پاره ای مانده. پس [۸۳ ب] ازین جهت او را «رقاع» می گویند. و بعضی از متأخران قلم راهفت گفته اند و غبار را نیز خطی و قلمی می گیرند. و یکی از فضلا اسامی اقلام سبعة درین دو بیت درج کرده که:

بیت
 غبار ذنوبی فی الرقاع محقق بنسخ کرام الکاتبین ذوی عدل
 و توقیع رقاع ریحان رجاء لعفومن ینادی بثلت اللیل للحکم والفضل

و بعضی دیگر قلم طومار از اقلام سبعة گرفته اند. اما واضح این خط که ابن مقله است، یا مستخرج اقلام سته که ابن بوآب است، نظر بر آنکه جهات منحصر در ست است، شش قلم اختراع کرده اند و معقول این است.

و اگر شمار خطوط بر حسب اختلاف اقلام درباریکی و سطبری و توسط نمایند ممکن که از صد قلم [۸۴ الف] بگذرد، بلکه خود نهایت نداشته باشد.

و بعضی از متأخران این فن دوازده نوع قلم را تعداد کرده اند، هشت که به ذکر مسبق گشت، و چهار دیگر: قلم مثنی و قلم مسلسل و قلم ممزوج و قلم تغلیق.

و بعضی دیگر هم از متأخران نه قلم دیگر اعتبار کرده اند برین تفصیل: قلم

خفیف، طومار و خفیف محقق و خفیف ثلث و قلم المرکب و قلم المسجروم و قلم المعکوس و قلم نسخ الجلیل و قلم نسختعلیق و قلم الکتابه، چنانکه مجموع بیست و یک قلم می شود، غیر از معقلی و کوفی که آن هر دو ازین مبحث خارج است.

اما فی الحقیقه آنچه حلیه تدوین یافته و فی الحقیقه متداول این روزگار است و در ایام سلطنت پادشاه سعید مغفور مغیث الدین ابو الفتح [۸۴ ب] ابراهیم سلطان بن معین الدین ابو النصر شاهرخ بهادر خان بن فغفور جهانگیر قطب الدنیا و الدین امیر تیمور - انار الله بر اھینهم - که در اقسام خط به تخصیص قلم کتابت اعجوبه عصر خود بلکه یگانہ روزگار و سرآمده ادوار بود و نتایج اقلام براعت لثامش از صفایح اوراق مصاحف و در اوج لطافت دثار و صفحات در و دیوار عمارات خوانق و مدارس دارالملک شیراز به تخصیص دارالصفای سلطانی که از مستحدثات معمار همت آن سلطان مرحوم است منظور نظر اعتبار اکابر و اصاغر آمده، در دیگر صور بوسیله انامل درر نثار اساتذہ عالی مقدار که ملازم مجلس باوقار آن پادشاه جهاندار بودند به تخصیص خاتمة الکتاب و الخطاطین [۸۵ الف] مولانا صدر الملة و الدین روزبھان - روح الله روحه بانواع الروح و الریحان - و مولانای سید مرحوم شمس الدین شیخ محمد و از خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در قسم خط مصدوقه

شعر

ان السّری اذا سری فنیفه^۱ و ابن السری اذا سری اسراهما

به ظهور رسانیده بود زیور صفحات اوراق روزگار گشته، و اکنون زمان تحریر این

۱. کذا در اصل: اما در لسان العرب دارد: «تلقى السری من الرجال بنفسه/ و ابن السری اذا سرا اسراهما» و در محیط المحيط آمده: «وتری... الخ»

سطور و تسطیر این زبور است و در اکثر ممالک فارس و عراق و خراسان و ماوراءالنهر تا حدود ترکستان و تبریز تا مصر [و] شام و روم و هندوستان منتشر است. چه در بطون کتب عربی و فارسی و چه در متون دروج و طوامیر و احکام و مناشیر سی قلم است، چه شش قلم که [۸۵ ب] اصل خطوط است، هریکی را به جلیل و خفیف و قرار نوشته اند، چنانچه هشتده باشد.

و «تعلیق» با آنکه به حسب اختلاف طباع هر کس طریقه ای می نویسند اما میل مردم بیشتر به دو طریق است: یکی طریق خواجه نظام الدین احمد سمنانی که در آخر عهد سلطان جلال الدین شاه شجاع که پادشاه فارس و عراق بوده و در شیراز متصدی منصب انشاء شده و او را «یاقوت تعلیق» می گویند، و تعلیق او از رقاع مأخوذ است. و یکی طریق خواجه تاج الدین سلمانی که هم منشی بوده و در غایت نزاکت نوشته و از مشاهیر تعلیق نویسان است.

و تعلیق را از آن جهت تعلیق می گویند که گویا از غایت پیچیدگی و روانی بر روی کاغذ معلق است. و یکی از فضلا [۸۶ الف] مناسب این مبحث بیتی گفته:

بیت

آویخته به موئی، دلها برای آن خط

ز آن وجه یافت شهرت این نوع خط به تعلیق

و نسخ تعلیق تبریزی و شیرازی، که طریق تبریزی موضوع خواجه میر علی تبریزی است، و مولانا جعفر تبریزی بایسنغری به نهایت آن موفق گشته، و طریق شیرازی که وضع آن هم از اقلام اهتمام اساتذہ شیراز در سلک خطوط انخراط یافته، و

استاد این ضعیف به مرتبه ای نازک نوشته که عقل از ادراک چگونگی قلم آن به صد گونه قصور اعتراف می نماید.

و حضرت استاد محرر این رساله می فرمودند که این نوع خط چنان می باید نوشت که در هر حرفی هم ملاحظه اصول نسخ کرده باشند و هم رعایت اصول تعلیق. [۸۶ب]

و غبار خطی است در غایت باریکی به مرتبه ای که در روی کاغذ همچون غبار می نماید، و اولی آنکه به اصول نسخ مکتوب گردد، و ماهران صنعت این خط به دقتی نگاشته خامه تدقیق و تزیین می گردانند که خرد خرده دان در وصف آن اقتباس از منظومه

بیت

من غلام آن خط سبزم که گوئی مورچه

پای مشک آلود بر برگ گل و ریحان نهاد

می نماید.

و بن سبیل جمال کلمی که جامع جمیع کلمات است، بنویس که مگر از هرگز این کز و بیت
نیکی و هنر و بدگ. نه نه از هر چه می آید از این جز و اینی و از هر اسم و بدگ عقلت
نیاید و بدی است که سعی کنش در مقام بندگی جز بقبول در هر چیز عرض قبول نیفتد
لعل العطر قلال الجبال احب الی من غیر التوال
نمونه خط غبار (افزوده دفتر نشر)

و طومار اغلظ اقلام است، و حد طول الف آن به قدر نیم گز و عرض آن مناسب طول آن می باید تا به وضعی نیکو نماید، و اصول آن از اصول محقق و ثلث بیرون

نیست.

و مثنی قلمی است که در میانه آن بیاض باشد و از هر حرفی سه حرف به نظر تأمل درآید، و هم در اصول محقق و ثلث باشد. و غرابت [۸۷ الف] این قلم در آن است که بیاض آن تمام الاصول باشد و ازین جهتش مثنی می گویند که دو رقم سیاهی است و یکی بیاض، و به اعتبار ارقام سیاهی به مثنی مذکور شده.

و مسلسل آن قلمی است که اَلفات آن بعد از تمامی صعود باز می گردانند و به حرفی که بعد از آن مکتوب می شود می پیوندند به صورت حلقه های زنجیر، و اصول این خط هم از اصول ثلث بیرون نیست.

و ممزوج عبارت از خطی است که حروف الفاظ آن به هم متصل باشد و از همدیگر منقطع نشود، چنانچه من اوله الی آخره به هم پیوسته باشد. و معکوس عبارت از خطی است که سطحی ترکیب کرده باشند و همان سطر به عکس آن روی در روی سطر اول نوشته شود، و این قلم [۸۷ ب] هم به اصول ثلث و محقق باید نوشت.

و مجزوم عبارت از خطی است که حروف و الفاظ آن همدیگر را گرفته باشند و با هم ترکیب یافته، و این نوع خط به قلم جزم و اصول تعلیق می نویسند. و مرتکب عبارت از خطی است که ترکیب دو سطر مختلف کنند که حروف آن هر دو سطر قطع همدیگر کرده باشند و از همدیگر گذشته، و این نوع خط منشیان بر بالای مناشیر به طلا و لاجورد می نویسند، و اَلفات آن نزدیک به اَلفات قلم طومار است. و مهارت در کتابت آن اقلام آن است که به اصول ثلث نوشته شود. و کتابه^۱ عبارت از قلمی غلیظ است که در مساجد و مدارس و بقاع و خوانق و

۱. اصل: کتابت

ایوانها و خانها نویسند و الفات آن در [۸۸ الف] طول و عرض به قدر محل کتابه و ارتفاع عمارت است، و آنکه از سی گز ارتفاع مشکل خوان نباشد. و آن خط را شاید که بر بالای همدیگر نویسند و در یک سطر جایز است که سه طبقه نوشته شود، و در هر سه طبقه رعایت کرسی به نوعی بنمایند که مخالف اصول و قاعده واقع نشود، و باید که از اصول ثلث و محقق بیرون نباشد. و درین خط رعایت تناسب امری کلی است، و می باید که در ترکیبی که می نویسند رعایت الفاظ چنان بکند که با آنکه در یک سطر سه مرتبه کرسی جایز است و از دو مرتبه خود کمتر نیست تقدیم و تأخیر واقع نگردد تا سزاوار این تعریف آید که :

بیت

خطی که بر کتابه به صد لطف شد به کار

آمد کتابه شرف قدر و افتخار [۸۸ ب]

و قلم کتابه را چهار شق است و بعینه سر آن مشابه دندانۀ شانۀ است و پهن تر از قامت آن، و در حال کتابت ناچار است از آنکه به پاره ای «سالمو» پیچند، و «سالمو» بر سر قلم به ابریشم محکم کنند تا کاغذ کتابه در زیر قلم پاره نشود و به آسانی توان نوشت. و اسباب کتابه نوشتن سطراره است، و تخته مربع مستطیل که دو قایمه پیش آن کوتاهتر از قوایم عقب آن باشد، و بر روی تخته و صله نمده می باید دوخت، و بر بالای نمده همان مقدار تیماج که جلد را لایق باشد چنانکه روی تخته تمام پوشاند می باید کشید تا نیکو تواند نوشت.

و غیر از خطوط سته و طومار و تعلیق و غبار و نسختعلیق و کتابه سایر خطوط که ذکر کرده شد من وجه از توابع قسم نقاشی است [۸۹ الف]، و اگر خطاطی مرتکب

کتابت آنها نشود در صنعت و فضیلت او قدحی لازم نمی آید.
و بعضی از اساتذہ گفته اند کہ قلم محقق اغلظ اقلام سته است، و قلم ثلث
باریکتر از آن به دو موی، و تویق باریکتر از ثلث به دو موی، و رقاع باریکتر از تویق
به دو موی، و قلم نسخ از ریحان به همان نسبت باریکتر.
و ظاهر این قاعده کلی نیست، به تخصیص در ثلث به نسبت با محقق، و اما در
تویق نسبت با ثلث و در رقاع نسبت با تویق رعایت آن قاعده می باید کرد به قدر آن کہ
از اصول خارج نشود و بد ننماید.
و خطوط اساتذہ کبار - رحمہم اللہ - به تخصیص شیخ جمال الدین یاقوت و
شیخ زاده احمد سهروردی و ارغون کاملی و خواجہ عبداللہ صیرفی و پیریحیی
صوفی و خاتمة الكتاب مولانا صدر الملة [۸۹ پ] والدین روزبہان درین باب
دستوری است معتبر و قاعده ای منقر و تجاوز لفظ طریق ایشان ممنوع؛ واللہ اعلم
بحقائق الاصول و الفروع.

باب سیوم

در بیان اصول خط بر نقطه و ذکر هر حدی از حدود مفردات بر طریقه علی بن مقله و ابن بوآب

بر سروران اقالیم فنون بدیع و چابک سواران مضممار صنایع رفیع، خافی نماند که بلند
دستان تعلیم خانه «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» که اقتباس انوار حکم از مشکات ارشاد «اعلم ان حسن
الخط مخفی فی تعلیم الاستاد، و قوامه فی کثرة المشق و ترکیب المركبات، و بقائه
علی المسلم فی ترک المنهیات و محافظه الصلوة و اصله فی معرفة المفردات» که از
کلام حقایق انتظام حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است۔ علیه السلام۔
نموده اند اول [۹۰ الف] به تعریف مفردات چهره گشائی این صورت روحانی و
اشکال نورانی فرموده اند و گفته اند: بیاید دانست که اصل خط نقطه است از بهر آنکه
هر گاه که دو نقطه به هم پیوست خط شد. و در اصطلاح ارباب علم حروف از ترکیب
سه نقطه وجود «الف» پیوسته شد، خط که نقش پذیر آن صورت می شود.

و بعضی از اساتذہ در تعریف هر حرفی ابتدا ذکر الف کرده اند، و گفته اند [اند] که این
حرف مرکب است از الفی و چند نقطه، چنانکه بر زبان ارباب تحقیق موافق این معنی

۱. عین عبارت در نسخه چین و مغشوش است.

گذشته که :

بیت

یک نقطه الف گشت و الف جمله حروف
در هر حرفی الف به وصفی موصوف

مبنی بر بیان حدود حروف به نقطه کرده اند.

و مقرر داشته که

[ا] سرو مثال که نهال استقامت قامتش از وصمت اعوجاج و انحنا [و] نقص [۹۰]
ب [و] فتوربری است، و در بساتین کتب و حدایق اوراق در غایت رعنائی و نهایت
جلوه گری است، و به وصف

بیت

تو سرو باغ جنتی از جوی جان برخاسته
یا شاخ طوبی کاسمان بنشانده در آب و گلت

و نعت

بیت

زهی نور، زهی نور، زهی رایت منصور زهی آیت مشهور تقدس و تعالی

و مرتبه

نظم

دل گفتم مرا علم لدنی هوس است
معلوم کن اگر ترا دسترس است

گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

از سایر حروف شرف امتیاز یافته، و به مزید این تعریف که «الالف شکل من خط منتصب یجب ان یکون مستقیماً غیر مائل الی استفلاء و لا انکباب و لیس له مناسبة الی حروف فی طول و لا قصر»، [۹۱ الف] مزیت استشنا گرفته.

به قول متقدمان در محقق هشت نقطه است و تا یازده جایز، و به قول متأخران هشت نقطه و تانه جایز و اگر زیادت ازین باشد از اصول خارج شود. و در ثلث هفت نقطه است و تا هشت جایز.

و زعم بعضی از متقدمان آن بوده که در کشیدن الف می باید که سه حرکت رعایت کنید، و درین معنی شیخ العرفاء کمال خجندی بیتی فرموده که:

بیت

گر الف را حرکت نیست چراست الف قد تو شیرین حرکات

و به قول متأخران تصور این صورت خطاست. زیرا که قلم را حرکت تصور کرده اند. چه به طریقی که مذکور شده اگر الف مکتوب گردد هیچ حرکت از او احساس نمی توان کرد. اما در حالت کشیدن الف این [۹۱ ب] حرکات در قلم راندن ظاهر می گردد.

و باید که در حالت کشیدن الف قطعه قلم تمام بر روی کاغذ باشد، و چهار دانگ الف به تمام قلم بکشد، بعد از آن قلم را محرف گرداند چنانکه زیادت از چهار دانگ

قلم بروجه کاغذ نباشد و تمام گرداند، تا تشبیهی که الف را کرده اند که به شخصی مانده باشد که ایستاده و نظر بر قدمهای خود دارد برو صادق آید.

ب

که شکوفه بهار بهاء و بهجت است و به برکات ذات او ثمرات کثرات ترکیب خطوط نصیب ارباب حظوظ دانش و بینش می گردد، و به منقبت

بیت

قدسیان آگه از اطوار علومند ولی

همه در مکتب عشقش الف و بی خوانند [۹۲ الف]

ع

منظور نظر استفاده کاتبان لطایف بنان فضایل بیان شده. و به توصیف «الباء شکل مرکب من خطین منتصب و منسطح» موصوف و مشهور گشته مرکب از نه نقطه است. سر او یک نقطه طولانی، و قد او شش نقطه و تا هفت و هشت نقطه جایز داشته اند، و چون به هشت رسد شمیره اش نباید ساخت تا از اصول بیرون نرود، و حدش این است که مسطور شد.

و از اخوات و نظایر او «**ش**» که،

مصرع^۱

تارک ترکیب راتاج آمده

۱. اصل: بیت، و در بالا به «ع» (مصرع) اصطلاح شده است

و «ش»

که سر نسخه ثنای ذات از تنسيق صفات او رقم اثبات می پذیرد در اصول به همان طریق که در «با» مبین گشت.

ح

که چهره گشای جمال دلبران حور لقا، و روشنی بیاض جبین ماهر و بیان زهره سیما، و نمونه چین زلف پریوشان [۹۲ ب] حور انماست، چنانکه شاعر گفته:

بیت

با جیم سر زلفش حالی است مرا حاصل

زنهار ز حال من غافل نشوی غافل

و در معرض تعریف «الجیم شکل مرکب من خطین منکب و نصف دایره» از دایره زیبا منشیان حروف لطایف صنوف سر آن با طره پنج نقطه است و تا شش جایز داشته اند، و دایره اش به قدر قد «الف» که غایت آن یازده نقطه است مشابه نصف بیضه مرغ، و باید که تیزی نقطه آخر دایره جیم برابر سر جیم واقع شود. چنانکه اگر خطی از سر جیم بکشند قطع تیزی نقطه آخر جیم نکند.

و بعضی اساتذہ شمره جیم از محاذی سر آن اندک اندک کذرانیده اند و از اصول بیرون نرفته.

و بستگی سر جیم به قدر دو نقطه [۹۳ الف] می باید و تا دو نقطه و نیم که نصف مدّ سر جیم باشد جایز است که بسته باشد، و بعد از آن ابتداء اتصال باشد به دایره جیم، و

عکس این جایز نیست.

و در مرکب نیز ضابطه همین است که ذکر کرده شد، الا در جیم غنچه ای مخالف این قاعده است، و بیان اصول آن در محل خود مشروح خواهد گشت.
و «ح» و «خ» که از امثال و اشباه اویند. و یکی:

مصرع^۱

سر حلقه حسن دلبران صورت اوست

و دیگری:

مصرع

از مطلع خلد چون برآید چه نکوست

در همان اصول و قاعده داخلند، بی تفاوتی و نقصانی. و الله اعلم.

۷

که دیباچه دولت دیدار، و نهایت بخت بیدار است، و از مضمون موزون

نظم

علی الصباح تفأل به روی خوب تو کردم

که تا از آن ورق گل مرا چه فال برآید [۹۳ب]

برآمد اول خط زلف سرکش تو به فالَم

دلالت است به دولت چو حرف دال بر آید

بر نسخه زلف سمن بویان سیم عذار دال، و در مضماری اعتبار اصول به اوصاف
«الدال شکل مرکب من خطین منکب و منسطح ان یحصل بین طرفیها خط فیجدها
مثلاً متساوی الاضلاع». موصوف مرکب از هشت نقطه است و تاده نقطه که باشد از
اصول خارج نمی گردد.

و می باید که خط فوقانی آن چهار نقطه باشد و تا پنج جایز داشته اند، و در خط
فوقانی دال اندک حرکتی مخفی هست که هر کس آن را در نمی یابد^۱ و خط تحتانی
آن می باید که به نیم نقطه از خط فوقانی زیادت [۹۴ الف] باشد.
و بعضی گفته اند که از^۲ شماره خط زیرین دال است بعینه این اوصاف و احوال
دال است.

مصرع^۳

بی هیچ تفاوتی و نقصی

د

که از جام جهان نمای حرف اندیشه زای فکرت آرای زلال راح معانی و اوصاف

۱. اصل: نمی یابند.

۲. کذا در اصل، احتمالاً آن مناسبت دارد.

۳. اصل: ع

ریحانی است، و از کأس استیناس او رحیق تحقیق به مذاق سرمستان بوادی تشویق می‌رسد، و گلزار اخبار مقصود و آثار محمود از انوار ازهار وجود او مورد و مورد است، از قواعد و اصول به تعریف «الرأی شکل من خط مقوس، و هوربع محیط الدایرة التی قطرھا الالف، فی رأسه ستة مقدره معرف و معروف».

در محقق بعد از باریکی شمرة ارسال او نه نقطه است، سر او سه نقطه و بدن او موازی شش نقطه، و در ثلث [۹۴ ب] که شمرة او مدور می‌گردد قد او باید که زیادت از پنج نقطه نباشد.

ز

که زیبایی روی زهرة زهرا بروجه سما از زینت خلقت اوست به همان اصول و قواعد که در حرف راء گفته شد.

س

که سعود سماوی با افاضة انوار و اعطای اضواء اقتباس لوامع سعادت از جبین مبین او می‌نمایند.

بیت

کای صبح سعادت ز جبین تو هویدا

این حسن چه حسن است تقدس و تعالی

و در افلاک تقاویم حکایت از مضمون

شعر

شمس طلعت مشرقه الانوار اخفی لمعات شارق الاقمار

به سمع مقتبسان بوارق دقایق می رسانند، و بر نظر بصیرتشان روشن می گردانند،
و از غایت اضائت در دندان مه پیکران خورشید طلعت [۹۵ الف] تشبیه به شکل او
یافته که :

شعر

حییبی ثغره کالسنین شکلا و کالمیم المدور شکل فیه
هماسم و یا عجباً حیاتی اذا ما ذقته لاشک فیه

و کمان بیان اصول او اساتذه - رحمهم الله - که تیر تدبیر صواب ایشان به هدف
مقصود رسیده به این منوال کشیده اند که «السنین شکل مرکب من خمسة خطوط
منتصب و مقوس و منتصب و مقوس و مقوس شیبها بالنون» مؤلف [از] چهارده نقطه
است غیر از شمره بدین تفصیل : دندان اول^۱ یک نقطه، و بیاض میانه دندان اول و
دندان ثانی یک نقطه، و بیاض میان دندان دوم و سیوم یک نقطه و نیم، دندان سیوم
نقطه ای و خطی که دندان سیوم به زیر کشند. در محقق سه نقطه [۹۵ ب]، در ثلث چهار
نقطه، و بدن سین به غیر از شمره شش نقطه.

و اگر سر سین را ارسال کرده باشند که آن را «سین مقوس» می گویند می بیند ده
اگر از سر ارسال تا زاویه بدن سین خطی بکشد قوسی پدید آید مانند کمان حلاجان، و
این را «ارسال قوسی» گویند.

۱. اصل: او

و در همه خطها هر گاه که سین را یا غیر سین را ارسال کنند به غیر از «با» و «فا» به این طریق می باید که مذکور شد.

و تیزی دندانهای سین مشابه دندانهای ارّه، و اگر ملاحظه دندانهای ارّه می نمایند دندانهای دوّم از اول فروترست، و سیوّم از دوّم، چنانچه در خطوط اساتذده مکتوب است.

ش

که در مشهد شهود عین مقصود است به شهادت وجدان بی شبهه در اصول و قاعده جامع همان که در سین مشروح گشت، واللّٰه المستعان.

ص

که تا صبح خط از افق تألیف و ترکیب طالع شده، و صیاد [۹۶ الف] دهر آهو صفتان حروف را در شکار گاه بیاض زرافشان جنان جهان به حرکت تصویر آورده، چنان غزالی بادام چشم بسته دهان در مرغزار کتب و حدایق نسخ به کمند نظر هیچ صاحب اثر نیامده، چنانچه شاعر گوید:

بیت

من به جانم عاشق آن یار مهروی از جهات

صاد چشمی را که مثل او ندیده هیچ ذات

و در اسلوب مرغوب ضروب و اشکال بی اشکال حلیه: «الصاد شکل مرکب من ثلاثة خطوط منتصب مائل الی طرف یمین الکاتب و مقوسین» یافته، می باید که

چهار دانگ سر او خطی مرتفع باشد مایل به طرف یمین کاتب، دو دانگ دیگر خطی مدور زیر سر او بر همین منوال، چهار دانگ دو دانگ، و بیاض سر صاد باید که زیادت از دو نقطه نباشد، و تن صاد در عرض و طول مشابه تن سین [۹۶ ب]، و تمام سواد و بیاض هر صاد مانند شکل بادام، و تمام اصول تألیف او شانزده نقطه است. و گفته اند که از سر صاد دورای تازی که آن را «مضمر» گویند حاصل آید.

ض

که ضامن کلی اسرار ضمائر است و ضابطه رقوم بواطن و ظواهر، بی صورت او تمام نمی شود، و درین تعریف بعینه مانند صاد است؛ و الله سبحانه و تعالی اعلم.

ط

که نیر درخشان طلعت رخشان از مطلع طلب و افق طریق طالع است صورتش نمودار طره طرب و معنیش مستجمع فواید علم و ادب:

بیت

از ظهورش شیخ و شاب اندر طرب

عقل و عشقش هر دو دایم در طلب [۹۷ الف]

و به تشبیه «الطاء شکل مرکب من ثلاثة خطوط اولها منتصب مائلاً الی یمین الکاتب و ثانیها مقوس و ثالثها منسطح» از دیگر حروف روی همت به وادی ایمن

امتیاز دارد. از تالیف هفده نقطه التیام پذیرفته، الفش ألفت باشش نقطه گرفته، و در حالت نمایش اعتماد بر جانب یمین کاتب دارد، و سر او مرکب آن پنج نقطه است، منقسم به دو قسم:

قسم اول که از شمرة الفش انبعث می یابد خطی است به قدر دو نقطه و نیم طالب ارتفاع مایل به یمین کاتب و ناظر.

و قسم دوم خطی دیگرست مقدار آن همان دو نقطه و نیم که به هیأت قوسی وقوع یافته و باید که از محاذی شمرة الفش تنزل نکند، چنانکه خط زیر «طا» گر بکشند [۹۷ ب] بیاضی که ظاهر شود بر مثال شکل اُسْتَره ای نماید، و یک نقطه و نیم از برابر الف طا گذشته باشد و تا دو نقطه جایز است، و آمدن خط زیرین «طا» بر منوال «ب» می باید، و باید که کمتر از بیاض «صاد» باشد.

و هر گاه که «طا» را به «الف» نویسند بعینه باید که بیاض میان اَلِفَات مشابه فُرْجَة میان انگشت مسَبَّحه و وُسْطی باشد. «الف» «طا» مایل به یمین و «الف» بعد از «طا» مایل به جانب یسار، و تصویر این معنی از صورت هر دو انگشت مذکور منظور نظر تأمل می شود.

ظ

که کوکب عالم افروز ظهورش از مشرق ظرافت و ظفر تابان است و از «ظاء» ظلال مستدام او استشمام نفحات چین زلف عنبرین رضوان صفتان خلد آیین برین وجه [۹۸ الف] می توان نمود که:

بیت

ظلّ ممدود خم زلف توام بر سر باد کاندرا آن سایه قرار دل شیدا باشد

در دایره تعریف و محیط توصیف به همان اصول و قاعده است که در حرف «ط» شرف عرض یافت.

ع

که به اصناف او صاف در میان حجله نشینان حروف معالی اتصاف از جوانب و اطراف به دواعی فضیلت امتیاز در عین تبختر و اهتزاز است، و از مفهوم او گاهی طلعت خورشید منیر و مهر مستنیر شعاع اتساع بر ساحت فهم مستفیدان می اندازد، و گاهی صفای امواج بحر موج منظور نظر ارباب ابتهاج می گردد، و گاهی سراج و هاج چشمه چشم که وضع جسم جمیل او در تزیین اطباق احداق [۹۸ ب] و لحاظ آماق دیده برهان «و صورکم فاحسن صورکم» به هزار دلیل روشن گردانیده باناز و کرشمه

بیت

چشمت از ناز به حافظ نکند میل، آری سرگرانی صفت نرگس رعنا باشد

گاهی مبصر اصحاب بصر می آید، و گاهی بر زلال سلسال عیون که از انهار صنع بیچون جریان پذیرفته و تسکین علت اهل طابیبی کند دال می نماید، و گاهی ما صدق سبیکه جسم نورانی ذهب را در دار الضرب معنی سکه بر زر می زند که خواجه سلمان - روح الله روحه - نظم فرموده که :

بیت

یرقان است ز بیم کف دستت زرا را

باورار نیستت اینک بنگر صفره عین [۹۹ الف]

و گاهی هلال، وار از اوج شمس شهود و قله قاف قرب برآمده معنی عشق مطلق
بر سالکان مسالک تجرید و ساکنان صوامع تفرید روشن و مبرهن می سازد تا لسان
حال مقالشان فحوای این گفتار می گردد که :

بیت

شاد باش ای عشق خوش سودای ما	ای طیب جمله علت های ما
ای دواى نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون و جالینوس ما
عاشقی پیدا است از زاری دل	نیست بیماری چو بیماری دل
علت عاشق ز علتها جداست	عشق اسطرلاب اسرار خداست
عاشق تصویر و وهم خویشتن	کی بود از عاشقان ذوالمنن

و از کمان بیان سهام «العین شکل مرکب من خطین مقوسین» به هدف مقصود
خلف و سلف می رساند. در صورت تألیف [۹۹ ب] و ترکیب او گفته اند که سر عین
مرکب از سه ضلع است،

مصرع

ضلع اول نظیر شکل هلال

چنانکه هم از مقطعات خواجه سلمان معنی مذکور مسموع شده که :

بیت

تابه نعلِ سُمِ شبدیزِ تو یابد نسبت هر سر ماه شود ماه سما چون سر عین

و ضلع ثانی به قدر سر «راء»، و ضلع ثالث به یک نقطه از ضلع دؤم زاید و دایره اش به قدر دایره «جیم»، و ضلع سیؤم به دایره ای متصل، و مجموع ترکیب او از بیست نقطه است سوی^۱ تیزی شمره اول و آخر آن.

غ

که در مضماری ضمیر محاسبان بسیار دان به هزار مرتبه در حساب و شمار می آید، و رخسار افتخار او به خال حسن و جمال حالی شده مصدوقه [۱۰۰ الف]

بیت

حسنت یکی هزار شد از خال پیش چشم

بر «عین» نقطه ای چو فزودی هزار شد

و منظومه

نظم

خالت که بر آن لب چونوش است زنگی بچه شکر فروش است

۱. کذا، ظ: سوی

یارب که چه زنگی است مقبل کورالب کوثر است منزل

در وصف او افصاح غایت مناسبت و نهایت موافقت می نماید که در تحصیل مواد اصول و قواعد به مثال «عین» است نی کیف و آین.

ف

که فهرست مجموعه فواید و دیباچه دیوان فضایل و فراید است، و چون فؤاد در میان اهل وفا و چون قلب در قالب ارباب صفا.

بیت

تاسر از جیب فکر بیرون کرد عالمی رابه خویش مفتون کرد [۱۰۰ب]

و در فیافی طلب سر خیل فارسان میدان معرفت و فایزان مضممار اسرارست، و به توضیح «الفاء شکل مرکب من ثلاثة خطوط منكب و مستلق و منسطح» ظواهر قواعد و ارکان او مبین گشته. سر او می باید که مدور باشد، و بیاض سر او مانند دانه امرود. گردن او یک نقطه، و درازی قد او مساوی قد «با»، و مجموع آن زیادت از چهارده نقطه نباشد.

ق

که از فراز قصر زبرجد سیمای قبه خضرا رفیق مجاوران ملا اعلی و مصحوب قوافل

سخنان آسمان فرسا که :

نظم

سخن از گنبد کبود آمد سخن از آسمان فرود آمد
گر بدی گوهری و رای سخن آن فرود آمدی به جای سخن

عزم نشیمن مرغان سخن دان [۱۰۱ الف] کرده تا معنی «قوة القلب من صحة الايمان» به سمع ایشان رساند و صورت «قيمة المرء ما يحسنه» بر وجه استعداد انسان به صد وجه روشن گرداند، در تصریح صورت او از اقوال اساتذہ - رحمہم اللہ تعالیٰ - [کہ] «القاف شکل مرکب من ثلاثة خطوط منكب و مستلق و مقوس» بر اضلاع اوراق روزنامه روزگار ثبت گشته. سر او همچون سر «فا» ست، و در مقام سرافرازی گردن او به نیم نقطه از گردن «فا» بلندتر، و تن او به قول بعضی تن «سین» و به قول بعضی تن «نون»، و مجموع فراهم آورده که او شانزده نقطه؛ و اللہ اعلم.

ک

که در کلام ملک علام به مرتبه اول از مراتب «کُن» جامع کنوز مفاخر و مزایا آمده، و کوکب اقبالش تا از افق کمال

نظم [۱۰۱ ب]

کاف کُن در مشیتش چو بگشت صنع بی رنگ هر دو عالم زد
نسخه امر و نهی تکلیفش خیمه بر خاک و آب آدم زد

طالع شده، گاهی در بیان حدیث «کمال العلم فی الحلم» ید بیضا نموده، و گاهی در تنبیه معانی «کمال الجود الاعتذار منه» ابواب کرم بر وجوه ارباب همم گشوده، و به مقتضای «الحرّ یکفیه الاشارة» مصدوقه

بیت

کسب کمال کن که عزیز جهان شوی کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من

در تحصیل کمالات کافی دانسته تکمیل صورت او از تمهید معانی «خیر الرفقاء اربع» حلیه تشیید یافته، برین وجه که «الکاف شکل مرکب من اربعة خطوط منکب و مقوس و مستلق و منسطح» سر او چهار نقطه می باید، و طول خط بالایش هشت نقطه، و طول [الف ۱۰۲] خط زیرین یازده نقطه، چنانکه خط زیر کاف به سه نقطه از محاذی اول خط بالایش گذشته باشد، و بیاض میان کاف دو نقطه تقریباً و بعضی یک نقطه و نیم گفته اند، و بیاض میان خط سر «کاف» و خط اول بدن «کاف» به یک نقطه از میان «کاف» بیشتر، و بعضی گفته اند که از سر «کاف» مدّه زیر «دال» می باید که حاصل شود، و از بیاض سطح «کاف» سر «صاد»، و مجموع بدن «کاف» من اوله الی آخره سوی^۱ شماره سر «کاف» بیست و سه نقطه است.

ل

که سواد آن نمونه خطوط مسلسل زلف مشکین است که بر بیاض روی حوریان

۱. ظ: سوای

حکایت

بیت

ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی [۱۰۲ب]

لطف کردی سایه ای بر آفتاب انداختی

بسی وجه بیان می کند تا عاشق صادق به زبانی موافق حال در وصف او می گوید:

بیت

شدم مفتون زلفش تا چه زاید از آن زلف سیه الیل حُبلی

و در سلسله حروف به صنوف عبارات معروف حدیث موقوف

بیت

حلقه زلفت تمنا کرده ام باز می بینی چه سودا کرده ام

به سمع ارباب شعور و وقوف می رساند و به لسان رمز گاهی به سودا شب یلدای

شعر

الا ایها اللیل الطویل الانجلی بصبح و ما الا صباح منک بامثل

دلیل می شود.

۱. اصل: فیک بامثلی

و گاهی به بیاض انوار و اضوای هندوی آتش سیمای هفتم قبه خضرا و ترک ناهید
 طلعت قمر قمرء دلالت می نماید [۱۰۳ الف]، و گاهی از آفاق مشارق و مغارب
 حدیث تقابل و تعارض و فود سعود باز می گوید و به تنقیح «اللام شکل مرکب من
 خطین منتصب و منسطح ان یخرج من اولها الی آخرها خطأ یماس الطرفین فیصیر
 مثلثا قائم الزاویه»، در غایت توضیح مرکب است از «افی» و یک زاویه «سین» یا
 «نون»، و در هر خطی به حسب وضع آن خط کاتب را که اوضاع حروف سابق آن حرف
 معلوم شده باشد داند که چه مقدار مناسبت رعایت کند تا خارج از اصول نیفتد، و
 مجموع آن غیر از طره و شماره چهارده نقطه است.



که منشور پرنور مهر سپهر به توقیع مهر نگین او توشیح و تزیین یافته و موی شکاف
 مفکره به اصابت رای خرد خرده دان در بیان منازل [۱۰۳ ب] و مقامات تشبیه او

بیت

هر لحظه اشارتی نماید هر دم به عبارتی برآید

گاهش به دهان یار تشبیه کند و گوید:

بیت

دهنت یک سر موی است به هنگام سخن

اثر موی شکافی تو در وی پیدا است

و گاه از دقت نظر در حلقه کمر نازک بدنان سیمبر محاسن صورتش اثبات فرماید:

بیت

کای حلقه به گوش کمرت «میم» مهندس

حیران شده در صورت تو عقل مدرس

و به هیأت «المیم فی المحقق شکل مرکب من رأس الفاء وقامة الالف بدنه مرسل و فی الثلث رأسه مثلث متساوی الاضلاع و بدنه متشمر»، بینة صورت او بر مشتاقان هنرور پوشیده نیست که در محقق غیر از شمرة ارسال دوازده نقطه است [۱۰۴ الف]، و در ثلث یازده نقطه، و صورت ترکیبش برین وجه که مذکور شد.

ن

که صدر سوره «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» از طریق قَسَم دلالت بر کمال نبوت و رسالت و جلالت قدر و عظیم شأن و خُلق عظیم رسول حلیم و نبی کریم - علیه و آله فضائل الصلوات و التسلیمات من الرحمن الرحیم - می نماید، و به قول بعضی از مفسران حرفی است از حروف به عجم نه مقسم به، و به قول بعضی دیگر اسم حوت است، چنانچه نظم مولانا شمس الدین محمد حافظ - روح الله روحه - که:

بیت

چو من ماهی کلک آرم به تحریر تو از «ن و القلم» می پرس تفسیر

بر بیان معنی او مشعر است، و به قول بعضی دیگر اسم دوات است، و بعضی دیگرش به لوح تفسیر کرده اند، و برین هر سه تقدیر [۱۰۴ ب] مقسم به واقع شده. و مشام صبح نجاح ارباب سداد و صلاح اصحاب رشاد و فلاح از نوافح ظهور او معطر می گردد، و نایره اشواق ارباب استغراق در عبادات و طاعات از اختر خیر همایون اثر، «نیة المؤمن خیر من عمّله» که چنین الفاظ در نثارش از لمعان بوارق هلال صاحب جمال نون رخشان است سمت التهاب و اشتعال می یابد، و در مقام تشبیه ابروی خوبان مشتری طلعت ناهید منظر خورشید پیکر را به صورت او نسبت می کنند که:

بیت

گوشه محراب دولت «ن» ابروی شماست
این چنین حرفی مشبه از کدامین نحو خاست

و ماه نو با منقبت

بیت

مطبوع ترز نقش تو صورت نسبت باز [۱۰۵ الف]
طغرانویس ابروی همچون هلال تو

هر ماه از افق نمایش به شکل او بر می آید، و در دایره تعریف به نعت «النون شکل من خط مقوس و هو نصف دایره و فیه سنّة مقدرة» منعت گشته،

مصرع^۱

از خال جمال و جهش آراسته است

مرکب است از ده نقطه سوای^۲ شمره سر او سه نقطه و تا چهار جایز، و بدنش مقدار شش نقطه را جایز، و درین صورت به مرتبه تمامی در اصول فایز.

و

که در موارد^۳ وجود به افاضه دو مرتبه اظهار جود نموده، و با کمال یگانگی از افق وحدت چهره طلوع گشوده، و از تأییدات مهیمن و دود و در مراتب نبوت و ولایت مفید اشراق نور شهود بوده، تا گوش زمانه از زبان هر ولی کامل در مقام حجاز نیاز فحوای آن شعر [۱۰۵ ب] شنوده که:

بیت

لولا شهود جمالکم فی ذاتی ما کنت ارضی ساعة بحیاتی

و بر صفحات و جنات «وحدة المرء خیر من جلیس السوء» بادیه اثبات فصیلت
«السلامة فی الوحدة» پیموده، یعنی

۱. اصل: ع

۲. اصل: سوی

۳. اصل: مواد

بیت

من و بیداری شبها و کنج صبر و تنهائی که کاری بر نمی آید ز خود بینی و رعنائی

و در موقف تزیین صورت تبیین «الواو شکل مرکب من ثلاثة خطوط منکب و مستلق و مقوس» از انامل اساتذہ این فن محقق گشته. سر او مانند سر «فا»ست بعینه، و بدن او چون بدن «را»ست در تمام خطوط، و مجموع مؤلف از ده نقطه است و زیادت از یازده نقطه از اصول بیرون رود. واللہ اعلم.

۵

که طایر همتش در فضای [۱۰۶ الف] وجه کلمه «هو» به هوای هویت پرواز می کند، و همای سعادت بخشای هستی او از اوج «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» جناح افضال و احسان بر ساکنان عالم امکان گسترده، ما صدق:

بیت

هر چه خواهی بگوی هایا هو لیس مافی الوجود الا هو

به گوش هوش ارباب معرفت و عرفان می رساند، و در مراتب حساب و شمار مخبر از اوقات صلوات خمسه و ارکان اسلام است، و از طریق رمز و ایما و طرز معما جزئی از اجزای اسم همایون^۱ خلیل رب جلیل را آماده^۲ با چهره های گشاده از

۱. «اسم همایون» دو بار نوشته شده است.

۲. چنین است در نسخه.

سحاب فضایل قدوة المحققين شرف الملة والدين على اليزدي - خلدہ افادته -
رشحات فيوضات برساحت^۱ حال مستعدان روزگار [۱۰۶ ب] ريخته كه :

معما

ميان ابرو و يم ز آن نام ايمن دو چشم «ها» ي همت گشته روشن

و برفراز منابر موعظه و پند نيکبختان سعادت مند را بر ساختگی کار آخرت
تحريض و ترغيب مي نمايد كه «هم السعيد آخرته و هم الشقي دنياه»، و بناء هيأت
معقود او از صورت «الهء شكل مركب من ثلاثة خطوط منكب و مقوس و مستلق»
معمور، و ماده تركيب او از هشت نقطه است : خط اول موازي سر را كه سه نقطه
است، و خط دوم دو نقطه و نيم، و خط سيوم كه به محل تقاطع مي رسد دو نقطه و نيم،
يك نقطه از حضيض تقاطع و يك نقطه و نيم از اوج محل تقاطع بي تفاوت و تراجع، و
اين را «هء معقود» گویند. [۱۰۷ الف]



كه گاهي در تكميل صورت جامع قد رشيق القامة «الف» و جاييز حلقه «لام» است
مشكين عبير آگين آمده، در اثبات صورت خویش بر طاق كسمه سهدشان زهره جبين
عنبرين خال شيرين مقال چنانكه شاعر گفته باشد كه .

۱. اصل: ساحة

بیت

افشانده بنفشه بر سمن کاین و سمه است^۱ طاقی زده از عنبر تر کاین کسمه است
گفتم صنما گل به کتان می پوشی گفتا چه کنم میان خوبان رسم است^۲

در مقام دلالت و استدلال، و از گره نغوله پریرویان چگل که هر یک به وصف

بیت

ای حسن نغوله تو بیغوله دل خاک قدمت بستر قیلولة دل

موصوف باشند دلیل سودازدگان بادیة^۳ شوق می سازد.

و گاهی در تمهید [۱۰۷ ب] معنی از جهات اثبات حق در نفی ما سوی الله کمر
اجتهاد^۴ بر میان بسته - زمزمه توحید معارج عرفا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» طلسم گنج بقا «لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ» به مسامع مجامع مسبحان صوامع قدس و حدایق انس می رساند، و به فضیلت
تعریفی خلیل که جذبات نبوی - علیه و آله الصلوة و السلام - لاحق او می شود، و در
مقدمه سبق ذکر یافته در میان قوافل حروف آسمان پیما معروف و مشهور.

و ارکان هیأتش از وصف بیان «اللام الف شکل مرکب من ثلاثة خطوط منکب و
مدور و مستلق» در السنه و افواه^۵ اساتذہ مذکور مرکب از نوزده نقطه و نیم و تاییست

۱. زیر آن نوشته شده: حاجت آرایش نیست

۲. حاشیه: خندید و خروشید (اصل خراشید) و بگفت این رسم است

۳. اصل: بادیة طلب شوق، ولی ظاهر این است که بر «طلب» خط ترقین کشیده شده

۴. اصل: و اجتهاد

۵. اصل: افواه و اساتذہ

نقطه جایز. برین وجه که خط اول وی به قدر «الفی» باشد مایل به جانب [۱۰۸ الف] یسار کاتب و غایتش هشت نقطه است، و خط دوم به قدر دو نقطه و نیم، و خط سیوم به قدر نه نقطه مایل به جانب یمین کاتب.

و باید که چنان نوشته شود که از صورت او دو مثلث حاصل آید، یکی «های معقود» را مشابه، و یکی دیگر مانند «دال»، و ما التوفیق الا من عند الله الکبیر المتعال.

ی

که در آخر حروف لطایف قطوف بیست و هشت گانه حکایت «جاء القرآن قُطُوفُهَا دَانِيَةً» به سمع جمع مستفیدان طریق صدق و صواب می رساند، و فواید مرتبه بیست و هشت^۱ که عدد تام است از مرتبه عشرات متولد از دواج عدد امهات سفلی و آباء علوی به طریق ضرب، چه حاصل ضرب چهار در هفت [۱۰۸ ب] بیست و هشت^۲ است عدد منازل قمر که نص «وَالْقَمَرَ قَدَرْتَاهُ مَنَازِلَ» به اثبات آن ناطق است، بر وجوه ارباب خرد و تفتن روشن می گرداند، یعنی در ضمن این عدد که به حرف «یا» تمام می شود بسی اسرار ارجمندست.

و عاقل کامل باید که از فواید و برکات آن محروم نماند، و به نفس خود از وجهی دلالت بر «هو»^۳ هویت می کند، و ندای جان فدای «وَيُنْتِی وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ» به مسامع سروش هوش می رساند، «وَمَا يَذْكُرُ الْاُولُو الْاَلْبَابِ». و از وجهی بسم الله سبحانه و تعالی و تقدس دلیل جلیل اقامت می نماید تا سامع متأمل از تأمل

۱. در نسخه به رقم آمده است.

۲. در نسخه به رقم آمده است.

۳. بر بالای آن به رقم عدد ۱۱۰ نوشته شده

معانی «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» غافل و ذاهل نماند.

و اگر عاقل فاضل در هر حرفی [۱۰۹ الف] از حروف که از جلال مواهب و جزایل عطایای خالق البرایا و پروردگار عالم جهت تکمیل بنی آدم به لسان عربی مبین که افصح السنه و اتم لغات است و به وسیله حضرت خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - نزول یافته تعقل نماید به غوامض اسرار و بدایع آثار از فیض فضل آفریدگار - جل جلاله و عم نواله - استشعار یابد، و ما التوفیق الا بالله العلیم الحکیم.

شعر

یا رب هیء لنا من امرنا رشداً و اجعل معونتك الحسنى لنا مدداً

مع الحدیث حرف «یا» مذکور که وسیله تحریر این لطایف بهیه و تسطیرات طرایف جلیه است، و در مقام صباحت و تازه روئی از روی یاران موافق در راه محبت حق صادق نشان می دهد، و مصدوقه

بیت [۱۰۹ ب]

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

بر معتکفان آستان

بیت

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست

که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس

مبیین می سازد در کیفیت بناء صورت مخبر ازین عبارت است که «الیاء شکل مرکب من ثلاثة خطوط مستلق و منکب و مقوس» ترکیب بنیه او از دوازده نقطه است غیر از تیزی سر «یا» و شماره اش برین وجه که رقم تبیین می یابد: خط اول مانند سر «کاف» مسطح به یک نقطه کمتر، و خط ثانی به مقدار سر «را» و ازین [۱۱۰ الف] هر دو خط باید که صورت «دالی» معکوس منقوش گردد، و خط سیوم مشابه بدن «سین» از زاویه «سین» تا به حد شماره، و تعدیل او برین نمط باید که اگر خطی از سر «یا» به زیر کشند بر پهلوی سر خط سیوم چنان بگذرد که به خط مذکور نرسد و بیاض نیز ظاهر نشود تا طریقه اصول مرعی باشد؛ واللہ تعالی اعلم.

باب چہارم

در بیان اصول ترکیب مرکبات

مشمول بر دو فصل

فصل اول

در بیان اصول ترکیبی کہ از دو حرف باشد

بدان ای طالب راغب۔ نَصَّرَ اللّٰہُ تَعَالٰی رِیَاضَ الْخَطُوطِ بِرَشْحَاتِ اِقْلَامِکَ۔ کہ افضل
المتقدمین شیخ جمال الدین یاقوت مستعصمی۔ رَوَّحَ اللّٰہُ رُوحَهُ^۱۔ مجموع اصول
و فروع خط بر سبیل ایجاز درین بیت نظم [۱۱۰ ب] فرمودہ کہ:

شعر

اصول و ترکیب کراس و نسبة صعود و تشمیر نزول و ارسال

و از قول او۔ رحمہ اللّٰہ۔ دیگری نظم کردہ کہ:

۱. اصل: بروحہ

نظم

چنین گفت یاقوت مستعصمی که در خط مرا هست شش چیز طور
یکی ز آن سواد و دوم دان بیاض دگر ضعف و قوت دگر سطح و دور

[۱]

و بر تقدیر، هر کاتبی ماهر که بر رعایت مناسبات این ابیات قادر گردد هر آینه یاقوت عصر خود تواند بود، و چون اقل ترکیب از دو حرف می باشد اول بیان مرکبات ثنائی می رود و نموده می شود که «الف» هر گاه که در اول کلمه به استادگی تکمیل کلمات قیام نموده هیچ حرف صورتاً به او متصل نیست و به همان مجرد اقامت بینة [۱۱۱ الف] ما صدق خویش می نماید، چنانکه گفته اند:

بیت

الف، تقدّم از آن بر حروف دیگر یافت که شد مجرد و یکتا و مستقیم احوال

و اگر در آخر کلمه واقع شده هر آینه متصل باشد به ما قبل خود و درین محل او را رشیق القد و نازک اندام باید کشید تا خوش آینده باشد. و برین وجه مبین که گشت ابتدا از ترکیب حروف از «باء» باشد.

و برابر باب حدس پوشیده نیست که ترکیبی که از دو حرف صورت پذیر می گردد از هر بابی از ابواب تهجی منحصر در هشتاده^۱ شکل است، سوای^۲ «الف» و «لام».

۱. اصل: (= هجده)

۲. اصل: سوی

«الف» که اصول او در جمیع محال به یک منوال است در هر سه صورت بی تفاوتی و نقصانی.

[ب]

و جهت تفهیم ناظران [۱۱۱ب] از حروف بیست و هشت گانه یک باب ثبت افتاد:

با بت بجد بر بس بض بط ببع بف بق بک بل بسر بن بو بر بی

و درین هشتده صورت حال از آن خالی نیست که:

اول این دو حرف مرکب با «با» ست یا «نون» یا «یا» و ثانی «الف» است یا «دال»، یا «را» یا «فا» یا «نون». درین صور سر «با» به قدر یک نقطه طولانی می باید، و آنچه مشابه «با» ست در تحت این حکم است.

و اگر بعد از «با» و «نون» و «ی»، «جیم» باشد در محقق سر «با» و اشباه به قدر دو نقطه می باید بی هیچ انحرافی و میلی، و در ثلث سر «با» و نظایر به قدر سر «جیم» باید یک نقطه کمتر، برین مثال: ح .

و اگر بعد از «با» «قاف» [۱۱۲الف] باشد سر «با» به قدر دو نقطه باید با اندک انحرافی به خلاف محقق.

و اگر بعد از «با» امثال «سین» باشد یا «عین» یا «صاد» سر «با» به قدر سه نقطه می باید تقریباً.

و اگر بعد از «با» «طا» باشد به قدر تفاوت بیاض سر «صاد» و «طا» جهت رعایت تناسب از سر «یا» به قدر ربع نقطه کم باید کرد، و حد «با» و «یا» و «نون» این است که

گفته شد.

و اگر حروف ثلثه و امثال ایشان در میان کلمه واقع شوند، سر ایشان به قدر دندانۀ «سین» باید ساخت.

[ج]

و اگر در اول این دو حرف مرکب «جیم» باشد و آخر «الف» یا «دال» یا «را» یا «کاف» یا «لام» یا «ها» یا «یا» در محقق «جیم» مفتوح باشد، و در ثلث ملحق و غنچه برین مثال ح و عاقل کامل درین مقام از [۱۱۲ ب] تذکر

بیت

چو غنچه گرچه فرو بستگی است کار جهان

تو همچو باد بهاری گره گشامی باش

غافل و جاهل نباشد، و اگر بعد از «جیم» «را» باشد بیاض سر «جیم» مثلثی طولانی باید به این شکل ح تا جر آذیال اصول نموده باشد.

و اگر بعد از «جیم» دیگر حروف باشد سر «جیم» در همه خطی مفتوح باشد، مگر در خط رفاع که بر سیل تفنن عبارت اساتذہ احیاناً بسته اند به این صورت حیر ، دایرۀ جیم و عین و اخوات ایشان در محقق همیشه مفتوح است، اما در ثلث به حسب اقتضای مقام و نمایش و آرایش خط گاه بسته می باید و آنچه اساتذہ کبار - فتح اللہ علی قبورهم ابواب الجنة و النعیم بفضله [۱۱۳ الف] العمیم - بسته اند مشتمل بر چهار صورت است :

[د]

صورت اول چنان باید نوشت که از آن دایره «دالی» منظور نظر گردد، و اگر بعد از آن در آن سطر از سواد و بیاض حروف انگیز توان کرد که حرفی نموده شود که اگر با «دال» ترکیب کنند کلمه ای^۱ باشد دلالت بر کمال مهارت خطاط و کاتب کند. و یک صورت دیگر آن است که از بیاض آن شکل کدوئی ملاحظه می گردد، و عیاش بواش را مضمون

بیت

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز پیشتر زانکه شود کاسه سر خاک انداز

به خاطر می آید، و رند قلاش را مفهوم

بیت

دفتر دانش ما جمله بشوئید به می

که فلک دیدم و در کین من دانا [بود] [۱۱۳ ب]

* .

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

سمیر ضمیر می شود.

و صورت سیؤم مشابه شش گوسفند به این شکل ع تا کاتب تائب از تأمل کباب و شراب به تعقل «ذکر العیش نصف العیش» غبار ملال از چهره احوال بزداید

۱. اصل: کلمه

که :

بیت

هر دم که توانی که به عشرت گذرانی

فرصت شمر ای خواجه درین عالم فانی

و صورت چهارم مانند چقماق است که آن را به فارسی «آتش برگ» می گویند و از انوار این آتش اگر افسرده نباشند به حرارت باطن از لمعان بوارق آتش «اتی آنست ناراً» در طور معارف و حقایق به طور [۱۱۴ الف] حضور مترقی توان شد که به اقتباس انوار تجلیات فایز گردند، یعنی :

شعر

لمع البرق من الطور و آنست به فلعلی لک ات بشهاب قبس

[س]

و اگر در اول ترکیب دو حرف «سین» باشد و بعد از آن «الف» یا «سین» یا «جیم» یا «دال» یا «کاف» یا «لام» یا «ها»، می باید که از دندان سیوم «سین» تا به حروف مذکوره به قدر سر سین باشد.

مصراع

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

و اگر بعد از «سین» «را» باشد یا «صاد» یا «طا» یا «قاف» یا «واو» بعد از حدس تمام از سر امعان نظر به نوعی نویسد که فاصله میان دندان سیوم و «سین» و این حروف

به قدر دو نقطه باشد.

و اگر بعد از «سین» «میم» باشد در محقق فاصله به قدر دو نقطه باید، و «میم» [۱۱۴ ب] مفتوح مرسل.

و در ثلث چند نوع است و در محلش گفته خواهد شد. درین محل به ایراد دو نوع اکتفا می رود. یک نوع ترکیب «سین» است با «میم» قطه ای و بعد از «سین» تا به «میم» می پیوندد به قدر چهار دانه سر «یا» ی مفرد می باید کشید که «میم» بسازند، برین مثال

سس

و نوعی دیگر ترکیب اوست با «میم پیکانی» و درین صورت فاصله زیادت از دو نقطه خوش نمی نماید سسس

و اگر بعد از «سین» «یا» ی مفرد باشد هیچ فاصله میان سر «سین» و «یا» نمی باید، بلکه درین صورت سر «یا» قایم مقام بعد از «سین» واقع می شود، و هوشمند صاحب وجدان از عکس صورت (سی) به اقتباس انوار برکات از [۱۱۵ الف] قرائتش «یس» متفظن می گردد، و به ادخار مثبتات مستسعد می شود.

بیت.

مرد باید که بو تواند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست

و در ضمن آن ترکیبات که به ذکر مسبق گشت از چند طریق استخراج لطایف نکت می توان نمود، و چون این مختصر از احتمال شرح آنها مطول می گردد در بعضی محال به ایمائی از آنها اکتفا می نماید.

[ص]

و اگر در اول دو حرف مرکب «صاد» باشد بعد از «صاد» اگر «الف» است یا «دال» یا «کاف» یا «لام» یا «ها» فاصله میان سر «صاد» و این حروف مثل فاصله «سین» است در جمیع احوال، بر آن وجه که ذکر کرده شد. هر چند بر زیر کان ارجمند که بر استنباط نکات و استخراج معانی غریبه [۱۱۵ب] از صور موفقند دلایل خاص صور این الفاظ بر معانی پوشیده نیست، از جهت تنبیه مخاطبان که اذهان ایشان از ادراک دقایق علوم قاصر است به بیان بعضی اتیان نمود، از جمله:

در صورت اول اگر بعد از «صاد» و «الف»، «فا» به خاطر آید از ناصح روزگار این معنی شنود که:

بیت

به دُرد [و] صاف ترا حکم نیست خوش در کش
که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است

و به مقام «الرضا بالقضاء باب الله الاعظم» ترقی نماید.

در صورت ثانی اگر با «قاف» مذکور شود نسیم صدق به مشام از باب راستی رساند، و مضمون این ابیات بر همگان واضح گرداند که:

بیت

به راه راست توانی رسید در مقصود [۱۱۶الف]
تو راست باش که هر دولتی که هست تراست

تو چوب راست از آتش دریغ می داری
کجابه آتش دوزخ برنند مردم راست

و اگر با «عین»^۱ مسطور گردد از الحان عنادل^۲ قواعدهش که هزار مستفاد می شود
بر وجه انتقال ذهن ترنم

شعر

سقى الله ليلاً كصدغ الكواعب شبي عنبرين خال مشكين ذوائب

به سمع اصحاب ذوق رسد.

و در صورت ثالث «صک» با «کاف» مکتوب باشد هر آینه قرع باب طلب را مزید
اهتمامی بخشد.

نظم

در گله شاه اسب گروک دبوت در بادیه نیز اشتر لوک دبوت
آن اسب کروک و اشتر لوک منم این در به امید می زنم بوک دبوت

و در صورت رابع که با «لام» [۱۱۶ب] باشد از نقود خزائن عکس «لام» به مال
مثوبات که از دلالت «صِلِ الارحام» اندوخته طالب ذخیره آید، و فحوای این بیت
تعقل نماید که:

بیت

ذخیره ای بنه از رنگ و بوی فصل بهار که می رسند ز پی رهنان بهمن و دی

۱. اصل: غین

۲. اصل: عنادل

و در صورت خامس که با «ها» نوشته شده باشد ندای نهی از ناگفتنی به گوش هوش درآید و معانی کریمه «وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا» روی نماید.

[ط]

و اگر اول ترکیب دو مفرد «طا» باشد اگر بعد از «ط» «الف» یا «با» یا «یا» یا «دال» یا «کاف» مفرد یا «لام» یا «ها» باشد فاصله میان «ط» و این حروف به قدر دو نقطه باید، و درین محل از صور مذکوره که سمت [الف ۱۷] ارتسام یافت به فواید این معانی مفید ارباب افاده و استفاده توان گشت.

چنانچه اگر «طا» با «با» صورت بندد از تکرار آن به زبان عبری به تذکار اسم جلیل حضرت طاب طاب خاتم النبیین - علیه صلوات من المصلین - مذاق ذکر خوش توان کرد:

نظم

کای نام تو حرز جمله جانها وی یاد تو راحت روانها

**

الای احمد مرسل چراغ مسجد و منبر

تویی سید، تویی سرور، تویی مقصود از استقصا

تویی مؤمن، تویی ایمان، تویی سرچشمه احسان

تویی سلطان جاویدان، تویی مقصد، تویی ملجأ

و اگر «ط» با «ی» مکتوب شود از تعقل طی مکان اولیا به طی بساط هستی خویش انتقال توان نمود، چنانکه آن شاعر محقق گفته باشد، که:

قدم نه بر سر هستی که هست این پایه ادنی

ورای این جهان جائی است عالی جای تو آنجا

و ازین مرتبه [۱۱۷ ب] به مکاشفه معانی آیه کریمه «یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ» مجال ترقی توان یافت، و این نوع استدلالات از مقامات خلص اولیاء کرام است۔ قدس اللہ اسرارهم۔ چنانکه نقل کرده اند که شیخ العارفین شیخ شبلی۔ قدس سرہ۔ روزی در بازار بغداد می گذشتند، شخصی برف می فروخت و این ترانه را بهانه جذب خواطر مشتریان ساخته بود که :

ارحموا علی من رأس ماله یدوب

حضرت شیخ را از سماع این کلمات آتش تأسف در باطن مبارک چنان مشتعل گشت که شهنقه ای زد، و مضمون شعر مولانا جلال الدین رومی که :

بیت

عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خرّ موسی صاعقا

صورت حال آمد. بعد از [۱۱۸ الف] زمانی که از آن استغراق رجوع یافت مریدان به کشف آن واقعه قدم در بساط انبساط نهادند. حضرت شیخ فرمود که از سخن آن شخص مرا سرمایه عمر خود به خاطر گذشت که تا ما را خبرست همچون برف گذاخته شده، و به وسیله او چیزی از اسباب سفری که در پیش است مهیا نگشته. و مقصود از ایراد این حکایت آنکه شاید که مطالعان این رساله را به خاطر آید که

درین مبحث این سخنان بیگانه است، امانی: [بیت]

آن کس که ز شهر آشنائی است داند که متاع^۱ ما کجائی است

و از «ط» با «دال» که به حساب جمل سیزده است انتقال به اسم مبارک احد که به همان اسلوب سیزده است می توان نمود، و از تفکر در معانی آن به مجرد نفس از مشاغل گوئی [۱۱۸ب] درون دل و جان را مستغرق انوار تجلیات که خاصه این اسم است می توان داشت، یعنی:

بیت

بیا ای جان خوش سودا بین نور تجلی را

خطاب مستطابش را بگو لبیک معنی را

و از «ط» با «کاف» مادام که با بینات آن محسوب افتد به کفایت امور از تکرار سه بزرگ کافی فایز توان شد.

و از «ط» و از «لام» نظر بر همان اسلوب به تذکار اسماء حسنی و احد و دود موفق توان گشت.

و از برکات اسماء عظام اقداح افراح تجلیات صفات به مذاق جان اهل عرفان توان رسانید، ولله درمن قال:

بیت

گر با تو دمی محرم اسرار توان بود

بر ملک و ملک فایض انوار توان بود. ۱۱۹

۱. اصل: مطاع

مشکین نفس از خلق تو شد قاسمی، آری

با طیب موالات تو عطار توان بود

و از طیران طایر قدس آشیان «ط» و «ه» به تذکر قرائت ملک علام مر سوره کریمه
«طه» را از جهت اهل ایمان و اسلام به استشمام روایح «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ»
مشام جان معطر توان ساخت، و سمع جمع را از شمع روشنائی آشنائی،

بیت

اگر حقایق قرآن به گوش جان شنوی حدیث بی لب و گفتار بی زبان شنوی

پر نور توان کرد.

و اگر بعد از «ط» «ج» باشد یا «یا» ی مفرد فاصله به قدر دو نقطه و نیم تا در نظر
کاتب و ناظر بر نهجی مستقیم نماید.

و اگر نویسنده از ارباب اشارت باشد از تفکر «ط» و «ج» به عدد دو از ده متفطن
گردد، و از عطایای افاضه انوار ارواح ائمه ابرار اثنا [۱۱۹ ب] عشر - علیهم سلام الله
من العلی الاکبر - بروفق حدیث «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» خود را
محروم و بی بهره نگذارد، و از صمیم قلب به گوش محبان رساند که :

انا عبد لعبد عبد عبید هو عبد لعبد عبد علی^۳
و محب لمن یحب محبا لمحِب یحب آل نبی

۱. اصل: علیی علی

[ع]

و اگر اول امتزاج دو حرف «ع» باشد، و بعد از آن «الف» یا «دال» یا «کاف» مفرد یا «لام» یا «ها» فاصله میان سر «عین» و این حرف به مقدار یک موی، و اگر واقع شود به غایت خوب نماید.

و اگر بعد از عین «را» باشد در تمام خطوط اکثر «رای» مضموم می باشد به این شکل **ع** و ازین صورت احساس فاصله نمی توان نمود.

و بر سبیل ندرت اگر در محقق [۱۲۰ الف] با «رای» مرسل و در ثلث با «رای» مدور واقع گردد فاصله میان سر «عین» و «رآت» به قدر نیم نقطه باشد.

و اگر بعد از «عین» «با» باشد یا «نون» که به فضیلت روایت حدیث درین صورت از سایر ثنائیات ممتاز است و حکایت از مضمون

بیت

به چشم و ابروی جانان سپرده ام دل و جان

بیابیا و تماشای طاق و منظر کن

می نماید، فاصله به قدر یک نقطه کمتر باید.

و اگر بعد از و «فا» باشد به قدر یک نقطه.

و اگر «ق» و «واو» باشد از نقطه ای کمتر.

و اگر سین باشد یک نقطه.

و اگر بعد از «عین» «ع» معقود باشد بیاض میان سرهای عینین کمتر از

نقطه ای.

و اگر بعد از «عین» «میم» باشد و محل مقتضی کشیدن «عین» نباشد به قدر دو نقطه فاصله [۱۲۰ ب] کافی است.

و اگر بعد از «ع» «ج» باشد فاصله به قدر دو نقطه و نیم باید.

و اگر بعد از «عین» «یا» ی مفرد باشد فاصله به قدر دو نقطه می باید.

تا اگر کاتب به تمامی رعایت اصولی که مذکور شد اتیان نماید خط او در درجه خطوط اساتذہ معدود گردد، و اطلاق اسم استادی برو صادق آید.

[ف]

و اگر اول امتزاج دو حرف «فا» باشد و بعد از آن «الف» یا «با» یا «دال» یا «را» ی مرسل یا مدور یا «سین» یا «کاف» یا «لام» یا «ها» بیاض میان سر «فا» و این حروف به قدر نیم نقطه می باید و تا یک نقطه جایز داشته اند.

اما اگر بعد از «فا» «جیم» باشد به قدر یک نقطه و نیم از سر «فا» بگذرد و بعد از آن «جیم» بسازد.

[ق]

و حکم «قاف» [۱۲۱ الف] بعینه حکم «فا» است، و مخالفت به حسب گردن «فا» و «قاف» است که گردن «فا» یک نقطه است، و گردن «قاف» یک نقطه و نیم، و در بواقی احوال موافقند.

و اگر بعد از «فا» و «قاف» «یای مفرد» باشد در همه خطوط باید که به «یا» ی مفرد معکوس مکتوب گردد، الا در هنگام ضرورت که در پهلوی حرفی چند وقوع یابد که به آن سبب بیاضی فاحش در ترکیب سطر واقع شود و سطر را از حسن و بهای خود

خارج کند، در آن حین به «یا» می‌مفرد نویسد که البته طرف واقع می‌گردد باید نوشت، و درین صورت بیاض به قدر دو نقطه باشد. و چنان باید نوشت که اگر سر «فا» از «یا» جدا شود به اندک تصرفی سر «با» می‌مفرد بر اصول خود باقی نماید. و در صورت اول [۱۲۱ ب] که به «یا» می‌معکوس نوشته شده باشد حدّ اصول در ترکیبش آن است که اگر سر «فا» و «قاف» از «یا» بردارند صورت خط اول و دوم «کاف» مسطح تقریباً باقی ماند، و مرغان خوش الحان چمن کتابت گفته‌اند که همای پرنیان پوش **فی** را چنان باید نوشت که گویا بازی است که بر سر دست قوشچی تمکن یافته طیور طیار را فحوای «قُوا أَنْفُسَكُمْ» می‌شنواند، و اگر لیب خیر را سر همت به همین ظواهر امور فرو نیاید و به کشف قناع مخدرات رموز و اسرار که در طی معانی مفردات و مرکبات حروف مندرج است مسارعت نماید، به ملاحظه بسی معانی ارجمند دیده‌ور آید، از آن جمله هوشمند [را] دو معارف درین مبحث باید که [۱۲۲ الف] بعد از تصویر «فا» و «الف» از غایت فوز به تخیل حرف «زا» مهتدی گردد تا از شمایم نسایم «فاز من ظفر بالدین» روایح ارتیاح فوز و نجاج به مشام جان رساند، و از طریق مناجات با «مالک یوم الدین» سلسله این راز جنباند که :

بیت

مراتو قبله دینی، مراتو عین یقینی به خاک کوی تو افتاده‌ام به مسکینی

و از ملاحظه «فا» با «با» نظر بر استخراج عدد هر دو که هشتاد و دو است به ملاومت اسمای عظام واحد و محیی دماغ عروس خلوت دل را از فحوای این بیت معطر گرداند که :

بیای یار روحانی بگو اسمای سبحانی

چو می دانم که می دانی طریق علم الاسما

و از نقشبندی «فا» و «دال» به «را» بی که در میان هر دو مدخل یابد خود را از بند
تعلقات پریشان و ارهاند و فرد مجرد [۱۲۲ ب] گرداند تا هر آینه حقیقت این معنی
بداند که :

بیت

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و از اشارت حکم «فر» به مقتضی امر «فَفِرُوا إِلَى اللَّهِ» خود را از محبس
تسویلات نفسانی به جانب حق گریزاند که :

نظم

در تو پناهم چو تویی دستگیر در تو گریزم چو تویی ناگزیر

تا از لسان ملهم غیب به سمع ذوق رساند که :

شعر

ایها العاشقون فی البلوی طرقوا طرقوا الی المولی

و از صفحات تنافس حدیث «انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن» بر خواند،
یعنی:

نظم

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید

از یار آشنا نفس آشنا شنید.

یارب کجاست محرم رازی که در جهان

دل شرح آن دهد که چه دید و چها شنید [۱۲۳ الف]

و از مشاهده التیام «فا» و «کاف» به فک ادغام عزایم صوری مرکب طلب به بنادیه
ادراک امور معنوی راند، و از ملاحظه لطایف این بیت غافل نماند که:

بیت

گر به صورت ملکی ور به لطافت حوری

تا به معنی نرسی از همه دنیا دوری

و به فال فرخ «فا» و «لام» از اوراق مصاحف گلستان کاینات غنچه این حقیقت
شکفاند که:

بیت

همه جا از همه رو روی تو در جلوه گریست

مصحف روی تو را از همه رو می خه انم

و از نقش ترکیب «فا» و «ها»، سماع این صورت به گوش جان شنو اند که :

بیت

چون یار با من است چه غم دارم از رقیب.

بُعْدًا لِه فِهَانَا مَن وَصَلَه قَرِيب

تا از انتظام امور صورت [۱۲۳ ب] و معنی بعید محروم نماند، «ذَلِك فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ».

[ک]

و اگر در اول مرکبی که از دو حرف است «کاف» دالی باشد و بعد از «الف» یا
«لام» همیشه متصل باشند و هیچ فاصله هرگز صورت نبندد و هر یک به حقیقت از
معانی :

شعر

انامن اهوی و من اهوی انا^۱ نجن روحان حللنا بدنا

نشان دهند.

و اگر در اول این مرکب ثنایی «کاف منحنی» باشد و بعد از «با» یا «دال» یا «ر»
یا «سین» یا «فا» یا «قاف» یا «میم» یا «نون» یا «ها» یا «واو»، فاصله میان کاف موصوف
و این حروف به قدر دو نقطه باشد. و اگر بعد از کاف مذکور «ج» باشد یا «یا»، فاصله

۱. اصل: و من اهواءنا

بہ قدر دو نقطہ و نیم باشد، و بعد از آن هر کدام که باشد [۱۲۴ الف] مکتوب گردد، و اگر عارف محقق بعد از تکمیل صور این حروف که در موقف ظهور و نمایش مصدوقه

بیت

من زان توام تو زان من باش یک پیرهن است گو دو تن باش

به مسامع شعور و وقوف می رسانند از معانی خفیه آن به وسیله مناسبات عقلی استنباط کنوز رموز خواهد بر وفق مضمون:

بیت

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کرده

از کجی «کاف» و «ج» به راستی طبع مستقیم موجبات ادخار نعیم مقیم کسب تواند کرد و از تأمل «کاف» و «یا»، علل و امراض نفس را به تداوی «آخر الدواء الکی» از حرقت آن داغ که:

داغ تو داریم و سگ داغدار می پذیرند شهنشکار [۱۲۵ الف]

شکار و صف او را شاید دوا پذیر تواند ساخت، تا به نور یقین از مضمون و جوهر لوح آن «کاف» اسرار «کاف» کتاب مبین «ولا رطب ولا یابس الافی کتاب مبین» او را

مبین گردد. و از وجه آن «ج» جمال «جذبةٌ من جذبات الحق توازی عمل الثقلین» را
چهره بگشاید، و زبان حال و مقالش به نغمات آن ترانه ترنم نماید که :

بیت

چو عکس مشرق صبح ازل هویدا شد جمال دوست ز ذرات کون پیدا شد
مدام خم شراب ازل مصفا بود ولی به جام دل ما رسید، اصفی شد

و اگر در اول ترکیب ثنائی «کاف مسطح» باشد و بعد از «الف» یا «لام» یا «ها»
فاصله میان «کاف» و این حروف به قدر [۱۲۵ الف] سر «کاف» اندکی کمتر باید، و
حاصل آنکه کمتر از سه نقطه نشاید، و بعضی به قدر سر «صاد» گفته اند.

و زیرک هوشمند به مجرد مطالعه صورت از ملاحظه اشارات معنوی تغافل جایز
نشمرد، و از ترکیب «کاف» و «الف» آیه «وَأَنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ» خواند، و از
تأمل در معانی آن خود را مستعد زادروز گار معاد گرداند، و از تصویر «کاف» و «دال»
مطیبه طلب به میادین کد و سعی در کسب کمال راند تا خود را به حقیقت آن کمال رساند
که :

بیت

کمال غایت ادراک ماست در ره عشق چوبی نهایی آمد کمال کی گنجد

و از ترقیم «کاف» و «لام» در چمن توجه گل «من عرف الله کل لسانه» شکفاند،
یعنی :

بیت

وقتی دل شیدایی می رفت به بستانها [۱۲۵ب]

بی خویشتم کردی بوی گل و ریحانها

گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل

بایاد تو افتادم و زیاد برفت آنها

و از توفیق مطالعه «کاف» و «ها» که مقدمه اسم اعظم حضرت سبحانی به تذکیر
تمامی آن ریاض جان و جنان تازه و نورانی گرداند که هر آینه مفاتیح امانی دو جهانی :

مصرع^۱

بروجوه دلش گشاده شود

و از برکات آن محروم نماند و به حقیقت بداند که :

بیت

اسم اعظم جامع اسما بود صورت او معنی اشیا بود

و اگر بعد از «کاف» مسطح «یا» باشد یا «سین» یا «فا» یا «فای» یا «واو» یا «نون»
فاصله میان «کاف» و این حروف به قدر [۱۲۶ الف] دو نقطه باید، و اگر کمتر از دو
نقطه باشد شاید، و اگر «ج» یا «تی» باشد زیادت از دو نقطه می باید.

۱. اصل: ع

و از ترکیب «کاف» با حروف مذکوره از مناسبات معنوی آنچه بی اندیشه محاذی
آئینه خواطر اذکیا می آید و زنگ کدورات علایق جسمانی از مرآت ضمائر خواطر
می زداید در «کاف» و «سین» تخیل این بیت می شود که لایق است:

بیت

کس به چشمم در نمی آید که گویم مثل اوست
خود به چشم عاشقان صورت نبندد مثل دوست

و در «کاف» و «فا» با تصویر کفایت کافی دیگر تعقل معانی «کفاک من عیوب
الدنیا ان لا یبقی» مناسب می نماید، یعنی:

ع

نظم

دنی^۱ آن قدر ندارد که بر او رشک برند [۱۲۶ب]
یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند
نظر آنان که نکردند بدین مستی خاک
الحق انصاف توان داد که اهل نظرند

و در «کاف» و «قاف» از تصور اشاره «کاف» به «کاف» کیمیای سعادت کنوز
حقایق و معارف «لو کشف الغطاء» و «قاف» قناعت «القناعة کنز لا یفنی» که از سخنان
حضرت شاه روضه رضا، سلطان سلاطین اولیاء، علی مرتضی - علی المصطفی و

۱. اصل: دنیا

علیه الصلوة والسلام۔ است، مفاتیح خزاین یقین و استغناء به ایادی ارباب صدق و صفا می آید و از نتیجه این مقدمات مخدّره این معانی برو جوه توجه چهره می گشاید.

بیت [۱۲۷ الف]

حال خلد و جحیم دانستم به یقین آن چنانکه می باید
گر حجاب از میانه برخیزد آن یقین ذره ای نیفزاید

بیت

چو حافظ در قناعت کوش وز دنیای دون بگذر
که یک جو منت دونان به صد من زر نمی ارزد

و از لسان مرشد وقت نشید این بیت به گوش استماع در می آید که :

بیت

برون ز کنج قناعت منه تو پای طلب که قانع است یقین مایه دار کنج طرب

ولله درمن قال.

و از «کاف» و «وای» از انارت لوامع «کوکب الصبح اول ما یبدا من التجلیات»
انوار تهذیب نفس به اجتناب از رذایل و تزکیه از آن و اکتساب فضایل و تحلیه به آن که
برساحت حال سالک می تابد شوق وصول به مراتب مقربان روشن [۱۲۷ ب] و هویدا
می آید، یعنی :

بیت

گر دولت وصالش خواهد دری گشودن سرها به این تخیل بر آستان توان زد

و در نقش هستی «کاف» و «نون» که مضمون همایون «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون» از آن افصاح می نماید که به کمال قدرت و اهب وجود و مفیض الخیر و الجود از طریق استدلال حقانی سالک را شوق^۱ می افزاید، و زبان حال و مقالش نغمات این نظم می سراید که :

نظم

تعالی اللّٰه زهی حی توانا کز امر کن دو عالم کرد پیدا
زمین و آسمان و عرش و کرسی به قدرت شد ز ایجادش مهیا [۱۲۸ الف]

و اگر بعد از «کاف مسطح» «جیم» یا «یا» باشد فاصله زیادت از دو نقطه می باید؛
والله تعالی اعلم.

[ل]

و اگر در اول ترکیب دو حرف «لام» واقع شده باشد حال از آن خالی نیست که بعد از «لام» یا «الف» است یا غیر او، و اگر «الف» باشد حکم اصول او در مفردات به ذکر مسبق شده، و به وصف

۱. اصل: وثوق؛ «شوق» از حاشیه آورده شد.

بیت

گفتمش قدم چو لام است ای به بالا چون الف

گر بیچد با «الف لامی» چه باشد گفت «لا»

مذکور گشته و اگر غیر «الف» است یا «یا» یا «دال» یا «سین» یا «فا» یا «قاف» یا «میم» یا «نون» یا «واو» یا «ها» خواهد بود، فاصله میان «لام» و این حروف به قدر دو نقطه می باید.

و از مواد مناسبات روحانی آنچه در ترکیب این حروف مشهود شهود سالکان [۱۲۸ ب] وادی شوق و طریق طلب می گردد از لب «لام» و «ب» ... نسخه وجود خود از تصویر نقوش آفاقی و انفسی اسرار:

لبّ عالم منم چه لب لب لب منکر این سخن مباش، قُبّ

منظور نظر مکاشفه توان ساخت، و در آینه ظاهر و باطن مشاهده امور مبدأ و معاد توان کرد.

و از مضمون «میم» و «دال» اگر مستعد سیر النهی شود به «لام» لوامع انوار لیلۃ القدر تجلیات خاص و دلالت «دال» ذرّة بیضاء «اول ما خلق الله ذرّة بیضاء» ه شیء العقل الاول كما قال - صلی الله علیه و سلم - : «اول ما خلق الله العقل» از طریق مکاشفات روحانی به معارج عقول و نفوس راه ترقی مفتوح توان داشت، اما:

۱. یک کلمه در عکس نسخه نیامده است.

بیت

بر آستان تو مشکل توان رسید آری [۱۲۹ الف]

عروج بر فلک سروری به دشواری است

و از مفهوم «لام» و «سین» به «لام» لوایح ما یلوح للحس من عالم المثال کحال
ساریة رحمة الله لعمر - رضی الله عنه - «و ما یكون من القبیل من المكاشفات
الصوری»، و «سین» سابقه عنایت ازلی جامع لطایف احوال و سعادات^۱ و ارادات
صورت و معنی توان شد، و از دام خواب پریشان :

بیت

کشف خیالی نبود دستگیر خواب پراکنده به چیزی مگیر
حاصل آن واقعه پیچ پیچ با تو بگویم همه هیچ است هیچ

خلاص توان یافت و از مدلول «لام» و «فا» به لف طوامیر خیالات و آرزوها و
مشتهیات نفس روی دل به سوی مبدأ فیاض توان آورد، و از ادیب حقایق نصیب حافظ
اطوار اسرار [۱۲۹ ب]:

بیت

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

استفاده توان کرد، به مسامع انتظار توان رسانید که از آن ممر به اقتباس انوار حقایق

۱. اصل: سعادت

مهدی گشته، و از دریچه صورت مشاهده جمال شاهد معنی نمایند، و از خطر مزبور^۱ در صورت «لام» و «قاف» دیده باطن را به مشاهده لطایف «لام» لوح کتاب مبین و نفس کلی مستعد تحقق «قاف» قرب «فکان قاب قوسین أو أدنی» توان ساخت، و به حقایق

بیت

در موقف جلال تو از عجز باز ماند

روح القدس به منزل الاله مقام (۱۳۰ الف)

متیقن توان گشت، و از مطالعه مسطور حروف «لام» و «میم» که مفهومی گاهی افاده معنی چون و چرامی نماید و سالک روح را به ورطات اعتراضات می اندازد، و ورد زبان حالش می گردد که:

بیت

پریشانم چو زلفت حالم این است بگفتم مو به مو احوالم این است

و گاهی که مجذوب نفس را به نفی وجود «ماکان و مایکون» درون و بیرون صافی و تازه می سازد، و نوای آن ترانه می آغازد که:

بیت

لذت جان طلبی خاطر فارغ^۲ به کف آر دل عاشق ز جهان فارغ و یکتا باشد

۱. اصل: مزبوب

۲. اصل: خاطر و فارغ

به فراغ خاطر متوجه مطالعه جمال محبوب حقیقی توان شد، و از مطالعه لطایف صورت مذکور «لام» و «نون» به اسرار عتاب «الن ترانی» که در گوش استماع موسی عمرانی در طور عشق سبحانی ظهور نور «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَخَرَّ مُوسَى صَعَقًا» نمود و در بساط جلالت مناط قرب به شهود این مقصود سلسله توفیق را تحریک توان کرد که:

نظم

هله ای دوست چه گویم که تو محبوب جهانی
 همه سعدی و سعادت، همه لطفی همه جانی
 به خدا خاک درت را به دو عالم نفروشم
 اگرم پیش بخوانی و گراز پیش برانی
 به چه و صفت کنم ای جان که تو از وصف برونی
 تو بصیر همه بینی، تو جنین همه دانی

در وادی ایمن محبت از سماع این اغانی بجان و جنان [۱۳۱ الف] را جنانی توان گردانید:

نظم

بگوارنی، بترس از لن، دلا در عالم معنی
 که غرق بحر وحدت شد، درین وادی دل موسی

و از مکتوب مرغوب «لام» و «واو» و مطالعه این معنی توان کرد که به فریب تسویلات

نفسانی «ان» و «لو» و «بوک» و «مگر» در کارخانه سلوک و توجه فتور بازدید نشود، و از ارشاد مرشد مکمل لطایف این تحقیق به سمع جان شنوانید که با آنکه انسان به خطاب مستطاب:

بیت

غرض توئی ز وجود همه جهان ورنی لِمَا تَكُونُ فِي الْكُونِ كَائِنٌ لَوْلَاكَ

از خزاین الطاف و هاب غفور در موقف نمایش و ظهور از جمیع مکونات شرف امتیاز یافته، حیف باشد که مواد قابلیت خویش ضایع گرداند و در تیه ضلالت و غفلت حیران بماند تا هر [۱۳۱ ب] زمان مخاطب به این معنی گردد:

بیت

میسرت نشود عاشقی و مستوری به وصل راه نیابی به وصف مغروری

بیت

با بوک و مگر ره نتوان یافت به جانان گر مرد ره می عقده ره بوک و مگردان

و از اشارت بشارت آیین منشور ...^۱ و طریق تاله و الهانه کمر چستی و چالاکی بر میان جان توان بست که خود را به منازل ابرار و مراتب اختیار رسانند، و به یقین توان دانست که:

۱. کلمه ای شبیه «بیداوله» نامشخص است.

بیت

در راه عشق رسم تکلف نه از ره است
 محکوم عشق گردی اگر خود غضنفری
 گریار گویدت که دل و جان و سرباز
 تسلیم راه باش و مکن فکر سر سری

و لله در من قال:

رباعیه

چندان برو این ره که دویی برخیزد
 ور هست دویی به ره روی برخیزد [۱۳۲ الف]
 تو او نشوی، لیکن اگر جهد کنی
 جایی برسی، کز تو تویی برخیزد

«اللهم نور قلوبنا بنور المعارف و العرفان برحمتک یا کریم یا دیان».

آمدیم باز به بیان اصول صور حروف و فاصله میان «لام» و «جیم». حکم فاصله میان «کاف منحنی» و «جیم» دارد با اندک تصرفی که^۱ به حدس کاتب متعلق است. و فاصله میان «لام» و «را» در ثلث به واسطه آنکه اکثر با «رای مضمّر» مکتوب می شود احتیاج به بیان فاصله ندارد، و در محقق به قدر نقطه ای طولانی باید. و فاصله میان «لام» و «صاد» و «لام» و «طا» به قدر مدّه پس سر «صاد» و «طا» می باید.

۱. اصل: کز

و فاصله میان «لام» و «کاف» مفرد و «لام» و «لام» هم چنین به قدر دو نقطه بلکه به قدر عرض شعره‌ای زیادت تر از آن خوب می نماید و از لطایف مناسبات ذهنی و تعقلی این حروف به طریق ارباب عرفان [۱۳۲ ب] و معرفت بل، اصحاب وجدان و مکاشفه بلکه خداوندان ذوق مشاهدت در صورت تصنیف «لام» و «را» به دلالت عقل منور اشارت لام اللب هو العقل المنور بنور القدس الصافی عن قشور الاوهام و التخيلات. و «را» ی رداء الکبریاردائی درمی توان یافت، و از فهم اسرار این معانی دیده دل از طریق عجز و انکسار نورانی می توان ساخت، چنانکه آن محقق منصف بیان فرمود که:

بیت

گر صد هزار سال همه خلق کاینات فکرت کنند در صفت عزت خدا
آخر به عجز معترف آیند کای اله دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

و قال الصّدیق - رضی اللّٰه عنه - «العجز عن درک الادراک ادراک».

و در نفس ترکیب «ل» و «ص» از «لام» لب اللب هو مادة نور الالهی القدسی^۱ الذي يتشاهد به [۱۳۳ الف] العقل فیصفو عن القشور المذكورة و یدرک العلوم المتعالیة عن ادراک القلب المتعلق بالکون المصون عن الفهم المحجوب بالعلم الرسمى و ذلك عن حسن السابقة المقتضى لخير الخاتمة»، نکین خاتم جان را^۲ ظهور کرم [اکرم] الاکرمین به فصوص حکم احکم الحاکمین مزین می توان داشت.

و به «صاد» از هبوب صباء «الصباء هو النفحات الرحمانية الآتية من جهة مشرق الروحانيات و الدواعی الباعثة علی الخیر» خلوت جنان را تازہ و نورانی توان ساخت،

۱. اصل: نور الالهی القدسی

یعنی :

بیت

من همدم بادم گه و بیگاہ^۱ که با باد باشد که نسیمی ز گلستان تو باشد

*..

بادی که ز کوی دوست آید جان بخشد و زنگ دل زداید [۱۳۳ ب]

*

آن یابم از و به جان فزایی کآزرده تنی ز مومیایی

و در ملاحظه تصنیف «لام» و «طا» از امداد «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»
ساعی توان شد، تا از آن لوایح این «لام» که «اللايحة هي^۲ ما يلوح من نور التجلي ثم
يروح ويسمى أيضاً بارقة و خطرة» و «طاء» طواع الطواع اول «ما يبدو من تجليات
الاسماء الالهية على باطن العبد فيحسن اخلاقه و صفاته بتنوير باطنه» مستجمع
جوامع لطائف مكارم اخلاق و محاسن اوصاف کردند، و از مقتضیات تجلیات
«تخلقوا باخلاق الله» محروم نمانند و بی شک و شایبه بدانند که :

بیت

تجلی خدا ناگاه آید ولیکن بردل آگاه آید

و در مطالعه لمعات «لام» [۱۳۴ الف] و «عین» به سرّ عین حیات جاودانی و
«لام» لطیفه انسانی که نزد صوفیه به وصف «اللطيفة الانسانية هي النفس الناطقة»

۱. اصل: بیگانه

۲. اصل: الا یجیب هی

مذکور است راهبر توان آمد تا عرایس حقایق این معانی از و رای تتق عزت چهره
بگشاید که :

بیت

من عین تو و تو عین من وین عینین یک عین شده ظهور ما در کونین

و در عین رؤیت «لام» و «کاف» به شکر این مواهب عظام و منایح جسام، حسام زبان
در نیام دهان به ستایش^۱ ذوالجلال و الاکرام در ترنم و تنعم توان آورد که «الحمد
لک و الشکر لک و الذنب لى و العفو لک».

شعر

لک الحمد یا ذا المجد و الجود و العلی [۱۳۴ب]

تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

تا از مزید ذکر و شکر به جمال مشکور و وصال مذکور اعلام این مناسحت و
مباهات افراخته گردد :

بیت

پیش ما قصه شوق است و شهود دست و حضور

در نهانخانه و حدت همه نور مست و سرور

صفت نور تو چون هست و رای انوار

ورد جان و دل ما کشته که یانور النور

۱. اصل: بشایش

۲. اصل: الذیب

[م]

و اگر اول ترکیب دو گانه «میم» باشد و بعد از «میم» «الف» یا «دال» یا «کاف» مفرد یا «ها»ی معقود یا «لام»، اگر «میم» مفتوح است بیاض میان سر «میم» و این حروف به قدر سه نقطه می باید، الا وقتی که سر «میم» مدور مرفوع باشد. درین صورت بیاض [الف ۱۳۵] سر «میم» و این حروف به قدر دو نقطه باید.

و اگر بعد از «میم» «جیم» یا «را»^۱ی مضمرب یا «نون» مضمرب است هر آینه «میم» مثلث باشد، و هر گاه که بعد از «میم» مثلث «جیم» باشد بیاض بعد از «میم» تا سر «جیم» به قدر سه نقطه است، اما در آن دو صورت دیگر:

مصرع^۲

بعد از سر «میم» «را» و «نون» است

و در «میم» و «نون» حدی ذکر کرده اند و علی حده گفته خواهد شد.

و اگر بعد از «میم» مرفوع «ها» باشد هر آینه «ها»ی ملحق خواهد بود و بیاض بینهما به قدر دو نقطه چنانکه در «میم» با «الف» ذکر کرده شد. و غایت تصرف در اینجا آن است که چون بعد از «میم» «ها» باشد قدری میل آن خط که از «ها» خواهد گرفت به جانب یسار کاتب می [ب ۱۳۵] باید.

و اگر بعد از «میم» «س» یا «ص» یا «ط» یا «ع» یا «ف» یا «ق» یا «و» باشد در محقق خود همه «میم» مفتوح است، و فاصله میان «میم» و «س» و «ص» و «ط» و «ع»

۱. اصل: برای

۲. اصل: ع

و «ف» به قدر دو نقطه، و در «ق» هم به قدر دو نقطه.

و در ثلث نیز همین حکم دارد، الا آنکه در محقق آن فواصل را مسطح باید کشید، و در ثلث مایل به دور و «میم» با «واو» در ثلث البته مرفوع است، و فاصله به قدر یک نقطه و نیم و قبل ازین حروف که ذکر کرده شد در توفیع و رقاع بیشتر «میم» مطموس و مرفوع ساخته اند.

و اگر بعد از «میم» «ی» باشد در محقق مفتوح و مثلث هر دو جایز است، و در خط محقق ارغون کاملی که از عون توفیق شاگرد یاقوت [۱۳۶ الف] بوده بیشتر با «ی» «میم» نوشته و خوش آینده است.

و در ثلث خود البته «میم» مثلث باید ساخت و فاصله از آن تصور نتوان کرد، و درین صورت نیز دقت اصول بیان خواهد رفت.

و بعد از انتفاع از صور این حروف نظر بر لسان اشارت از هر یک استنباط انواع حقایق و معارف می توان نمود، چنانکه در «میم» و «الف» اگر آیه کریمه «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» به خاطر آید از معانی آن به حیاتی که از مضمون

بیت

موج و دریایم و هر دو غیر آبی هست، نیست

در میان ما و او جز ما حجابی هست، نیست

مستفاد می شود، زنده جاوید توان گشت.

و از «م» و «ب» [۱۳۶ ب] به «میم» مبادی غایات که نزد صوفیه عبارت از فروض عبادت است، و «با» بی که به آن اول موجودات ممکنه خواسته اند یعنی مرتبه دوم از

وجود، چهره گشای عرایس حقایق و معارف توان شد، و لا شک بعد از نیل خلعت وجود، به^۱ این وجود عاری از جود به مقام عبودیت صرف ترقی توان نمود، چنانکه جناب قاسم انوار را در نعت حضرت سید رسل و ابرار روی نموده که:

بیت

شریعت چه گوید حقیقت چه جوید

معانی المبادی، مبادی المعانی

نیلی جزیلی کریمی کفیلی

ترا قاسمی بنده جاودانی [۱۳۷ الف]

و از «میم» و «دال» به مدد بخت راهنمای اشارت به «میم» محبت اصلی که به اصطلاح طایفه صوفیه و عرفان محبت ذات خالق البریات است و «دال» دولت دیدار «الشاهد یحضر القلب من اثر المشاهدة و هو الذی یشهد له بصحة کونه محتظیا من مشاهدة مشهودة اما بعلم لدنی لم یکن له فکان او وجد او حال او تجلی او شهود» فهم توان کرد، و از برکات آن ادراک مستغرق انوار شهود توان گردید، یعنی:

بیت

دل سر پرده محبت اوست دیده آینه دار طلعت اوست

فقر ظاهر مبین که حافظ را سینه گنجینه محبت اوست

*

۱. اصل: نه

مائیم و حضرت توبه صد سوز و صد نیاز [۱۳۷ب]

ای عشق چاره ساز جگر سوز جان گداز
در توب بقای مطلق، در مافنای محض
جانها در آرزوی تو ای عشق دلنواز

و از «میم» و «کاف» به «میم» محو ارباب ظواهر که عبارت از رفع اوصاف عادت و خصایل ذمیمه و کسب اخلاق پسندیده حمید است و «کاف» کیمیای «الخواص تخلص القلب من الكون باستبشار المکون» مستشعر توان گشت، و به حقیقت توان دانست که:

رباعیه

جز مائی ما حجاب آن دلبر نیست دانی چه کنی گرت ز من باور نیست
بگذر ز خودی خود بکلی نه ز خود زیرا که به جز تو خود کسی دیگر نیست

و از ترکیب «میم» و «لام» به «میم» «مبنی التصوف هو الخصال [۱۳۸ الف] الثلاث الذی ذکرها ابو محمد رویم و هی التمسک بالفقر و الافتقار و التحقق بالبدل و الايثار و ترک التعرض و الاختیار» و «لام» «لطيفة الانسانية هو النفس الناطقة المسماة عندهم بالقلب» غبار اختیار از پیش چشم پندار دور توان کرد دانید تا از ملاحظه دان:

مصرع

جمال حقایق معاین شود

و مشاهده گردد

نظم

آن دم که عرش و فرش نبود و خدای بود آن دم مقرر عزّ کجا بود و اختیار
 با فقر و افتقار اگر خو کنی شود کارت به کام دل ز پی صبر و اصطبار
 تا جانفشان نئی تو به جانان کجاری با خویشتن دلا طمع وصل او مدار

و از روشنی اشعه اقمار «میم» و «ها» به «میم» «المتحقق بالحق من یشاهد الله
 تعالی [۱۳۸ ب] فی کل متعین بلا تعین به» و «ها» ی «همّة ارباب الهمم العالیة و هی
 التی لا یتعلق الا بالحق و لا یلتفت الی غیره»، خلوات جان و جنان نورانی توان
 داشت، و از طریق مکاشفات حقانی، مشاهدات سبحانی این لطیفه معلوم توان کرد
 که:

نظم

آن یار حاضر است نمی بینیش چرا ای جان غم رسیده خرابی و شرمسار
 قاسم صبور باش درین درد سوزناک از غیر در گذر دل و جان را به او سپار

و از ترکیب صورت «م» و «ج» و «میم» و «را» مجمر دل از فوایح نور حضور که از
 روایح صبا و دبور الطاف حضرت و هاب غفور در هر صباح و رواح به مشام جان اهل
 معرفت و عرفان می رسد که: «امسیت کردیاً [۱۳۹ الف] و اصبحت عربیاً» به سماع
 سرور که:

نظم

در کهن دیر جهان جمله فریب است و غرور
 وقت آن شد که زخم خیمه به صحرای سرور
 صفت شیوه «احبیت» شنید این دل مست
 عکس عشق بر افراخت به صحرای ظهور
 ای دل از هستی خود یک قدمی بیرون نه
 تا شود در نفسی جرم [و] گناهت مغفور

شادان و مسرور توان شد.

و از نقش دهان «میم» و شکل ابروی «ن» که به من و ما تأدی می نماید به فنای
 جزوی متوجه بقاء کلی توان شد، تا سر از جیب معرفت آن مرتبه بر آرد که حضرت
 مقدسه [۱۳۹ ب] نوریه را در اثنای غزلیات دست داده که:

بیت

من چنین سر مست یارم، من نجکسن سویله گل
 غیر عشقش نیست کارم، من نجکسن سویله گل
 من به عشق او تمامم عاشقان را من امامم
 رهنمای خاص و عامم، من نجکسن سویله گل

و از باریک بینی «م» و «واو» موها تیران شکافت که:

۱. در اصل نیست.

مصرع^۱

به مویی در ره حق وانمانند

و از اسرار آیه کریمه «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»
صدای این معنی به سمع ارباب معرفت و حال رسانید که:

بیت^۲

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست [۱۴۰ الف]

ولله در من قال:

بیت

سر گشته و سرگردان در کوی تو ای جانان

آشفته آن زلفم دیوانه آن مویم

و از هیاکل نورانی «میم» و «س» به مطالعه مسائل «میم» «المجذوب من اصطفاه الحق تعالی لنفسه و اصطفاه لحضرة انسه و طهره بماء قدسه ففاز من المنح و المواهب ما فاز به فاز به^۳ بجميع المقامات و المراتب بالكلية بلا كلفة المكاسب و المتاعب

۱. اصل: ع

۲. در اصل نیست.

۳- اصل: مکرر آمده است.

كما ورد جذبہ من جذبات الحق توازی عمل الثقلین و ذرة من اعمال الباطن خرّ من^۱
جبال الرواسی، دیدہ دل روشن توان کرد، والحق :

بیت^۲

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست [۱۴۰ب]

و به ملاحظه «س» «سرّ الحقیقة مالا یفشی من حقیقة الحق فی کل شیء» حافظ
اسرار توان شد و از تأمل در معانی این ابیات رفع توییح و تغیر اغیار توان کرد که :

بیت

مشکل خویش بر شیخ زمان بردم دوش کو به تأیید نظر حل معما می کرد
گفت آن یار کزو گشت سردار بلند عیش آن بود که اسرار هویدا می کرد

و از حلقه فم «میم» و چشمه چشم «صاد» انهار اسرار «م» «مشارق الفتح هی
التجلیات الاسمائیة لانها مفاتیح اسرار الغیب و تجلی الذات» و اصناف او صاف صاد
نصب العین دیدہ دل و مسموع سمع جان توان گردانید، و از صفحات و رقات منشی
عشق سطور این زیور^۳ توان خواند که :

۱. اصل: خرّ من

۲. در اصل نیست.

۳. اصل: زیور

نظم

از افق مکرمت صبح سعادت دمید

محو مجازات شد شاه حقیقت رسید [۱۴۱ب]

راه به وحدت نبرد هر که نشد در طلب

جمله ذرات را از دل و از جان مرید

در چهره دلفریب «مط» جمال «میم» «المطلع هو مقام شهود...^۲ عند تلاوة آیات کلامه متجلیاً بالصفة التي هي مصدر تلك الآيات، كما قال جعفر بن محمد الصادق -عليهما السلام-: «لقد تجلى الله لعباده في كل آية، ولكن لا يبصرون. وكان ذات يوم في الصلوة مغشياً عليه فسئل عن ذلك فقال ما زلت أُكرّر آية حتى سمعتها من قائلها» مشاهده توان نمود و به طهارت «طای» «طاهر السرّ من لا يذهل عن الله طرفه عين» بتنفیة ظاهر و باطن» موفق توان شد، و در مقام کرام روایح [۱۴۲ الف] الطاف و اکرام به مشام اصل اسلام توان رسانید که:

نظم

ای دل بیا که عشق ندای می کند بلند

کان کس که گفت قصه ما، هم ز ما شنید

یارب کجاست محرم رازی که در جهان

دل شرح آن دهد که چه دید [و] چها شنید

۱. پیش کلمه «بیت» آمده.

۲. یک کلمه در نسخه مخدوش شده است.

و از لوازم «مع» به لطایف تجلیات معیت «و هو معکم اینما کُنتُم» به «میم»
 «مشارق شمس الحقیقه تجلیات الذات قبل فناء التام فی عین احدیة الجمع»، و «ع»
 «العارف من اشهدہ اللہ ذاته و صفاته و اسماء و افعاله فالمعرفه حال تحدث عن
 شهود» بینا و دانا و گویا و شنواتوان گشت و از کاس استیناس

نظم

اکوس تلالآت بمدام ام شموس تهللت بغمام

*

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام مدام (۱۴۰۱)
 همه جام است نیست، گویی می یا مدام است و نیست گویی جام

گاهی شراب ناب:

غزل

دلم در عشق ناپرواست امروز ز جانان در سرم سوداست امروز
 گدایان را ازین معنی خبر نیست که سلطان جهان با ماست امروز
 ز انوار تجلی جمالش جهان پر شور او پر اغوغاست امروز
 دویی را از میان برداشت محبوب دل از کون و مکان یکتاست امروز
 ندارد خاطر مپروای اغیار که چون پروانه ناپرواست امروز
 درین بودم که قاسم را چه شد حال که گم کشته است و ناپیدا است امروز
 خطاب آمد که آن حیران مسکین میان بحر، غرق ماست امروز

به مستان گلستان مشاهدات سبحانی توان نوشانید، و گاهی رحیق این تحقیق که :

غزل [۱۴۳ الف]

گر ز آنکه نه ای مطرب گوینده شوی با ما

ور ز آنکه نه ای طالب جوینده شوی با ما

ور ز آنکه تویی قارون در عشق شوی مفلس

ور ز آنکه خداوندی هم بنده شوی با ما

یک شمع ازین مجلس صد شمع برافروزد

گر مرده شدی زنده، هم زنده شوی با ما

در ژنده در آیک دم تا زنده دلان بینی

اطلس چو در اندازی در ژنده شوی با ما

چون دانه شد افکنده، بر رست درختی چند

این رمز چو دریایی افکنده شوی با ما

با های تو بگشاید روشن به تو بنماید [۱۴۳ ب]

تا تو همه تن چون گل در خنده شوی با ما

شمس الحق تبریزی با غنچه دل گوید

تا دیده شود روشن بیننده شوی با ما

به مذاق جان ارباب عرفان توان چشانید.

و از مفتاح «میم» و «فا» به «میم» مفتاح سرّ «القدس هو اختلاف استعدادات

الاعیان الممكنة فی الازل» که معانی ابیات،

نظم

بارها گفته ام و بار دگر می گویم که من گم شده این ره نه به خود می پویم
در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

اثبات می کند و از کشف اسرار آن اخبار می نماید و «فا»ی «الفتح المبین هو ما
ینفتح علی العبد من مقام الولاية [۱۴۴ الف] و تجلیات انوار الاسماء الالهية المغیبة
لصفات القلب و کمالاته المشار اليها»، بقوله تعالى «انَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ
اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ»، یعنی «من الصفات النفسية و القلبية» هر دم از معارج
اولیاء کرام ندای این نوابه مسامع جانها توان رسانید :

بیای جان خوش سودا بین نور تجلی را

خطاب مستطابش را بگو لیبیک ما اوحی

و در مشرق «میم» و «قاف» از اشراق کواکب «میم» مشرف الضمایر «من اطلعه
الله علی ضمائر الناس و تجلی له باسمه الباطن فی شرف علی البواطن و کان الشیخ ابی
سعید بن ابی الخیر - قدس الله سره - [۱۴۴ ب] احدثهم و «قاف» القطبية الكبرى التي
هی مرتبة قطب الاقطاب و هو باطن نبوة محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - فلا يكون
الا لورثته كما اشار - صلی الله علیه و آله و سلم - الى هذه المرتبة بحديث «العلماء
ورثة الانبياء» لاختصاصه عليهم بالا كملية فلا يكون خاتم الولاية و قطب الاقطاب
الاعلی باطن خاتم النبوة» به تحقق مراتب مذکوره از حضيض بعد و تقلید به اوج
عرفان و توحید ترقی نموده مظهریت کل حاصل توان کرد، و به مقامات کمل اولیا

عارف توان گشت تا به آن مرتبه رسند که از حق به غیر از حق نطلبند، چنانکه از شیخ العارفين و قدوة السالکين، البحر الزخار فرید الدهر و وحید العصر [۱۴۵ الف] شیخ عطار - قدس الله سره - درین معنی در منطق الطیر حکایتی دارد که:

حکایت

خواجه [ای] کز تخمه اگاف بود	قطب عالم بود و نیک اوصاف بود
گفت شب در خواب دیدم ناگهی	بایزید و ترمذی را در رهی
هر دو فرمودند تعظیم بسی	کآن چنان تعظیم کم ^۱ یابد کسی
بعد از آن تعبیر آن کردم تمام	کز چه کردند آن دو شیخم احترام
بود تعبیر آنکه در وقت سحر	بیخودم آهی برآمد از جگر
آه من می رفت تاراهم گشاد	حلقه می زد تا که در گاهم گشاد
چون پدید آمد مرا آن فتح باب	بی زبان کردند سوی من خطاب
کآن همه پیران و آن چندان مرید	خواستند از ما برون از بایزید
بایزید از جمله مرد مرد خاست	ز آنکه ما را خواست غیر از ما نخواست
گفت چون بشنیدم آن شب آن خطاب	گفتم این و آن مرا نبود صواب
من غمت می خواهم و درد تو نیز	چون تو را خواهم شوم مرد تو نیز
آنچه فرمایی مرا آن است خواست	کار من بروفق فرمان است راست
نی کژی، نی راستی باشد مرا	من کیسم تا خواستی باشد مرا
آن چه فرمایی مرا آن بس بود	بنده را رفتن به فرمان بس بود
زین سخنها هر دو شیخ محترم	سبقتم دادند بر خود لاجرم

۱. اصل: مگر

بنده چون پیوسته بر فرمان بود با خداوندش سخن در جان بود
بنده نبود آنکه از روی گزاف می زند از بندگی پیوسته لاف
بنده وقت امتحان آید پدید امتحان کن تا نشان آید پدید

و از نشوات ساغر سلسبیل مذاق «م»، شراب ناب معرفت و عرفان که به صفات آیات «كَانَ مَزَاجُهَا زَنْجَبِيلاً» [الف ۱۴۶] عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلاً» اتصاف یافته به جام «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» کام جان مستان مصطفی عشق را لذات روحانی بخشیده تا از کدورات جسمانی رهیده به مسامع رندان خرابات نیستی و مجرد آن طریق هستی توان رسانید که:

نظم

هله ای ساقی جانها بده آن باده رنگین مگر این فاتحه ما بچشد لذت آمین
همه ذرات جهان مظهر حقند فاما نشود واقف اسرار مگر مرد خدا بین

[ن]

و چون حکم «نون» مرکب از مضمون احکام «با» معلوم است به تکرار حاجت نیست.

[هـ]

و اگر [هـ] اول ترکیب دو حرف «ها» باشد [ب ۱۴۶] و بعد از آن یا «الف» است یا «دال» یا «کاف» یا «لام» یا «ها» خواه که «ها»ی مضموم باشد چنانچه در ثلث وقوع

۱. اصل: رندان

می یابد، و خواه که معقود باشد چنانکه در محقق است فاصله میان «فا» و این حروف به قدر سه نقطه می باید.

و اگر بعد از آن «جیم» باشد به قدر بعد از «سین».

و اگر «یا» باشد به قدر دو نقطه.

و اگر «را» باشد فاصله ای تصور نمی توان کرد، چه بیشتر با «را» ی مضمّر مکتوب می گردد، و درین محل به هیچ فاصله حاجت نیست الا که در ثلث با «را» ی مرفوع ترکیب یابد. آن زمان به مقدار نقطه ای و نیم فاصله باید، و در محقق که با «را» ی مرسل نوشته می شود همچنین به قدر نقطه ای و نیم.

و اگر بعد از [الف ۱۴۷] «ها» «سین» و «صاد» باشد و «طا» و «عین» و «فا» و «قاف» و «واو» به مقدار یک نقطه طولانی، و تصرف کاتب را که به قواعد عالم است درین صورت محال تمام هست، و لهذا گاه هست که در خطوط اساتذہ - رحمہم اللہ تعالی - خلاف آنچه در متون رسائل این فن مرقوم شده به نظر تأمل ناظر می آید، و تصور می نماید که خلاف قاعده است، و هر زمان که به دقت نظر در آن دید وجه رجحان بر او مخفی نمی ماند.

و عین اصول خود همان است که مسطور شده و از لطایفی که در ترکیب «ها» با حروف مرقومه مشاهد ارباب ثوحید و وحدت است در «ها» و «الف» که از اسماء اشارت است تواند بود که «ها» اشارت [الف ۱۴۷] به هویت حق باشد، و «الف» به «الف» احدیة الاحدیة مع اسقاط الجمیع. چنانکه مولانا محمد شیرین مغربی - قدس اللہ روحه - را بیان این معنی در بند ترجیع واقع شده که :

نظم

که جز او نیست در سرای وجود به حقیقت کسی دگر موجود

و در «ها» و «با» صورت «الهباء» هو المادة التي فتح الله فيها صور العالم عند أمير المؤمنين و يعسوب المسلمين علي بن ابي طالب - علي نبينا و آله و عليه الصلوة و السلام - و هو العنقاء عند المشايخ المسمي بالهيولي عند الحكيم «مشاهده توان نمود، و تفصیل آن ازین ابیات که مبرهن می گردد توان دانست که :

نظم

عقل کل، نفس کل، طبیعت کل	بعد از آن جوهر هبامی دان [۱۴۸]
جسم کل شکل عرش و کرسی پس	نه فلک شد به امر حق گردان
فلک اطلس است اول او	آخرینش قمر مبین و عیان
پس از آن چه کره اثیر و هوا	بعد از آن آب و خاک رامی دان
شد تمام آنگهی جماد و نبات	ظاهر آمد از آن سپس حیوان
گشت بارز به حکم حبّ ازل	ملک و جنّ و عاقبت انسان
جامع جمله مراتب شد	اوست مقصود کل ز کون و مکان

و در چهره دل فریب «ها» و شکل جمیل «دال» به مطالعه جمال «ها» می هست و «دال» درجات علیه فایز توان شد، و به جناح مرغان «أولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع» هدایای عبادات و طاعات به مقامات رفیعہ مرتقی توان گشت که، لله در من قال :

نظم [۱۴۸ب]

اگر به آب ریاضت بر آوری غسلی همه کدورت دل را صفاتوانی کرد
ولیکن این صفت رهروان چالاک است تو نازنین جهانی، کجای توانی کرد

ولله در من قال :

نظم

اشکال طریقت نشود حل به سؤال نه نیز به دریافتن حشمت و مال
تا جان نکنی، خون نخوری پنجه سال از قال تو راه ننمایند به حال

و از نظر در منظر «ها» و «ج» به تحقیق این معنی موفق توان شد که تا از
«ها»ی هستی خود گذر نکنند به «ج» جمال هستی حق از سر تحقیق نظر نتوان کرد،
چنانکه آن محقق گفته که :

نظم

جهد کن، یک قدم از هستی خود بیرون نه

از تو تا حضرت محبوب قدم یک قدم است [۱۴۹الف]

و به عبارتی دیگر و اشارتی فراخور :

بیت

تا ز هستی خود سفر نکنی سر ز بحر محیط بر نکنی

و در مشکات و مرآت «س» روی این مقصود توان دید که تا از «های» هوای نفس که به اصطلاح صوفیه و تعریف ایشان میل نفس به مقتضیات طبع است عبور نمایند به «سین» سفری که نزد طایفه محققان توجه قلب است به جانب حق و ادراک آن سعادت موفق نتوان شد، و طالب حقیقی را یقین است که :

سفر دراز نباشد به پای طالب دوست

که زنده ابد است آن کسی که کشته اوست

و در اشکال «هص» ملاحظه این معنی توان کرد که تا [۱۴۹ب] از «های» هوای جس که عبارت از خواطر نفسانی است فارغ نگردند به «ص» صوامع «الذکر بین الاحوال و المواطن المعنویة التي یصون الذاکر عن التفرق عن مذکوره و یجمع همته بالکلیة» صادقانه نتوان رسید که :

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد

که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

و از دیده در جلوه «ها» و «طا» و «هط» این اسرار محاذی نظر بصیرت تا آن ساخت که تا از «های» هموم و امراض زخارف دنیوی خود را خلاص ندهد به «طا» طیب روحانی «هو الشیخ العارف بالمقامات القادر علی الارشاد و التکمیل» مستفیض نتوان گشت، و تا با او [۱۵۰ الف] به معامله

بیت

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که درازست ره مقصد و من نو سفرم

از طریق تسلیم در نیابند به جانب مقصود راه نتوان برد.

و از چشمه های «ها» و «عین» اگر چشم باز گشایند در آینه عدد هفتاد و پنج تجلی
اسمای عظام هادی و دایم مشاهده توان نمود، و در مقام راز با کار ساز بنده نواز درین
نیاز در توان آمد که :

بیت

تویی اصل همه پنهان و پیدا به افعال [و] صفات و ذات و اسما

و در نقش ترکیب «ها» و «فا» از اشارت «ها» ی هاتف غیب بشارت «وَبَشِّرِ الَّذِينَ
آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» به گوش جان توان شنوانید، و از «فا» ی «الفتح
[۱۵۰ ب] هو ما افتتح علی العبد من مقام القلب و ظهور صفاته و کمالاته عند قطع
منازل النفس و هو المشار الیه بقوله تعالی : نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ» به حظّ و افرو
نصیب کامل مخصوص توان گردید، و از صدای اغانی معانی احوال درون به امر قایل
و سائل از قصه فتوحات دل مضمون این منظوم انها توان کرد که :

نظم

غافل ازین بیش نباید نشست بر در دل ریز گر آبیت هست
در خم این خم که کبودی خوش است قصه دل گو که سرودی خوش است

دور شو از راهزنان حواس
 عرش پرانی که درین رسته اند
 و آن که عنان از دو جهان تافتند
 نور ادیمت ز سهیل دل است
 راه تو دل داند و دل را شناس
 شهر جبریل^۱ به دل بسته اند
 قوت زد ریوزۀ دل یافتند [۱۵۱ الف]
 صورت و جان هر دو طفیل دل است

و از اتساق جواهر «ها» و «قاف» به «ها» ی همگی همت عالی نهمت مشاهده
 «ق» «القیام لله هو الا استیقاظ عن نوم الغفلة و النهوض عن سنة الفترة عند الاخذ فی
 السیر الی الله» توان نمود و از لسان مرشد وقت استماع این تنبیه توان کرد که :

بیت

هر که درین راه کند خوابگاه
 یا سرش از دست رود یا کلاه

ولله در القايل :

رباعیه

چندان برو این ره که دویی برخیزد
 تو او نشوی، لیکن اگر جهد کنی [۱۵۱ ب] جای بی برسی، کز تو توی برخیزد
 و رهست دویی به ره روی برخیزد

و از آنها که در «ها» و «کاف» از روی تصرفات ذهنی و انتقالات فکری مطمئح نظر
 تأمل را وجهی بلیغ است فحوای آیه کریمه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» است، چه
 سالک تا به فنای خود متحقق نمی گردد به بقای حق باقی نمی ماند، چنانچه در توحید

۱. اصل: جبرئیل

اجمال آن معنی به نظم گفته اند که :

رباعیه

ای ذات تو بر کُلّ ممالک مالک وی راهروان کوی عشقت سالک
من وصف تو از کلام تو می گویم انت الباقی و کل شیء هالک

و از تصویر نقوش «ها» و «لام» یعنی «هل» به آنچه از لسان کمال جهت تشویق طالبان مبجل مذکور شده خاطر افسرده [۱۵۲ الف] را بر حسب فرموده «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا» مستغرق ذوق لذات معنوی توان گردانید که :

بیت

قاسم شد از شراب ازل مست لم یزل «هل من مزید» می زند از بهر آفتاب^۱

و از چشمه چشم «ها» و حلقه دهن «میم» حدیث «هم السعید آخرته و هم الشقی دنیا» به گوش هوش توان رسانید، یعنی که :

نظم

غم دنیای دنی چند خوری فارغ باش حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

۱. اصل: بافتاب

و از راز اندرون «ها» و «نون» به «ها»ی «الھواجم ما یرد» [۱۵۲ ب] علی القلب
بقوة الوقت نور تعمل من العبد» به نور حضرت نور الانوار مستغرق لطایف تجلیات
«اسم النور» توان شد و معاینه دید که :

بیت

همه عالم پرست ازین منظور همه آفاق را گرفت آن نور

و از اشارت «ها» و «واو» یعنی «هو» به کنوز اسرار «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» علم دانائی بر بام آن قصر زبرجد فام توان افراخت که :

که همه اوست هر چه هست یقین جان و جانان و دلبر و دل و دین

*

هله عاشقان که راه است^۱ به هو، زنید گویی

بیرید حمله بر هو، بزنیدها و هوئی

بزنیده حلقه بر در که خسیس نفس پرور [۱۵۳ الف]

به خدای ره ندارد، به خدا به هیچ روی

ز جهان و جان بر آید^۲ ز جهانیان سر آید^۱

به مشام جان قاسم، ز ته تار سید بویی

و از نعره «هی هی» مستان جام «ها» و «یا» شراب تجلیات «ها» «الهاء اعتبار

۱. اصل: + و

۲. دیوان: آمد

الذات بحسب الحضور و الوجود» و «یا» ی «یوم الجمعة وقت اللقاء و الوصول علی
 عین الجمع و الشهود» مذاق و جدان عین عیان عرفان توان ساخت، و به سمع حریفان
 مجلس انس انسان شنوانید، که :

نظم

باز دست عشق عظم را گریبان می کشد

باز جان سوی حریم عز سلطان می کشد

باز در خمخانه وحدت ز جام معرفت [۱۵۳ب]

روح پاکم جرعه ها جون بحر عمان می کشد

*

پیش ما قصه شوق است و شهودست و حضور

در نهان خانه^۱ وحدت همه نورست و سرور

آن چنان مست و خرابم به خرابات امروز

که بهش باز نیایم به گه نفخه^۲ صور

و چون به حسب صورت و معنی سخن در^۳ وی در محال مختلف به عبارات
 متنوع مذکور شده عنان قلم از بیان آن به ثبت فصل دوم انعطاف یافت؛ رزقنا الله تعالی
 مذاق ارباب المعرفة و الیقین و اعادنا من وفاق اهل الغفلة و الضلالة فی الدین
 برحمتک یا ارحم الراحمین.

۱. اصل: عیان خانه

۲. اصل: نفحه

۳. اصل: دری

فصل دوم^۱در بیان اصول ترکیبی که زیادت [۱۵۴ الف] از دو حرف باشد
و در ترکیب آن کلمات مدات واقع^۲ شود

بدان - اللهمک الله تعالی بمعرفة حسن الخط و بهائها - که ترکیبی که زیادت از دو حرف باشد تا نه حرف ممکن است چنانکه لفظ «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ» بر آن دلالت می کند.
و هر گاه که ترکیب حروف از ثنائی به ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی و سباعی و زیادت از آن ترقی نمود گاه هست که بالضروره در آن ترکیب صورت مدی واقع می گردد و مد کلمات بر سه قسم است:
یا از جهت حسن کلمه تا مستحق این وصف شود که:

بیت

عروس حسن ترا هیچ در نمی باید

به گاه جلوه مگر دیده تماشایی [۱۵۴ ب]

یا از جهت انفصال حروف از یکدیگر که اگر متصل نویسند خوب نیاید، بلکه در اصول حرف مقدم و مؤخر آن حرف ممدود اگر نکشیدندی نقصانی باز دید شدی.
یا از جهت اتمام سطر به کلمه ای که در آخر واقع گردد که اگر آن کلمه را مدهند بیاضی فاحش بماند، و اگر کلمه دیگر بنویسند در سطر ننگند.

۱. اصل: فصل ۲

۲. اصل: واقع

و ایقاع مدّات در اول و میان سطر از جهت حسن خط باشد و در آخر از جهت اتمام.^۱

و در ترکیب ثنائی مدّ کم واقع می شود، و اگر وقوع [۱۵۵ الف] یابد از جهت حسن ترکیب باشد، همچون مدّ «حا» که در بعضی صور نظر بر حسن منظر آن «حا» را کشیده اند، و بعد از آن «الف» ساخته اند و مشابه آن چنانکه در لفظ «جاء»، به تخصیص که در اول و میان سطر واقع شود.

و اگر ترکیب ثلاثی باشد باید که حرف وسط را مدّ دهند، همچون بعضی از مواد ترکیب «العالم» و «الدنیا» که درین هر دو صورت «عین» و «یا» می باید کشید. و اگر در کلمه ای مدّ واقع شود که نه بواسطه یکی ازین سه جهت باشد که مذکور شد خلاف قاعده باشد و هر آینه قبیح نماید.

اما مدّ از جهت حسن کلمه در ترکیب رباعی همچنانکه در لفظ «محمد» که از سایر اسماء به مزیت [۱۵۵ ب]

نعت

محمد، کازل تا ابد هر چه هست به آرایش نام او نقش بست

شرف امتیاز دارد. اگر خواهند که نیکو نماید حرف «حا» را بیاید کشید که اگر «میم» را مدّ دهند مخالف قواعد اساتذّه باشد.

و اما از جهت انفصال همچنانکه در لفظ «سید» و «شیعه» که «سین» و «شین» را مدّ می باید داد تا^۲ شینی لازم نیاید، که اگر غیر «سین» و «شین» را می کشند قبیح

۱. اینجا در نسخه جای دو سطر میان جدول سفید مانده

۲. اصل: نا

می نماید. و در توفیق و رِقاع خود به «سین قوسی» باید نوشت.

و اما از جهت اتمام سطر به آن کلمه همچنانکه در لفظ «العالمین» که چنانکه سبق ذکر یافت در لفظ «العالم» کشیدن «عین» موجب حُسْن است و حَسَن می نماید، و غیر «عین» [۱۵۶ الف] کشیدن قبیح [است]، و نشاید.

و در کلمه خماسی و سداسی و سباعی قیاس برین طریقه که گفته شد باید نمود. و مد کلمه و حُسْن و قبح آن تعلق به ذهن و حس کاتب دارد، و امثال این تصرفات از ارباب استعداد که به طبع سلیم و ذهن مستقیم متجلی اند به وجه احسن صدور می یابد، «اللّٰهم اجعلنا من الموفّٰقین بالطبع السّٰلیم انه غنی کریم رؤف رحیم».

باب پنجم^۱

در اسماء حروف به حسب هیأت آن و وضع واضع

بیت

سازنده ارغنون این ساز از پرده چنین برآرد آواز

۴

که به مقتضای «الاسماء تنزل من السماء» حروف بیست و هشتگانه بعد از آنکه هر یکی به اسمی خاص موسوم شده اند بنا بر وضعی که واضع [۱۵۶ ب] صور خطوط نموده بعضی از آن حروف به اشکال مختلف نوشته می شود، به حسب اختلاف صورت و شکل به اسمی که او راست به صفتی موصوف گشته که آن صفت معرفت اوست، و بیانش درین مقام آن است که مرقوم می گردد.

اما «الف»

یک نوع بیش نیست، و تعریفی که لاحق او شده همین است که در هر خطی که واقع می شود به اسم آن خط منسوب و موصوف می گردد، و از کمال لطافتی که قامت

۱. اصل: چهارم

اوراست به زبان ظرایف بیان مولانا عارف محقق لسان الوقت شمس الملة والدين
محمد حافظ شیرازی - برد الله مضجعه - چنین گذشته که :

بیت

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار [۱۵۷ الف]

چه کنم حرف دگر یار نداد استادم

و اما «با»

سه نوع است : مضمّر و مرسل و مشمّر، و از مضمون این تفصیل صورت
اخوات و امثال او درین معما که خواطر حزین را خرم می دارد ملاحظه می توان نمود
که :

بیت

در مکتبش آن مه را تا لوح منقش شد

با نقش الف ب ت باری سر ما خوش شد

اما «جیم»

رادو حکم لازم می آید : یکی به حسب سر «جیم» و یکی به حسب دایره آن. و
آن که به حسب سر «جیم» است آن سه نوع است : مفتوح که در خط محقق به غیر آن
مستعمل نیست الا نادرا که «جی» مثلث طولانی گاهی نوشته اند، و ملحق که استعمال
آن در ثلث و توفیع و رفاع شیوعی دارد [۱۵۷ ب] و آن بر دو نوع است : مثلث طولانی
و مدور مخروطی که آن را غنچه ای و ترنجی و پیکانی نیز می گویند، تا هر زمان که از

نوک قلم کاتب مشابه غنچه صورت بند در خسار مباحات نویسنده اش مورد گشته
به زبان راز گوید:

بیت

زمانه کز ورق گل مثال روی تو ساخت

ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش

و به عبارتی دیگر:

بیت

دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن که باد صبح نسیم گره گشا آورد

و هر گاه که به صورت ترنج بر آید به افاده این معانی چهره ارباب حدس بر افروزد که:

بیت

ز بس که دیده مشتاق در تو حیران است ترنج و دست به یک بار می برد سکین

و شامل نکته [۱۵۸ الف] دیگر به این عبارت که:

بیت

رسم ترنج است که در روزگار پیش دهد میوه، پس آرد بهار

و هر گاه که از تیر قلم کاتب به شکل پیکان بنماید:

بیت

در دیده هر حسود جاهل چون خار بعینه در آید

و آن که به حسب دایره است دو نوع است: مفتوح مرسل و ملحق مدور که شعرا آن را به زلف مشکین مویان تشبیه کرده گفته اند که:

بیت

از خیال زلف مشکین عبیر آمیز یار

در کتابت می دهم دوری به هر دنبال «جیم»

و اما «دال»

هم در مفرد و هم در مرکب بر دو نوع است: مشمر و مرسل: و در هر دو صورت به زلف مشک مویان حور آیین وجه تشبیهش تمام است، چنانکه شاعر گوید:

بیت [۱۵۸ ب]

گر کنم یک شمه از «دال» سر زلفت بیان

روی دفتر گردد از نوک قلم پر مشک ناب

و اما «را»

بر سه نوع است: مرسل که از مضمون رسالتش اسرار آن را که از روی او محاسن

وجوه

بیت

روی تو مگر آینه نور الهی است

حقا که چنین است و درین روی وریا نیست

بر ناظران نواصی اخبار محقق می گردد.

و مضمیر که از توقیع اضمار او جهت کشف ضمیر خرده بینان بصیر رفاع

نظم

دلا چو سر ضمیر تو یار می داند

زبان ببند که افشای راز حاجت نیست

چه حاجت است که چشمت اساس ناز نهد

نیاز ما چو ز حد رفت ناز حاجت نیست

تعلیق می گردد.

و مرفوع که از رفع قواعد و ارکانش نصب [۱۵۹ الف] رایات معالی مبرهن

می شود، و جرّ اذیال نصر و ظفر نصب العین دل و دیده اهل نظر می آید و به لسان معما

بینه این دعوی بر ارباب صدق و صفا و محبت و وفاروشن می نماید که :

منصور

بی روی بتی منشین، اینک ز من ایمایی بگذرز در صوفی گر هست ترارایی

و اما «سین»

دو نوع است: مرسل که به ارسال قوسی مشهور است، و مدور به اعتبار آنکه دندانهاش صورت تدویر دارد. و این هر دو صفت لاحق دایره «سین» هم می شود. و در تعریف «سین» قوسی کمان گمان در قبضه بیان^۱ به زه این رباعی منعطف می گردد که:

بیت

پشتم ز پی خدمت اسلام دو تاست [۱۵۹ب]

پشت هنر از کجی^۲ من گردد راست

سهمی ز سعادت نصیب است و رواست

قوس است که مشتری او سعد و سماست

و در تشبیه «سین» مدور که از اسننه ظهورش صبح سعادت مزین و مطلع سیادت روشن، این بیت به خاطر می آید که:

بیت

سینه ام از شوق شکل سین دندان حبیب

مجمری پر آتش است و حالتی دارد غریب

و تعریفی که تصریح یافت شامل مفرد و مرکب آن است.

۱. اصل: بیان مجدداً تکرار شده است.

۲. کژی مناسب ترست.

اما «طا»

که با طالع سعد و بخت فیروز از صاف ظهور افاضة کؤوس بهجت و سرور می نماید مفرداً او مرکباً یک نوع بیش نیست، یعنی:

بیت

گر شوی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک [۱۶۰ الف]

از چراغ توبه خورشید رسد صد پرتو

اما «عین»

هشت نوع است: دو مفرد و اختلاف صورتش در دایره آن است، چنانچه در بیان مفرد ایمایی به آن رفته و سر او همیشه «صادی» می باشد.
و شش مرکب:

اول نعلی، و به این صورت گاهی نویسند که بعد از «الف» باشد یا «دال» یا چیزی که بعد از مقدار دو نقطه مرتفع باشد، همچون صورت «اعین» و مانند آن، برو جهی که شامل معنی «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» گردد، و مهارت در فن آن است که این «عین» را چنان نویسند که:

بیت

ز حسن صورت آن حرف دلکش بود کُتاب رانعل اندر آتش

دوم صادی، و به این شکل زمانی مکتوب گردد که بعد از [۱۶۰ ب] «عین» «ی»

باشد یا «ج» یا «ر» یا «س» یا «ص» یا «ط» یا «ع» یا «ف» یا «م» یا «ن» یا «و» یا «ه» یا «ی»، و قدرت خطاط زمانی ظاهر گردد که این «ع» را با حروف مذکورہ چنان نوشته باشد کہ ناظران این مناظر را از غایت فرح انگشت تعجب در دهان و دیده در هیأت آن حیران بماند، و بہ زبان حال این مقال نماید کہ :

بیت

آب حیات کاتباً گشته خجل ز خط تو

کس بہ بیاض نازکی خط نوشت ازین نمط

سیوم محیر، و این صورت خاص است بہ لفظ غیر و ہر چہ بعد از «عین» بہ یک نقطہ مرتفع شود، و درین مبحث اگر ملاحظہ جانب معنی نمایند از دریچہ «المجاز قنطرة الحقیقة» تماشای جمال مخدرہ این نظم دلگشای [۱۶۱ الف] توان نمود :

بیت

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لا جرم عین جملہ اشیا شد

چهارم فم الاسدی، و این «عین» نعلی است کہ بعد از «الفی» مرکب و قہ جی... و بعد از وہم «الف» باشد یا «دال». و او را از سر آن «الف» بہ وضعی یکبارہ کشیدن اول آن صورت خط اول «لام الف» توفیق معاین باشد و نشان نام «صغاد» است، چنانکہ ازین معما معلوم می شود :

صاعد

ای که دانی ضرب و قسمت رانکو در نود هفتاد زن نامش بگو

پنجم فم الشعبانی، و آن «عین» صادی است که متصل باشد به «الفی» مرکب. و گرفتن آن «عین» از «الف» چنان می باید که [۱۶۱ ب] از سر «الف» و هلال اول «عین» ابتداء «نونی» منظور نظر ماهران خط شود، و در نوشتن این «عین» فم الشعبانی از تراحم زخمهایی که از اسنۀ دور بی رحم بر سپر سینه ارباب هنر باز می خورد صورت این بیت محاذی آینه ضمیر می گردد که :

بیت

ثعبان خونخوار جفاکار است دایم در قفا
این الکرّم، این الوفا، طاقت نماند المستغاث

ششم معقود، و آن «عینی» است که در میان کلمه وقوع می یابد، و بعینه مشابه شفره واقع می گردد، و اصول این «عین» آن است که از طرف یمین یک نقطه بسته باشد و از طرف یسار یک نقطه و نیم، و میانش [۱۶۲ الف] نقطه ای و نیم، چنانکه مجموع خط روی او چهار نقطه است، و این «عین» چنان باید نوشت که اگر رخسار افتخارش به حال مزین گردد و «غین» شود صورتش در خور این مدح باشد که :

بیت

چشم بد دور ز حال تو که در عرصه حسن
بیدقی راند که برداز مه و خورشید گرو

اما «ف»

چهار نوع است: دو مفرد و دو مرکب. و مفرد دو صورت است: مدور و مرسل. و مرکب هم دو شکل است: یک شکل را تشبیه به کلاه مزوجہ کرده اند، و یک شکل را مشابه «جوزگره» گفته اند. و در هر دو صورت رعایت حرکتی که در ابتدای نوشتن «فا» می کند در مرکب می باید نمود در غایت نازکی و پنهانی. و این نکته در خط قبله الکتاب [۱۶۲ ب] شیخ جمال الدین یاقوت مستعصمی هست.

و حضرت استاد مؤلف در رساله نیز تتبع فرموده، و این نکته ای است [که] هر کس در نمی یابد، و شیخ الخطاطین مولانا شرف الدین امیره که در طریقه کتابت به یک واسطه به یاقوت می رسد و مؤلف این رساله را اجازه قسم خط به خط مبارک ایشان هست در خطوط خود این حرکت هم ملاحظه فرموده و در غایت دقت رعایت نموده، و «فا» می مرکب که مشابه کلاه مزوجہ گفته اند یاقوت چنان نوشته که مصدوقه

بیت

کلاه تو که شده کج ز باد رعنائی هزار پیرهن کاتبان قبا کرده

درین مبحث مناسب می آید، و از دهان «فا» چون گرهی به لسان رمز و اشارت [۱۶۳ الف] گوئیا این معنی شنوده می شود که:

بیت

گره به باد مزور چه بر مراد وزد که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت

و «قاف»

چون سراو در اصول و قاعده به تخصیص مرکب آن بعینه چون «فا» است از
معرض ظهور شرح اصول و فروع خویش درین مبحث گوشه گیر شده، حدیث

بیت

ببر ز خلق وز عنقا قیاس کار بگیر

که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است

به سمع جمع کُتاب و گوش هوش محرران فضایل مآب می رساند.

اما «کاف»

چهار نوع است: مفرد و مسطح و منحنی و دالی. و کاف مفرد نیز هر گاه که در
آخر کلمه [۱۶۳ ب] واقع است حکم مرکب دارد، و در خط محقق آن «کاف» مفرد
وقوع یابد و خواه که مرکب گاه هست که مرسل نوشته اند، و در ثلث هر گاه که در آخر
سطر واقع می شود همین سبیل، و از صورت افتادگی «کاف» منحنی و دالی، دیده
بصیرت کاتبان لطایف بیان این معنی ملاحظه می کند که:

بیت

چون زلف بتان فتادگی عادت کن تا صید کنی هزار دل هر نفسی

واما «لام»

سه نوع است: مفرد و آن دو صورت است: مدور و مرسل، و مرکب یک نوع است.

و در «لام» نکات غریبه هست که همانا از نظر تدقیق محققان مبرز محبوب نگردد. [۱۶۴ الف] از آن جمله آنکه بایئناات برالم که در صدر زهر اوین^۱ واقع شده اند دلالت می کند.

و نکته دیگر آنکه از روی عدد «سی» می شود که در آینه عکس آن اشعه مضمون حدیث «لکل شیء قلب و قلب القرآن یس» به خاطر اهل دل می تابد. و این نوع فضیلت صریحاً در دیگر حروف ظاهر نیست. و تشبیهش چنانکه در دیگر محال که سلسله سخن به ذکر آن منتهی شده مبین گشته به زلف حور او شان فردوس نشان شعرا رایبانی است متین، و فصحا را برهانی است مبین، چنانکه گفته باشند:

بیت

به «لام» زلف مشکین تو سو گند به روی دلگشای و موی دلیند

و درین قسم هم اشارتی به غایت لطیف هست که ارباب [۱۶۴ ب] دقت اکر تأمل نمایند دریابند؛ «و اللّٰه علیم بذات الصدور» و هو اعلم بخفایا الامور.

واما «میم»

چهارده نوع است: سه مفرد و یازده مرکب.

۱. عبارت کمی سیاه شده و به این شکل که نقل شده خوانده می شود، و این مفهوم مشخصی ندارد.

و تفصیل مفرد بدین وجه است : مفتوح مرسل که مخصوص خط محقق است.
و مثلث مدور که در ثلث و تویع و رقاع نوشته می شود.
و مطموس مثلث و مدور که مخصوص خط رقاع است.
و تفصیل مرکب برین نمط است : اگر در اول کلمه واقع است مرفوع یا مطموس
یا مثلث.

و اگر در میانه واقع است مفتوح می باشد و مطموس هم شاید، و قطه چنانکه در
صورت « المرء » واضح است. و مده چنانکه از مثال « جمال » [۱۶۵ الف] مستفاد
می شود.

و اگر در آخر واقع است هم مفتوح می باشد و هم مطموس. و مفتوح دو نوع
است : یکی مفتوح مرسل، و یکی دیگر مفتوح مدور. و مطموس چهار نوع است :
مدور و مده و قطه که مشروح گشت، و پیکانی. ۴

و این « میم » پیکانی در کلمه بسم ثلث واقع می شود. و یک نوع تشبیه دیگرش
گفته اند که می باید که مانند پستان گوسفند باشد تا مذاق کاتبش به واسطه انتقالات
ذهنی از فواید تفسیر « وَأَنْهَارٍ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ » به شیر دلپذیر « تَجْرِي [مِنْ] تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ » مستظهر و مستبشر گردد، رزقنا الله تعالی و ایاکم زلال انهار الجنان انه ولی
الالطاف و الاحسان.

و هر جا که مفتوح واقع [۱۶۵ ب] شده گوئیا از دهان محبوب مضمون این پیغام
مرغوب به مسامع محبان مطلوب می رساند که :

بیت

تا به « میم » دهنم چشم گشادی گفتم لب به دندان بگزای دلشده سرگردان

اما «نون»

چهار نوع است: مرکب و آن یک نوع است، و مفرد و آن سه نوع است: مدور و مضمر و مرسل. در مقام تشبیه حکایت از طاق ابروی مهوشان خورشید جبین زهره سیما می نماید، چنانکه شاعر نظم کرده که:

بیت

ابرویت دایره «نون» و دهانت سر «میم»

قامت راست «الف»، زلف کجت همچون «جیم»

و اما «واو»

سه نوع است و مرکبش حکم مفرد دارد: مرسل و مدور و مطموس که مخصوص به خط رقاع است و تشبیه «واو» مدور به خرگوشی خفته نموده اند. و بعضی [۱۶۶ الف] گفته اند که باید که هیأت او به شیری مانند باشد که بر دو دست نشیند، و باید که سر آن به دامن آن نگیرد، و بیاض سر «واو» به شکل سمس می باید.

و از محاسن نکت که در حرف «واو» بیان توان کرد یکی این است که در مراتب عدد به وجهی که حروف ابجد^۱ بر آن مشعرست از جهات ست نغمات اصوات این بیت به ساکنان سبع سموات و معتکفان زوایای ارضین می رساند که:

۱. اصل: ای جاد

بیت

در جهتی از آن جهت، در جهتش طلب کنی

بی جهتش ببینی ار محو شود جهات تو

اما «ه»

ده نوع است و مفرد از آن نه^۱، و یک^۲ نوع و آن «ها»ی معقود است که در ثلث و محقق به یک شکل می سازند، و تفاوت میانه [۱۶۶ ب] ایشان به حسب دور و سطح خط است چنانچه در محلش مبین گشته. و در توقیع و رقاع گاه هست که چون خط آخرش به محل تقاطع رسید نمی گذرانند به این شکل «ه».

و هشت دیگر برین موجب است که ذکر کرده می شود: «دالی» هایی که آن را «دو چشم» نیز گویند و «أذنه الفرسی» و «ذو صادین» و «محیر» که در میانه دالی و «ذو صادین» شکلی است و «حوتی» و «مضمّر» که مشابهتی با سر «ی» دارد، و «أذنه الفرسی» و «مطموس» و «مطموس مطلق» که آن را «حیه ای» نیز گویند و مخصوص است به توقیع و رقاع.

و بیان این تفصیل آنکه حرف «ها» اگر در اول کلمه وقوع یابد در محقق و ثلث و توقیع «دالی» و «أذنه الفرسی» باشد، و در رقاع [۱۶۷ الف] مطموس مطلق و اذنه الفرسی مطموس.

و اگر در میانه کلمه واقع شود همچون کلمه «لها» «محیر» و الا «أذنه الفرسی» و «ذو صادین» و «حوتی».

و اگر در آخر کلمه واقع شود در ثلث مضمّر و معقود، چنانکه در کلمه «به» و «له»

۱. بالای آن «ده» نوشته

۲. زیر آن «دو» نوشته

واقع می شود، و در محقق معقود.

و در چشمهای «های دالی» گفته اند که بیاض چشم اولش مربع می باید و آخرین مثلث.

و از اشارتی که در اشکال حرف «ها» و صور مختلف او ناظر متعقل را منظور نظر بصیرت و مسموع گوش خرد حقایق پژوه می شود تأمل در معانی این حدیث قدسی است، کما قال الله سبحانه و تعالی «اعدت لعبادی الصالحین مالا عین رأت^۱ و لا اذن^۲ سمعت و لا خطر [۱۶۷ب] علی قلب بشر».

و نظر بر موضوع او از برای عدد پنج چنانچه در بیان مفردش مذکور شده به اوقات صلوات و ارکان اسلام هم مشعر است، و چون بر وفق حدیث قدسی مرتبه صلاح در غایت علو و نهایت سمو واقع است امام اعظم شافعی مصلی - رضی الله عنه و ارضاه - جهت ترغیب جمهور بر قاعده حسنه و طریقه مرضیه صلاح فرموده که :

شعر

احب الصالحین ولست منهم لعل الله یرزقنی صلاحاً

«اللهم اجعلنا من عبادک الصالحین و ارزقنا منازل المقربین برحمتک یا ارحم الراحمین».

و اما «لام الف»

سه نوع است: مدور و مرسل و مربع مستطیل.

۱. اصل: زلت

۲. اصل: والاذن

مدور که از صورت تدویر [۱۶۸ الف] او مصدوقه «افضل الاشکال شکل
المستدیر» بر ارباب نظر مبرهن می گردد، و با آن که او نیز به زلف محبوب منسوب
است، چنانکه شاعر نظم کرده:

بیت

کین «لام» و «لام الف» چه دو^۱ حرفند نیکبخت

کایشان سواد زلف تو تصویر کرده اند

گویا از صفحات اوراق تعلق خاطر عشاق نوای این صوت به سمع ارباب اشواق
می رساند که:

بیت

دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد که به سرو پای بندست وز لاله داغ دارد

و مرسل که از ارسال او نسیم هوای تلطّف به مشام ارباب تعطف می رسد، و با توفیق
وصل جانان از رقع [۱۶۸ ب] شوق بی خان و مانان حکایت «وما علی الرسول الا
البلاغ» ابلاغ و ارسال می کند که:

بیت

خوش کمندی است سر زلف گره بر گرهت

و ه چه خوش باشد اگر بخت به ماش اندازد

۱. اصل: چه، دو بر بالای آن آمده است.

و مربع مستطیل، و این نوع اکنون در خط نسخ تعلیق تبریزی مستعمل است، و در خطوط اساتذہ که قبل از قبلة الكتاب شیخ جمال الدین یاقوت بوده اند مستعمل بوده، و الحالہ ہذہ جمعی کہ ایشان را از اصول یاقوتی بہرہ ای نیست و از استفای جواہر و لالی حروف تمام الوصول فص الخاتم تصرف ایشان بہ فیروزہ و زبرجد مثال اشکال تمام زیب و زینت نیافتہ [۱۶۹ الف]، و در مقام کهربائی توقف نمودہ از ادراک عقیق یمنی و لعل بدخشانی آن صور روحانی در مرتبہ تقصیر و قصور بازماندہ اند، این صورت بر سبیل ندرت در خطوط ستہ می نویسند.

القصة بطولها خط نسختعلیق تبریزی و شیرازی بعضی از اساتذہ آن فنون بہ نزاکتی نوشته اند کہ زبان تعجب ناظران با ملاحظہ مشبہ بہ آن قایل آن بیت است کہ :

بیت

زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست راه هزار چاره گر از چار سو بیست

و اما «ی»

سه نوع است: دو نوع مفرد و یک نوع مرکب. و حکم مرکب در بیان نظایر آن مشروح گشته، و دو نوع مفرد یکی رادالی می گویند و یکی رامعکوس و تازی. و بیان اصول «یای دالی» بہ وجهی دیگر کہ مذکور نگشته آن است کہ از شکل «یا» می باید کہ دو «دال» و «نونی» توفیق بہ نظر کاتب در آید.

و اصول «یای معکوس» آن است کہ مدّ اول آن مشابہ سر «کاف» مسطح باشد با رعایت اندک خمی در اول آن، و مدّ ثانی کہ بدن اوست بہ مقدار خطّ ثانی «کاف» مسطح، و درین مبحث بہ بیان نکته ای چہرہ کتابت کاتبان صاحب کمال بروفق

مضمون منظوم

بیت

به لطف خال و خط از عارفان ربودی دل
لطیفه های عجب زیر دام و دانه توست

به خال آراسته می دارد، و بیان آن صورت چنان است [۱۷۰ الف] که در هر دو طریق در خط توقیع و رقاع به یک نقطه که بر بالای آن واقع می گردد و افاده «نون» و «یا» می کند چنانکه از نقطه ای حرفی متولد می شود، و صدای این قول به سمع جمع عشاق بینوامی رساند که :

۴

نظم

نی ز دودِ دل پر آتشِ مامی نالد
تو مپندار که از باد^۱ هوامی نالد
عندلیب است که در باغِ نوامی سازد
خوش سراپی است که در پرده سراپی نالد

و چون حرف «یا» با بینات افاده معنی ندای می کند مبنی بر این مناسبت ختم این باب به این دعا کرده می شود که :

۱. اصل: باده

۲. چنین خوانده شد.

شعر

يارب فاجعل رجائي غير منعكس [۱۷۰ب]

لديك واجعل حسابي غير منخزم

والطف بعبدك في الدارين ان له

صبراً متى تدعه الالهوال ينهزم

باب ششم^۱

در بیان اتمام صور حروف مفرد و ذکر احسن اشکال آن

بیت

گنجینه گشای آن خزینه سرباز کندز گنج سینه

ع

و چنین گوید که حُسن کتابت و جَوَدت خط از دو جهت است: یکی از جهت اوضاع و یکی از جهت اشکال.

اما آنچه تعلق به اشکال خط دارد محتاج است به تصحیح پنج چیز که در جوهر خط حکم حواس خمس دارد و آن: توفیه است و اتمام و اکمال و اشباع و ارسال، تا به وصف

این خط شب مثال که بر خور نوشته اند

یارب چه دلفریب و چه در خور نوشته اند [۱۷۱ الف]

۱. اصل: پنجم

موصوف گردد.

و اما آنچه تعلق به اوضاع خط دارد محتاج به تصحیح چهار چیز است که به حقیقت این چهار در بینة خط به منزله طبایع اربع است و آن: توصیف است و تألیف و تسطیر و تفصیل. و شرح این مذکور و بیان این مزبور برین وجه است که در حلیة عبارت جلوه می نماید.

اما توفیه

عبارت از آن است که خط هر حرفی استیفا نمایند از خطوطی که ترکیب آن خطوط مقوس و منتصب و منحنی و منسطح باشد.

و اما اتمام

آن است که اعطا کنند هر خطی را قسط او از مقداری که واجب است که آن خط بر آن مقدار باشد از طول و قصر و صغر و کبر.

اما اکمال

[۱۷۱ ب] آن است که توفیه کنند هر خطی خط او را از هیأتی که سر او است که آن خط به همان هیأت باشد از انتصاب و تسطیح و انکباب و استلقاء تقه ...

و اما اشباع

آن است که هر خطی را خط او توفیه نمایند از صدر قلم به یک بار به وجهی که

۱. اصل: میبای (۹)

بعضی از اجزای آن خط ادق و بعضی اغلظ از بعضی نباشد.

و اما ارسال

آن است که کاتب دست خود را فرو گذارد در اشکال خط حین جریان قلم به سرعت بی حبسی که مفسد آن حرف باشد و توقفی که مُرُعش وی گردد.

و اما توصیف

وصل کردن هر حرفی متصل است به حرف دیگر.

اما تألیف

جمع کردن هر حرفی غیر متصل است [۱۷۲ الفج] به سوی حرفی دیگر.

و اما تفصیل

مواقع مدّات مستحسنة است میانه حروف متصله.

و اما تسطیر

اضافه کلمه ای است به سوی کلمه دیگر تا سطری شود.

و هر خطاط که به رعایت این نکات ماهر گردد پایه قدر هنرش به درجات کاملان این صنعت ترقی نماید، و سبب بقای ذکر او گردد و لایق این مرتبه شود که:

بیت

تویی آن جوهر پاکیزه که در عالم قدس ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک

جعلنا الله تعالى من المذكورين بالخير مصوناً من الضير انه رؤوف رحيم جواد كريم.

باب هفتم^۱

در بیان ابتدآت حروف و انتہآت آن

بیت [۱۷۲ ب]

طغراکش این مثال مشهور بر شقّه چنین نوشت منشور

ع

که ابتدای حروف سه نوع است: ابتدا به نقطه، یا به شظیّه یا به ملحقه.

اما ابتدا به نقطه در ده حرف می باشد: «الف» و «با» و «دال» و «را» و «سین» و «طا» و «لام» و «نون» و «ها» و «لام الف».

و ابتدا به شظیّه در پنج حرف است: «صاد» و «عین» و «حا» و «کاف» و «یا».

و ابتدا به ملحقه در چهار حرف است: «فا» و «قاف» و «واو» و «میم».

و انتہآت آن نیز بر سه نوع است: یا انتہا به نقطه، یا به شظیّه، یا به ارسال.

اما انتہا به نقطه در شش حرف می باشد: «با» و «دال» و «کاف» و «طا» و «فا» و

«لام».

و انتہا به شظیّه در یک حرف است و آن «الف» است.

۱. اصل: ششم

و انتهایه ارسال در یازده حرف است [۱۷۳ الف]: «جیم» و «را» و «سین» و «صاد» و «عین» و «فا» و «میم» و «نون» و «ها» و «یا».

و بر هوشمند صاحب خبرت واجب است که در ابتدا و انتهای هر امر از تعقل قضیه «منه بدأ و الیه یعود» ذاهل نگردد، تا اوایل و خواتیم امورش - ان شاء الله - مقارن خیر و صلاح و فیروزی و فلاح باشد؛ و ما التوفیق الا بالله العلی العظیم.

باب هشتم^۱

در بیان نکته‌ای چند ازین علم شریف که شفاهاً از حضرت
استاد خود شنیده و بعضی اساتذہ دیگر - نور اللہ قبور ہم - که
شرف صحبت ایشان دریافته ،
و ترجمہ لغتی چند که در علم خط مستعمل است ،
مبتنی بر دو فصل است :

۴

فصل [۱۷۳ ب] اول

در ذکر صور مسموع از آن اساتذہ - رحمہم اللہ - و سوانح خاطر خود

غواص بحار معانی از جهت جواهر حروف در مقام گوهر فشانی گردن و گوش
استماع کاتب صاحب هوش را از لالی این نکات لطایف برکات چنین زیور می بخشد
که :

را که به قد انسان و قامت قیامت خرام جانان تشبیه نموده اند در وجه شبه طره اش

۱. اصل: هفتم

گفته اند که مانند نیش فصّاد باید، و از تأمل تیزی آن نشتر تذکر این رباعی غریب نیست
که :

رباعیه

فصّاد، خدا را چورگ یار زنی ز نهار بس آهسته و هشیار زنی
زخم دل من به تازگی کار کند هر نیش که بر ساعد دلدار زنی [۱۷۴ الف]

و شمره اش شبیه دم مار، و بیان این رباعی دیگر که معمائی است به اسم «علی»
درین مبحث هم بعید نیست، بلکه قریب المناسبت است، و الرباعی هده :

علی

بر گردن مار رو تو چوبی بفشار تا باز کند دهان خود را آن مار
دُم حلقه کند سوی سر آرد ناچار نام بت من از آن میان بیرون آر

و دلیل بر آنکه مجموع بدین «الف» مجموعه هفت نقطه است، با تشبیه او به قامت
انسانی آنکه قدر انسانی به طول قدم خودش اگر بپیمایند همانا زیادت از هفت قدم
نخواهد^۱ بود پس بنا برین «الف» را گفته اند که باید که هفت نقطه باشد.

و «د»

باید که اگر خطی از اول او به آخر او کشند مثالی باشد مستجمع دو زاویه حاده
[۱۷۴ ب] و یک زاویه منفرجه.

۱. اصل: بخواد

و «د» مرفوع چنان باشد که اگر دو طرف سر و او به او پیوند و او تمام الوصول باشد.

و «ر»

مضمرب چنان می باید که اگر خطی از سر او تا به زیر دامن بکشند سر صادی حاصل گردد.

و «ط»

باید که چنان مکتوب گردد که اگر از طره الفش خطی بکشند به مدّه طرف یمین او منتهی شود، و از طرف دیگر الفش هم چنین اگر خطی بکشند و به مدّه آخر «طا» رسد از هر طرفی مثلثی حاد الزوایا حاصل شود، برین صورت «ط».

و در حرف «فا»

گفته اند که از سر آن باید که مشابه سر مرغی باشد که منقارش نباشد، و از بیاض آن صورت کنجدی معاین گردد [۱۷۵ الف]، و در تصویر آن سواد و بیاض انگیز چند لطیفه به خاطر می آید.

اول آنکه لفظ «کنجد» جامع دو صیغه امر است، صیغه اول «کن» از کان یکون، و صیغه ثانی «جد» از وجد یجد. و از مفهوم هر دو این معنی به ذهن متبادر می شود که «باش بیاب»، یعنی «اگر بباشی بیابی»، و در عرف کلمات از «کنجد» این معنی استفاده می توان کرد که جهد کن. چه اکثر مردم عراق از لفظ «جد» که گویند مطلوب ایشان سعی و جهد باشد، و فی الواقع اگر جهدی نمایند که حاصلش مضمون آن بیت باشد

که :

بیت

جهدی بنمایند و حضوری به کف آرند تا بو که بدانند بدایات و نهایات

جهدی مرغوب و سعی محبوب باشد.

و صیغه دوم [۱۷۵ب] به معنی دیگر مستعمل است چنانچه در کلمات حقایق
غایات حضرت علیؑ - وصی علی المصطفی و علیه الصلوة و السلام - وارد است
«جد بما تجد»، و ترجمه اش به نظم کرده اند که :

بیت

آنچه داری ز اندک و بسیار صرف کن بهر دشمنان مگذار

و اگر کسی را چشم حقایق بین و گوش حقیقت شنو باشد از اوراق اشجار تا کاه
در دیوار، و از کهگل فخار تا مزایای انوار به بیان اسرار در لیل و نهار گویا اند؛
«والحمد لله العليم الغفار، اللهم ارنا الحق حقا، و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا، و
ارزقنا اجتنابه بحق محمد المختار و آله الابرار و صحبه الاخيار».

و در همین حرف «فا» گفته اند [۱۷۶ الف] که بیاض میان سر و گردن او مشابهِ
شکل سر مار می باید، و درین صورت از روی معنی سخن آن محقق را و جنبهی دقیق
است که :

بیت

در بزم یار باده ناخوشگوار نیست از وهم در گذر که برین گنج مار نیست

و وجه مذکور برابر باب بصیرت مخفی نباشد.

و آنچه در ترکیب «من» مثلث و مضمربه خاطر می آید آن است که حدّ اصول او با

آنکه

مصرع^۱

خمی و پیچشی هست درو

از تیزی شمرة «ن» تا خط زیر سر «میم» باید که از خط اول و دوم «کاف مسطح»

زیادت نباشد، و از صورت این «من» این بیت به خاطر می آید:

بیت

من که سر در نیاورم به دو کون گردنم زیر بار منت اوست

و اگر درین مقام ذهن به تأمل تفسیر آیه کریمه [۱۷۶ ب] «أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» انتقال یابد هر آینه به غایت مراتب انسانی و نهایت کمال او توفیق اقتباس انوار معارف و حقایق به حسب قابلیت خود حاصل کند، و از نسخه وجود خویش نقش «من عرف نفسه فقد عرف ربه» برخواند، «فتوبی لمن كان من اهل العرفان والیقین اللهم اجعلنا من زمرة المحققین برحمتک یا ارحم الراحمین».

و در هلال صاحب جمال «نون» بعضی گفته اند که تمامی اصول درو، آن است که

دو صورت «با» از و به حصول پیوندد، و همانا بر مکاشفان اسرار حروف درین مبحث

۱. اصل: ع

[۱۷۷ الف] سر آیه کریمه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» پوشیده نماند و استخراج این معنی بلند من وجه به توسط دلالت حروف بر الفاظ می تواند بود «والحرّ یکفیه الاشارة».

و در صورت مهر وی «مه» یعنی «میم مرفوع» و «های مضمّر» گفته اند که بیاض «میم» مشابه دانه «به» باید تا از او صاف^۱ کمال به که خورشید منقبتش به و صف

بیت

پیر پشمینه پوش خوش [منظر] همتش کرده خاک بر سر زر

از افق نظم تابان است هنگام استفاده بی رنگ و بوی نماند، و از لطایف آن اقتباس آبی نگردد و صورت مستنیرش در خور این مدح منیر باشد که :

بیت

ای ماه دلفروز که با جان مقابلی^۲ القلب منزل لک فی القلب منزل (۱۸۱-۱۸۰)

و در صورت «ها» اذنه الفرسی گفته اند که خطوط مدور زیر آن «ها» باید که دو سر «رای مضمّر» حاصل شود، چنانکه اصل طرف زیر او از دو سر «رای مضمّر» منش بسته باشد، برین منوال «رر».

و در حلیه لام الف (لا) گفته اند که باید از بیاض چشم او مثلثی منظور نظر بصارت گردد، و از تمام سطحی که محل تمکن او شده مربعی متساوی الاضلاع

۱. اصل: اصاف

۲. اصل: مقابل

حاصل آید مستجمع چهار «الف» که هر الفی از آن به هزار وجه زیبائی و رعنائی کشیده
سزاوار این وصف باشد که :

بیت

در چمن قدس مقدس ثمر هر الف اوست نهالی دگر

و در ساغر صفا بخش «می» یعنی «میم مثلث» و «یای [الف] مفرد» که
متناول قدح فرحش زنگ غموم و زنگار هموم از آینه دل برین وجه می زداید که :

بیت

می در کاسه چشم است سباقی زابنا میزد
که مستی می کند با عقل و می بخشد خماری خوش

این نکته ملحوظ است که دقت نظر در اصولش آنکه خط سیوم «میم» از سر
«یا» باشد به کیفیتی که اگر خط اول و دوم سر «میم» بردارند و تیزی سر «یا» بسازند
«یایی» تمام الاصول باشد.

و در کلمات تامات «بسم الله الرحمن الرحيم» که :

مصرع^۱

هست کلید در گنج حکیم

به بیان محاسن و جوه در اصول آن توسل نموده، از آن جمله در لفظ «بسم» گفته اند که هر گاه سر «میم» از آن بردارند باید که مفید کلمه بشیر [۱۷۸ ب] باشد تا ناظر از حیثیت انتقال ذهن بر وفق حدیث «من صلی علی و احدی صلی الله علیه و آله» بعد از اقامت صلوات زاکیات به تذکر این نعمت موفق گردد که:

شعر

بشیر نذیر هاشمی مکرم عطوف رؤوف من یسمی باحمد

و لفظ «الله» را گفته اند که در محقق مربع نویسنده، و در ثلث مدور. و بعضی گفته اند که ثلث «لام» اول درازتر می باید، و «لام» ثانی از آن کوتاهتر، و «الفی» که به آن متصل است از هر دو کوتاهتر، تا اگر بالای هر سه خط خطی کشیده شود صورت فتحی نصب یافته باشد.

و از آن «الف» که «های» مضمّر از آن می گیرند و «لام» ثانی باید که سر «عینی» صادی محاذی نظر طالبان [۱۷۹ الف] تمامی اصول آید، برین مثال «الله» و این «های» مضمّر باید که از سر «یایی» مفرد زیادت نباشد.

و آن چه در اسماء حسنی «الرحمن الرحیم» مذکور شد آن است که در نوشتن «الرحمن» باید که اول «ح» مثلث و «نون» مضمّر بنویسند، چنانکه «میم» و «نون» مضمّر می نویسند، و بعد از آن از برابر سر «ح» «میم» بسازند و «الرحیم» را که به «ح» ای غنچه [ای] می نویسند باید که چنان نویسند که از سر «ح» ای غنچه «الرحیم» تا «های» «الله» اگر خطی بکشند بعینه به شکل یک سر «ح» باشد، که اگر دایره ای به آن پیوندد از اصول خارج نشود. و اگر هر دو سر «ح» ای «رحمن» و «رحیم» نیز یک سر

«حا» تصور کنند سهام قصد کاتب [۱۷۹ ب] و ناظر به هدف مقصود باز خورد.
 و از ترکیب اسم همایون رسم «محمد» برین منوال که مرقوم گشت باید که «میم»
 و «نونی» حاصل شود، و از آن «من» توجه انتقال ذهنی و خیالات روحانی آنچه منظر
 نظر مستنشقان هوای عرفان و وجدان می شود تأمل در معانی حدیث «من رآنی فقد
 رأى الحق» است، و سخن درین موقف مقدس نظر بر اسرار کریمه «وَلَوْ أَنَّ مَآفِ
 الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» زیادت
 از آن است که این رساله احتمال بیان بعضی از آن اسرار تواند نمود. کمال اولیا و
 محققان را محقق است که کماهی معرفت نبی ابطحی [۱۸۰ الف] - علیه و آله صلوات
 الله و سلامه - در غایت غرابت و نهایت اشکال است، پس بر وفق فرموده:

بیت

ما ان مدحت محمداً بمقالتي لكن مدحت مقالتي بمحمد

خاتمه آن باب را به ذکر این ابیات که مشتمل بر بیان بعضی از نعوت ذات و صفات
 آن حضرت است موشح گردانید:

النعته

شمسه نه مسند هفت اختران	ختم رسل خاتم پیغمبران
احمد مرسل که خرد خاک اوست	هر دو جهان بسته فتراک اوست
تازه ترین سنبل صحرای ناز	خاص ترین گوهر دریای راز
ای تن تو پاکتر از جان پاک	روح تو پرورده روحی فداک

نقطه که خانه رحمت تویی	خانه پر نقطه رحمت تویی [۱۸۰ب]
ای شب گیسوی تو روز نجات	آتش سودای تو آب حیات
عقل شده شیفته روی تو	سلسله شیفتگان موی تو
سایه نداری تو که نور مهی	بلکه تو خود سایه نور الهی
خاک ذلیلان شده گلشن به تو	چشم عزیزان شده روشن به تو
خط فلک خطه میدان تست	گوی زمین در خم چو گان تست
چار علم رکن مسلمانیت	پنج دعا نوبت سلطانیت
هر چه ز بیگانه و خیل تواند	جمله درین خانه طفیل تواند
اول بیت ارچه به نام تو بست	حکم تو چون قافیه آخر نشست
مهر شد ^۱ این نامه به عنوان تو	ختم شد این خطبه به دوران تو

فصل دوم

در ترجمه لغتی چند که در علم خط مستعمل است

بر ماهران صنعت شریفه خطّ - ابد الله معالیهم - پوشیده [۱۸۱ الف] نماند که هر چند نزد بعضی شاید که ترجمه لغات مذکوره از قبیل زواید نماید اما مبنی بر آنکه تا بعضی از عوام کتاب که از حلیه ادب عاریند و به مطالعه این رساله فایز گردند استفاده از معانی لغات مذکوره بریشان آسان باشد، آنچه ضروری بود ترجمه کرده شد؛ و من الله الاعانة والتوفيق واللغات هذه:

۱. اصل: شده

الفتح : گشادن

النحت : تراشیدن

الشق : شکافتن

البری : تراشیدن قلم

القط : بریدن هر چه به عرض آن

جلفة القلم : میدان قلم

الصلب : سخت

الرخو : سست

التوسط : میانه گرفتن

المحرف : کناره کرده شده، و فی الصحاح : حرف کل شیء طرفه و شفیره

الشظیة : تیزی قلم و تیزی هر چیز که مشابھتی [۱/۱ ب] با آن داشته باشد

الملحقة : چسبیده شده، و فی الصحاح : الملحقة الدعی الملصق

التشمیر : برداشتن دامن

الارسال : فرو گذاشتن

الاستلقاء : به پشت باز خسیدن

الانکباب : میل کردن و به روی در افتادن

الانسطاح و التسطیح : مسطح شدن و مسطح گردانیدن، و فی الصحاح : انسطح

الرجل . امتد علی قفاه و لم يتحرك و هو خلاف التسنیم .

الانتصاب : بلند گردانیدن چیزها

التقعر : فرو بردن

التقویس : دو تا گردانیدن، و فی الصحاح هو من الانحناء

الصعود^۱: به بالا رفتن

النزول: فرو آمدن

كراس: جمع الكرسي وهو بالفارسية صندلی^۲

۱. اصل: السعود

۲. اصل: سندلی

خاتمه

در بیان صورتی چند از الفاظ و کلمات
که به رسم الخط می باید نوشت

بر مستفیدان علم و عمل خط - وقاهم الله تعالى عن الخطاء و الغلط - پوشیده نیست و
نماند که چون مؤلف این رساله التزام آن کرده [۱۸۲ الف] که در بیان آنچه تعلق
به اقسام کتابت دارد جلیلاً او حقیراً فرو گذاشتی واقع نگردد، ان شاء الله،

نظم

ز هر چیزی که خط را هست در کار فرو نگذارد از آسان و دشوار
تمامی صورت آن وانماید به منوالی که کاتب را خوش آید

هر آینه ارتکاب تبیین چیزی چند که اساتذۀ این فن در رسایل خود از بیان آن
انحراف نموده اند می نماید.

از آن جمله آنچه دانستن و ضبط کردن آن مهم است به تخصیص از جهت کتابت مصاحف و احادیث، ضبط قاعده‌ای چند است که کتاب رفیع الجناب که سابقان مضممار این صنعت بوده اند آن طریق از روی مناسبات علمی اختیار فرموده اند، و با قواعد [۱۸۲ ب] صرفی و نحوی به میزان تصرفات بدیع عقلی معانی آن بیان وزن کرده و به تنقیح و تبیین غث و سمین آن موفق گشته؛ شکر الله مساعیهم.

و شیخ جمال الدین ابو عمرو و عثمان بن [عمر] ابی [بکر] بن یونس الدونی ثم المصری الفقیه المالکی المعروف بابن الحاجب در آخر کتاب شافیه به مصقل بیان آن قواعد زنگ ریب و شک از مرآت خواطر اذکیای این صنعت زدوده، و آینه وار در نظر مشتغلان این قسم شریف جلو داده، و صورت مذکور مبتنی بر دو فصل است.

فصل اول

در بیان اختلاف بعضی از صورت خط

بدان که وجود اشیاء بر چهار نوع است:

اول وجود [۱۸۳ الف] خارجی.

دوم وجود ذهنی.

سیوم وجود لفظی که دال است بر وجود ذهنی و خارجی.

چهارم وجود کتبی که دلالت می کند بر وجود لفظی.

و چون وجود لفظی و کتبی مختلف می شوند به اختلاف امم همچنان که لغت

عربی و فارسی و خط عربی و هندی، و عمده مسأله مباحث عنه خط عربی است، و او

از جمیع وجوه موافق لفظ نیست، بلکه گاه هست که حرفی در لفظ ثابت است و در کتابت محذوف، چنانکه از الفاظ کریمه «ذَلِكَ مِمَّا أُوحِيَ إِلَيْكَ» مستفاد می شود. یا بالعکس چنانکه آخر این بیت دال است بر معنی مقصود بلکه بر هر دو صورت دلالت می نماید که:

بیت [۱۸۳ ب]

بُشْرَتِ آمَالِي بِمَلِكِ هُوَ الْوَرِي وَ دَارِ هِي الدُّنْيَا وَ يَوْمِ هُوَ الدَّهْر

و گاه می باشد که حرفی را به حرفی دیگر بدل می کنند مانند «صلوة» که در لفظ به «الف» است و در کتابت به «واو»، و «حُبْلَى» که ملفوظ به «الف» است و مکتوب به «یا».

پس احتیاج افتاد به بیان صور مختلف فیه آنچه از نوک قلم کاتب تنزل می نماید بروجهی مرغوب معقول و نهجی معلوم مدلول مکتوب گردد.

و بعد از ادراک این مقدمه بیاید دانست که اسمای حروف که در مصاحف واقع می شود اگر چنانکه نام چیزی دیگر غیر از مسمای حروف نساخته باشند، قیاس آن است که به صورت حروف مسمی نویسنده، برین مثال که لفظ «یس» بر آن دلالت می کند [۱۸۴ الف].

و اگر چنانکه همین «یا» و «سین» را نام چیزی دیگر نساخته باشند به صورت اسمای او باید نوشت همچین که «یاسین».

و اصل در تمام کلمات آن است که به صورت لفظ آن کلمه نوشته شود، به آن منوال که وقف برو می کنند، و این قاعده ای است معتبره در طریق کتابت، و برین تقدیر مانند «روق زیداً» در آخر ایشان «ها» بی زیادت کند، و برین منوال نویسنده که: «ره و قه

زیداً». زیرا که هر گاه که وقف بریشان می کند «ها» را در آخر ایشان زیادت می کنند، و این را «ها»ی سکت می خوانند.

و اگر چنانکه «ما»ی استفهامیه مضاف الیه واقع شود، مانند «م انت» و «م جئت» [۱۸۴ ب] نویسند زیرا که «ما»ی استفهامی هر گاه که مضاف الیه واقع شد «الف» ازو حذف می کنند، و چون وقف برو می کنند بعد از حذف «الف» «ها»یی زیادت می کنند، و بر این صورت می نویسند که «مه انت و مه جئت» و اگر «ما»ی استفهامیه مجرور به حرف جرّ واقع شود مانند: «حتّام» و «الام» و «علام»، با وجود آنکه «الف» از صور مذکوره حذف کرده اند به «ها» نویسند زیرا که عند الوقف به واسطه شدت اتصال ایشان به حرف جرّ الحاق «ها» سکت بریشان لازم نیست، و هر گاه که حروف مذکوره با «ها»ی استفهامی در نظم واقع می شوند حینئذ عدول از «ها»ی سکت ضرورت است چنانکه شیخ [الف ۱۸۵] العارفين مصلح الدین سعدی را در ترجیع واقع شده:

گل را مبرید پیش من نام	با حسن وجود آن گل اندام
انگشت نمای خلق بودم	مانند هلال از آن مه تام
بر ما همه عیبها بگفتند	یا قوم الی متی و حتّام

و از برای ...^۱ استفهام است که حروف جارّه مذکوره به «الف» نویسند، با وجود آنکه حق ایشان آن بود که به «یا» نوشتندی همچنانکه بعد ازین معلوم خواهد شد، و همچنین به واسطه شدت اتصال است که «مّم و عمّ» به غیر «نون» می نویسند. و اگر چنانکه قصدی به سوی الحاق «ها» کنند در حالت وصل «ها» را باید

۱. اصل: در این جا دو سه کلمه در عکس نیامده است.

نوشت، زیرا که درین حین که قصد سوی الحاق [۱۸۵ ب] «ها» کرده اند اعتبار استقلال «ما»ی استفهامی نموده اند، پس لابد باشد از آنکه «ها» را بنویسند و اعاده «یا» در «حتی» و «الی» و «علی» و اعاده «نون» در «عم» و «مم» جایز است
 «و انا زید» را به «الف» نویسند زیرا که وقف بروی به «الف» می کنند، چنانکه قول شاعر است که:

شعر

انا سيف العشيرة فاعرفوني حميداً قد تدرّيت السنما

«ولكنّا هو الله» نیز به «الف» نویسند در قرائت آن کس که به «الف» نمی خواند.
 و تاء تانیث در مانند «رحمة و قمحة» به «ها» نویسند نزد آن کس که به «ها» وقف می کند، و نزد آن کس که به «تا» وقف می کند: «رحمت» و «قمحت» به «تا» باید نوشت. و «انت» و «بنت» و باب [۱۸۶ الف] «قائمات»^۱ و باب «قامت» به «تا» نویسند، زیرا که وقف بریشان به «تا» است.
 و اسم منصوب منون را مانند «رأيت زیداً» به «الف» نویسند، زیرا که وقف بروی به «الف» است، و غیر منون منصوب خواه مرفوع باشد و خواه مجرور به حذف «الف» نویسند مانند: «جاءنی زید» و «مررت بزید» زیرا که وقف بریشان به حذف «الف» است.

و «اذا» را به «الف» نویسند نزد اکثرین از برای آنکه وقف بروی به «الف» است.
 و مفرد مذکر مخاطب مؤکد به «نون» خفیفه نزد اکثرین، به «الف» نویسند، مانند «اضرباً» و قیاس در جمع مذکر مخاطب مؤکد به «نون خفیفه» مانند: «اضربن» آن بود

۱. اصل: قایمات

که به «واو» و «الف» نوشتندی، و قیاس [۱۸۶ ب] واحده مخاطبه مانند «اضربین» ما قبل مضموم یا مکسور کنند، حرف محذوف از برای «نون تأکید» مثل «واو» و «یا» در «اضربوا» و «اضربی» و «واو» و «نون» در «هل تضربون» و «یا» و «نون» در «هل تضربین» اعادت باید نمود. لکن بر لفظ ایشان کتابت کرده می شود تا این اصل که «نون تأکید» حذف کرده می شود عند الوقف و رد آن چیزی که از برای او محذوف بود کرده می شود متبیین گردد.

و گاه هست که واحد مخاطب همچون «اضربین» را به «نون» می نویسند و باب «قاض» در حالت رفع و جرّ به غیر «یا» نویسند، و باب «القاضی» به «یا» نویسند. و حرف جرّ مانند «بزید» و «لزید» [۱۸۷ الف] متصل به مجرور باید نوشت، زیرا که وقف بر و نمی کنند. و ضمائر مانند «منک» و «منکم» و «ضربکم» متصل به ما قبل باید نوشت، زیرا که ابتدا به این ضمائر نمی کنند.

فصل دوم

در بیان حروفی را که صور مخصوصه نباشد و صورتی از حرفی دیگر از جهت او استعاره نمایند و در بیان چیزی چند که مخالف قاعده مذکوره است

و این فصل منقسم به چهار قسم است.

قسم اول در بیان مهموز

بدان - ایدک الله تعالی بنشر الفضائل و الکمالات - که همزه یا در اول کلمه واقع است
یا در وسط یا در آخر.

اگر در اول واقع باشد به صورت «الف» باید نوشت مانند

بیت

الایا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها [۱۸۷ب]

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

وبیت

آه من العشق و حالاته احرق قلبی بحراراته

و اگر در وسط کلمه باشد و ساکن باشد به حرفی نویسند که مجانس حرکت ماقبل او
باشد مانند «یاکل» و «یؤمن» و «بیس»، و اگر متحرک باشد و قبل از او ساکن باشد
به حرفی نویسند که مجانس حرکت همزه باشد مانند «یسأل» و «یلوّم» و «یسثم»، و اگر
متحرک باشد و قبل از او متحرک باشد،

بیت

به وجهی نویسند کآسان بود نه طبع از نوشتن هراسان بود

مانند شعر:

كان ياقوتة و الخمر لؤلؤة من كفّ جارية ممشوقة القد

و ازین جهت است که مثل «مؤجل» به «واو» نویسند، و «فیئه» [۱۸۸ الف] به «یا» نویسند زیرا که تخفیف در آن است، و مانند «سأل» و «لؤم» و «بئیس» و «من مقرئک» و «رؤف» به حذف حرکت همزه نویسند، همچنان که مقتضای بین بین مشهور است، و بین بین مشهور آن است که میانه همزه و حرف حرکت او طریقی در قرائت اختیار نمایند، و دانستن آن کاتب را مهم نیست. و در مانند «سئل» و «یقرئک» دو قول است. قولی آن است که به حرف حرکت همزه بنویسند، و قولی دیگر آنکه به حرف حرکت ماقبل همزه.

و اگر همزه در آخر کلمه واقع باشد و ماقبل او ساکن باشد همزه را حذف کنند، مانند «خب»، «خباً»، «خب». و «الف» «خباً» که محذوف نشده، نه از برای صورت [۱۸۸ ب] همزه است بلکه «الف» موقوف علیهاست.

و اگر در آخر باشد و ماقبل او متحرک به حرکت ماقبل او نویسند، خواه همزه ساکن باشد و خواه متحرک، مانند «قرأ» و «یقرئ» و «ردؤ» و «لم یقرؤ» و «لم یقرئ» و «لم یردؤ» و همزه که در آخر باشد و مثل ضمیر به او متصل باشد یا «تا»ی تأنیث حکم آن همزه است که در وسط واقع باشد، مانند «خزؤک» و «خزئک» و «خزئک»، و مانند «رداؤک» و «ردائک» و «ردائک» و مانند «یقرؤه» و «یقرئک» الا مثل «مقرؤة» و «بریة» که به حذف همزه نویسند از برای ادغام.

و همزه ای که در اول واقع باشد و چیزی به او متصل [۱۸۹ الف] شود به صورتی نویسند که هیچ به او متصل نبود، مانند «باحد» و «لاحد» مگر در «لئلاً» که به «یا» نویسند.

و هر همزه که بعد از وی حرف مدّی باشد که مانند صورت همزه باشد، آن حرف مدّ را حذف باید کرد مانند «خطاً» در نصب و «مستهزؤن» بالواو و «مستهزئین» بالياء، و گاه هست که در مستهزئین «یا» می نویسند، به خلاف «قرأاً» و «تقرآن» که به «الفین» می نویسند از برای دفع التباس به واحد مذکر و جمع مؤنث، و مانند «مستهزئین» در مثنی نیز که حذف نمی کنند دفعاً لالتباس، و به خلاف مهموز الاخری که اضافتش به «یا»ی متکلم کرده [۱۸۹ ب] باشند مانند «ردائی» که حذف «یا» نمی کنند، و به خلاف مهموز الاخری که «یا»ی نسبت در آخر او زاید کنند، مانند «حبائی» که «یا»ی اول حذف نمی کنند، و به خلاف واحده مخاطبه مجزوم مانند «لم یقری» که «یا» حذف نمی کنند؛ واللّه اعلم.

قسم دوم در بیان صور حروف و شبه حروف

بدان که حروف و شبه حروفی که در ایشان معنی شرط و استفهام باشد وصل باید کرد به «ماء حرفیه» مانند «انما» و «اینما» و «کلما» به خلاف «ماء اسمیه» مانند «ان ما» و «این ما عندی»، و «کل ما عندی حسن» و همچنین نیز در «من ما» و «عن ما» حکم «ما» حکم «ما»ی مذکور دارد در اسمیه و حرفیه [۱۹۰ الف].

و گاه هست که تفرقه در «ما» اسمی و حرفی نمی کنند و در هر دو به اتصال می نویسند. و «متی» را به «ماء حرفی» متصل سازند، و چنین نویسند که:

مصرع

متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و اهلها

از برای قَلَّت استعمال وی.

و «ان» ناصبه را وصل کنند به «الا» مانند «لئلا» به خلاف «ان» مُخَفَّفه مانند «علمت أن لا تقوم».

و «ان» شرطیه را وصل به «الا» یا «ما» باید کرد، مانند «الآن تفعلوا» و «اما تخافن» و حذف نون از جمیع آن درین صور می باید کرد.

و «حینئذ» و «یومئذ» را در مذهب آن کسی که مبنی می دارد موصول نویسند از برای شدت اتصال ظرف به او. و ازین [ب ۱۹۰] جهت است که همزه را به «یا» می نویسند زیرا که به شدت اتصال گوئیا در وسط کلمه واقع است.

و «لام» تعریف را متصل به مدخول خود باید نوشت مانند «الرجل» ؛ و الله اعلم.

قسم سیؤم در بیان محل حروف زایده

بدان که بعد از «واو» جمع که در طرف واقع در فعل «الفی» زاید کنند، مانند «كُلُوا و اشربوا و لا تُسرفوا» تا فرق باشد میانه «واو جمع» و «واو عطف». پس در «ضربواهم» اگر لفظ «هم» تأکید باشد «الف» بنویسند بر صورت مسطور، و اگر مفعول باشد به غیر «الف» بنویسند بدین صورت «ضربوهم»، و بعضی در مثل «شاربوا الماء» «الف» می نویسند، و بعضی [الف ۱۹۱] در جمیع، اسقاط «الف» می کنند و در «مائة» و «مأتین» الفی زاید کنند.

و در «عمرو» از برای فرق میانه او و «عمر» «واوی» زاید کنند حاله الرفع و الجر، و در حالت نصب در «عمرو» «واو» زاید نمی کنند زیرا که حینئذ فرق به «الف» است.

و در «اولثک» «واو» ی زاید کنند تا به آن از «الیک» ممتاز گردد. و در «اولا» «واو» ی زاید می کنند تا ملتبس به «الآ» نشود.

قسم چهارم در بیان آنکه از چه محل حرفی نقصان باید کرد

کلمات مشدده را به یک حرف واحد نویسنده مانند «شَدَّ» و «ثَبَّتَّ» را حمل بر یک کلمه کرده اند از برای شدت اتصال فاعل به فعل، و اجتماع مثلین به خلاف «وعدت» [۱۹۱ ب] از برای عدم مثلین. و به خلاف «اجبهه» از برای آنکه اتصال مفعول نه به مثابه اتصال فعل است، و به خلاف لام تعریف مطلقاً خواه مدغم فیهِ «لام» باشد یا نه، مانند «اللحم» و «الرجل». زیرا که دو کلمه اند و دفع التباس به چیزی که همزه استفهام داخل او شده مانند «الحم» و «ارجل» به خلاف «الذی» و «التی» و «الذین» از برای آنکه «لام» در ایشان کالجزء است. و مانند «الذین» در تشبیه در حالت نصبی و جری به «لامین» نویسنده تا فرق میانه تشبیه و جمع ظاهر شود و «اللتین» محمول است بروی و همچنین «الاوؤن» و اخوات وی محمول اند بر «اللاء» که [۱۹۲ الف] اگر به «یا» نویسنده ملتبس شود به «الآ»، و مانند «عم» و «مم» و «اما» و «الا» به خلاف قیاسند زیرا که قیاس آن بود که به حرفین نوشتندی.

و در «بسم الله الرحمن الرحيم» «الف» «باسم» نقصان می کنند از برای کثرت استعمال به خلاف «باسم الله» و «باسم ربک» که به «الف» مکتوب می گردد. و همچنین نیز نقصان می کنند «الف» از «الله» و از «الرحمن» خواه که «بسمله» واقع باشد و خواه در غیر آن لکثرتهما فی الکلام.

و الف را در مثل «للرجل» و «للدار» نقصان می کنند تا ملتبس به «لاء نافیه» نشود

به خلاف «بالرجل» و هر چه در اول وی «لام» باشد هر گاه که «لامی» به او متصل شود [۱۹۲ ب] «الف و لامی» از او نقصان کنند مانند «لِلْحَم» و «لِلْبَن» از برای کراهت اجتماع سه «لام».

و نقصان نکرده اند همزه و وصل در استفهام مانند «من ابتک بار»^۱ و «اصطفی البنات» از برای کراهت اجتماع الفین.

و در مانند «الرجل» دو امر جایز است: یکی حذف «الف» چنانکه گذشت، و دوم اثبات و در «ابن» بین الکلمتین الف نقصان می کنند چون مرفوع دارند به و صفیت مانند «هذا زید ابن عمرو» به خلاف «زید ابن عمرو»، زیرا که در صورت اخیر خبر است و به خلاف مثنی و الف «هذا» و «هذه» و «هاذان» و «هؤلاء» نقصان می کنند از برای [۱۹۳ الف] کثرت استعمال به خلاف «هاتا» و «هاتی» لقلتهما.

و اگر چنانکه «کاف» به اسمای مذکوره متصل شود «الف» ایشان را اعاده می کنند مانند «هاذاک» [و] «هاذاک» و نقصان می کنند «الف» از «ذلک» و «اولئک» و از «الثلاث» و «الثلثین» از برای اختصار و کثرت استعمال ایشان.

و بسیاری «واو» «داؤد» حذف می کنند از برای کراهت اجتماع واوین. و بعضی «الف» عثمان و سلیمان و معاویه را هم نقصان می کنند از برای علمیت ایشان.

و «الف» از ابراهیم و اسماعیل و اسحاق از برای کثرت استعمال و علمیت در ایشان، و ظاهراً این نقصان موجب حسن [۱۹۳ ب] نمایش و جمال کلمات مذکوره است در کتابت، «والله سبحانه جميل يحب الجمال» و «الحمد لله المنعم المفضل». و در باب آنکه نقصان شیء گاه هست که موجب کمال و بهای آن شیء می گردد

۱. کذا در اصل، نامشخص.

حکایتی به خاطر آمده:

حکایت

آورده اند که سلطان محمود سبکتکین - انار الله برهانه و اعلی درجات العلیین مکانه - که ذکر مفاخر و مآثر او طراز خلعت معالی و مزایای سلاطین عدالت آیین است شبی در اثناء صحبت و سورت شراب هنگام آنکه سلطان عشق ایاز بر شهرستان و جود او تاختن آورده بود و دست تطاول به غارتگری عقل و هوش آن پادشاه دین پرور صاحب [۱۹۴ الف] راز دراز کرده، در خاطر سلطان گذشت که در او تصرفی نماید و دامن عصمت او را به گرد بی رسمی بیالاید، فی الحال جهت رفع این اندیشه امر فرمود تا زلف ایاز [را] که 'سلسله پای دل هزار عاشق جانباز و دام راه خود پرستان غماز بود، چنانکه شاعر گوید:

رباعیه

زنجیر سر زلف تو ای دردانه در پای دلم نه که شدم دیوانه
دیوانه به زنجیر کنندش عاقل زنجیر تو کرده است مرادیوانه
قطع کردند، و مقصود آنکه تا در نظر سلطان قبیح نماید و خود را از خدیعت شیطان هوس به آن بهانه صیانت فرماید.

مع الحدیث روز دیگر صباح که سلطان از خواب [۱۹۴ ب] مستی بیدار شد به خمار پشیمانی آن حرکت گرفتار آمده، چنان قهرناک گشت که هیچ کدام از خواص و مقربان را به تخصیص ملازمان که در آن مجلس حاضر بودند یارای آن نبود که برابر تخت سلطنت روند و سر خدمت فرو آرند. در آن اثناء رودکی شاعر جرأت نموده طنبور برداشت و آن گوشه، آوازه این صدا به پرده های گوش سلطان رسانید که:

رباعیه

گر عیب سر زلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است
جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن زلف ز پیراستن است

سلطان بعد از استماع آن قول به غایت فرحان و خندان شد، و معاشران [۱۹۵] الف [مجلس انس باز به رسم معهود جلوه گری آغاز کردند و بزم طرب بیاراستند و آن نقصان سبب کمال ایاز گشت و موجب تکمیل نفس سلطان؛ و الحمد لله الرؤوف المنان.

قسم پنجم در بدل حرفی از حرفی

ع

هر «الفی» که در رابع کلمه واقع باشد یا بیشتر خواه در اسم و خواه در فعل بدل کرده می شود آن «الف» را به «یا» همچون «معزی» و «اعزی»، مگر که ماقبل او «یا» باشد مانند «المحیا» و «احیا» که به «الف» نویسند، الا در «یحیی» علم که البته به «یا» نویسند. و اما «الف» ثالث را اگر چنانکه مقلوب از «یا» است،

مصرع^۱

مانند «فتی» به یا نویسند

و اگر مقلوب از «یا» نباشد به «الف» [۱۹۵ ب] نویسند مانند «عصا».

و بعضی هر «الفی» که در ثالث و مافوق ثالث واقع است به «الف» می نویسند زیرا که بر قیاس خود است، و بر تقدیری دیگر مطلقاً به «یا» نویسند زیرا که اصل او «یا» است.

و اگر چنانکه اسم مقصور منون باشد مختار آن است که به «یا» نویسند و این قیاس مبرّد است، و قیاس مازنی آن است که به «الف» نویسند و قیاس سیبویه آن است که منصوب به «الف» و ماسوای وی به «یا» نویسند.

و غیر «الف» را نیز گاه هست که بدل می کنند از برای ضرورت شعر، چنانکه از الفاظ درر نثار این ابیات که نسبت به محیط طبع کوثر خاصیت حضرت امام [۱۹۶ الف] المتقین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - یافته مستفاد می شود که :

شعر

ان المکارم اخلاق مطهرة	فالعقل اولها والدين ثانيها
والعلم ثالثها والحلم رابعها	والجود خامسها والعرف سادسها
والبر سابعها والصبر ثامنها	والشكر تاسعها واللين عاشرها
والنفس تعلم اني لا اصدقها	ولست ارشد الا حين اعصيتها
والعين تعلم في عيني محدثها	من كان من حزبها او من اعاديتها

و مانند قول شاعر که :

شعر

قدمر يومان وهذا الثالى وانت بالهجران لا تبالى

و شناخته می شود «واو» از «یا» به تشبیه مانند «...^۱» و «عصوان»، و به جمع مانند «...^۱» و «قنوات» [۱۹۶ ب] و به مره مانند «رمیه» و «غزوه»، و به نوع مانند «رمیه» و «غزوه» و به رد فعل سوی متکلم مانند «غزوت» و «رمیت» و به مضارع مانند «یرمی» و «یغزو» و به آنکه فاء الفعل «واو» باشد مانند «وعی»، زیرا که در کلام عرب کلمه ای که فاء الفعل و لام الفعل او «واو» باشد نیامده و به آنکه عین الفعل «واو» باشد مانند «شوی» که همچنین در کلام عرب کلمه ای که عین الفعل و لام الفعل آن کلمه هر دو «واو» باشد نیامده، و مانند «قوی» و «صوی» شاذ است. اگر چنانکه آن کلمه مقصوره حال مجهول باشد که اصلش «واوی» است یا «یائی» نظر باید کرد، اگر چنانکه اماله می کنند،

مصراع^۲ [۱۹۷ الف]

مانند «متی» به «یا» نویسند

و الا به «الف» باید نوشت مگر کلمه «لدی» که مجهول الحال غیر ممال است و به «یاء» می نویسند. و «کلا» گاه به «الف» می نویسند و گاه به «یا».

و اما حروف غیر از «بلی» و «الی» و «علی» و «حتی» به «یا» نمی نویسند.

والله اعلم و هو علیم باحسن الصّور و صلی الله علی اشرف رسله^۳ محمد
المصطفی خیر البشر، و علی آله و اصحابه الذین هم موصوفون^۴ بجمیل السیر و

۱. کلمه ناخوانا

۲. اصل: ع

۳. اصل: سله

۴. اصل: موصوفین

عظيم الاثر صلوة متواليه من الله الكريم الاكبر.

تمت الرسالة الموسومة بتحفة المحبين تبركاً بمفخر الافاضل و شيخ الخطاطين الذي
شرف بتوفيق الله تعالى و حسن تأييده بزيارة بيت الله الحرام و قبر النبي - عليه و آله
الصلوة والسلام - . [١٩٧ ب]

فهارس

آیات

احادیث و کلمات قصار

کلمات و عبارات و امثال

اشعار حافظ

اشعار فارسی

آیات منظومه‌ها (که چند بیت آنها آمده است)

مطالب

آیات عربی

مصراعهای عربی

تعریف حروف

القبایی حروف

کسان

جغرافیایی

کتابها

زبانها و خطوط آنها

واژه‌نامه

فهرست آیات

- اصلها ثابت و فرعها فی السماء-۶۳ (ابراہیم ۲۴/۱۴)
اعطی کل شیء خلقه ثم ھدی-۱۰۲ (طہ ۵۰/۲۰)
الأتفعلوه - ۲۸۴ (انفال ۷۳/۸)
الذی علّم بالقلم علّم الانسان ما لم یعلم-۳۹ (الفلق ۵/۹۶ و ۵)
اللہ لا الہ الا ھو الحی القيوم-۱۷۴ (البقرۃ ۲/۲۵۵ و آل عمران ۲/۳)
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم اللہ من فضلہ-۱۲۲ (النساء ۵۴/۴)
امّا تخافنّ - ۲۸۴ (انفال ۵۸/۸)
انّ اللہ و ملائکته یصلون علی النبی-۴۰ (الاحزاب ۵۶/۳۳)
انّ ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل - ۴۰ (المزمل ۲۰/۷۳)
انّ مع العسر یسرأ-۱۲۳ (الشرح ۶/۹۴)
انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملہا و اشفقنّ منہا و
حملہا الانسان انه کان ظلوماً جهولاً-۲۶۶ (الاحزاب ۷۲/۲۳)
انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون-۲۰۰ (یس ۸۲/۳۶)
انّی آنست ناراً-۱۸۱ (طہ ۱۰/۲۰)
او اثارۃ من علم-۵۵ (الاحقاف ۴/۴۶)
اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع-۲۲۵ (فاطر ۱/۳۵)
بسم اللہ الرحمن الرحیم-۸۰، ۲۶۸، ۲۸۵

- تجرى من تحتها الانهار- ۲۴۸ (آل عمران ۱۱۵/۳)
- ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم- ۱۹۴ (الجمعة ۴/۶۲)
- ذلك مما اوحى اليك- ۲۷۷ (الإسراء ۳۹/۱۷)
- رب لا تذر على الارض من الكافرين دياراً- ۶۱ (نوح ۲۶/۷۱)
- سقيهم ربهم شراباً طهوراً- ۲۲۳ (الانسان ۲۱/۷۶)
- صبغة الله- ۹۵ (البقرة ۱۳۸/۲)
- علم بالقلم- ۱۴۷ (العلق ۴/۹۶)
- فسيكفيهم الله- ۲۳۳ (البقرة ۱۳۷/۲)
- ففرّوا الى الله- ۱۹۲ (الذاريات ۵۰/۵۱)
- فكان قاب قوسين او ادنى- ۲۰۳ (النجم ۹/۵۳)
- فلما تجلّى ربه للجبل جعله دكاً و خرّ موسى صعقاً- ۲۰۴ (الاعراف ۱۴۳/۷)
- فيها ما تشتهيهِ النفس وتلذّ الاعين- ۲۴۲ (الزخرف ۷۱/۴۳)
- فُوا انفسكم - ۱۹۱ (التحریم ۶/۶۶)
- كان مزاجها زنجبيلاً عيناً فيها تسمى سلسبيلاً- ۲۲۳ (الانسان ۱۷/۷۶- ۱۸)
- كل شئ هالك الا وجهه- ۲۲۹ (القصص ۸۸/۲۸)
- كلوا واشربوا ولا تسرفوا- ۲۸۴ (الاعراف ۳۱/۷)
- لا اله الا الله- ۱۷۲ (الصافات ۳۵/۳۷)
- لتعلموا عدد السنين والحساب- ۷۱ (الاسراء ۱۲/۱۷)
- مالك يوم الدين ۱۹۱ (الفاتحة ۴/۱)
- ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم- ۲۱۶ (هود ۵۶/۱۱)
- من جاء بالحسنة فله عشر امثالها- ۲۶۷ (الانعام ۱۶۰/۶)
- نحن قسمنا بينهم- ۴۵ (الزخرف ۳۲/۴۳)
- نصر من الله وفتح قريب- ۸۰، ۲۲۸ (الصف ۱۳/۶۱)
- ن والقلم وما يسطرون- ۱۶۵ (القلم ۱/۶۸)
- نور على نور- ۴۹ (النور ۳۵/۲۴)

هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شئ عليم - ۱۷۰، ۲۳۱ (الحديد ۳/۵۷)
 و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسماعيل... ۶۲ (البقرة ۱۲۷/۲)
 و الله عليم بذات الصدور - ۲۴۷ (آل عمران ۱۵۴/۳)
 و الله يدعوا الى دار السلام - ۱۸۸ (يونس ۲۵/۱۰)
 و الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم - ۱۳۵ (البقرة ۲۱۳/۲)
 و ان ليس للانسان الا ما سعى - ۱۱۶، ۲۰۸ (النجم ۳۹/۵۳)
 و ان يوماً عند ربك كالف سنة - ۱۹۶ (الحج ۴۷/۲۲)
 و انهار من لبن لم يتغير طعمه - ۲۴۸ (محمد ۱۵/۴۷)
 و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً و خيراً ملاً... ۲۳۰ (الكهف ۴۶/۱۸)
 و بشر الذين آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم - ۲۲۸ (يونس ۲/۱۰)
 و جعلنا من الماء كل شئ حياً - ۲۱۱ (الانبياء ۳۰/۲۱)
 و صوركم فأحسن صوركم - ۱۵۹ (المؤمن ۶۴/۴۰)
 و القمر قدرناه منازل - ۱۷۳، ۶۲ (يس ۳۹/۳۶)
 و لا رطب و لا يابس الا فى كتاب مبين - ۱۹۵ (الانعام ۵۹/۶)
 و لكننا هو الله - ۲۷۹ (الكهف ۳۸/۱۸)
 و لا يغتب بعضكم بعضاً - ۱۸۵ (الحجرات ۱۲/۴۹)
 و لقد آتيناك سبعاً من المثاني - ۶۳ (الحجر ۸۷/۱۵)
 و لكن رسول الله و خاتم النبيين - ۴۱ (الاحزاب ۴۰/۳۳)
 و لو انما فى الارض من شجرة اقلام و البحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت
 الله - ۲۷۰ (لقمان ۲۷/۳۱)
 و ما على الرسول الا البلاغ - ۲۵۲ (النور ۵۴/۲۴)
 و ما يذكر الا اولوا الالباب - ۱۷۳ (البقرة ۲۶۹/۲)
 و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى - ۶۳ (النجم ۵۳/۳)
 و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً - ۵۵ (البقرة ۲۹۶/۲)
 و هو معكم اين ما كنتم - ۲۱۶ (الحديد ۴/۵۷)

ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاکرام-١٧٣ (الرحمن ٢٧/٥٥)
يؤتى الحكمة من يشاء-٥٥ (البقرة ٢٦٩/٢)
اليوم اكملت لكم دينكم-٦٣ (المائدة ٣/٥)
يوم نطوى السماء كطي السجل للكتب-١٨٦ (الانبياء ٢١/١٠٤)

فهرست احاديث و كلمات قصار

- آباؤكم ثلاث اب ولدك و اب زوجك و اب علمك و خير الآباء من علمك ۱۰۳
- آخر الدواء الكي ۱۹۵
- اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة: ولد صالح يدعوله و صدقة جارية و علم ينتفع به- ۱۱۵
- الاسماء تنزل من السماء- ۲۳۶
- اطل جلفة القلم و سمنها و حرف القط ايمنها فان سمعت صليلاً كليل المشرقى والا فاعد القط- ۱۳۲
- اعدت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر- ۲۵۱
- اعلم ان حسن الخط مخفى فى تعليم الاستاد- ۱۴۷
- الامور مرهونة باوقاتها- ۴۷
- انا افصح العرب والعجم- ۴۹
- انى تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و عترتى ۱۸۸
- انى لاجد نفس الرحمن من قبل اليمن- ۱۹۳
- اوتيت جوامع الكلم ۶۳
- اول ما خلق الله درة بيضاء- ۲۰۱
- اول ما خلق الله العقل- ۲۰۱
- تخلقوا باخلاق الله- ۲۰۸، ۱۲۱
- جد بما تجد- ۲۶۵

- جذبة من جذبات الحق توازي عمل الثقلين-۱۹۶
- حب الوطن من الايمان-۹۲
- خمرت طينة آدم بيدي اربعين صباحاً-۱۲۱
- خير الامور اوسطها-۸۲
- الدين والملك توأمان-۵۹
- سافروا تصحوا و تغنموا-۴۷
- السيف و القلم توأمان-۵۹
- طول سنان قلمك-۸۷
- العجز عن درك الادراك ادراك (على الصلاة)-۲۰۷
- العجلة من الشيطان و التأني من الرحمن-۸۶
- العلماء ورثة الانبياء-۲۲۱
- عليكم بالحفظ-۴۶
- عليكم بحسن الخط فانه من مفاتيح الرزق-۵۶
- عليكم بوسائط الامور-۸۶
- القناعة كنز لا يفنى-۱۹۸
- قيمة المرء ما يحسنه-۱۶۳
- كل امر ذي بال لم يبدأ بيسم الله فهو ابتر-۸۰
- كل نبي مرسل يرسل-۶۳
- كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين-۴۱ و ۶۳
- لا وفاء لملول-۱۰۵
- لقد تجلّى الله لعباده في كل آية ولكن لا يبصرون-۲۱۸
- لكل شئ قلب و قلب القرآن يس-۲۴۷
- لو كشف الغطاء-۱۹۸
- لى مع الله وقت لا يسعنى فيه ملك مقرب-۴۰
- مازلت اكرر آية حتى سمعتها من قائلها-۲۱۸

من احسن كتابة بسم الله الرحمن الرحيم فحسنه حسن الله اليه- ۴۰

من اكرم كريماته فلا يكتبن بعد العصر- ۱۰۶

من رآني فقد رأى الحق- ۲۷۰

من صلى على واحدة صلى الله عليه عشراً- ۲۶۹

من طلب شيئاً وجد وجد ومن قرع باباً ولج ولج- ۱۰۲

من عرف الله كل لسانه- ۱۹۶

من عرف نفسه فقد عرف ربه- ۲۶۶

نية المؤمن خير من عمله- ۱۶۸

وحدة المرء خير من جليس السوء- ۱۶۹

والله سبحانه جميل يحب الجمال- ۲۸۶

هم السعيد آخرته وهم الشقى دنياه- ۱۷۱، ۲۳۰

فهرست كلمات و عبارات و امثال

- ابناء الكرام اذا تعلموا تواضعوا و ابناء اللثام اذا تعلموا تكبروا (شافعى) ١٠٣
افضل الاشكال شكل المستدير ١٢٠، ٢٥٢
اللايحة هي ما يلوح من نور التجلى ثم يروح و يسمى ايضا بارقة و خطرة ٢٠٨
اسميت كردياً و اصبحت عربياً ٢١٤
ان اول من خط بالعربى اسمعيل عليه السلام ٦٥
ان من الكلام ما كان سموعا... و كان الخط حافظا له و معبرا عند ٥٧
البيان فى اللسان و البنان (عبدالحميد) ٥٧
التوقيع ما يوقع فى الكتاب ١٣٧
حاء القرآن قلوبها دائية ١٧٣
الجر يكفيه الاشارة ١٦٤، ٢٦٧
حسن الخط لسان اليد و بهجة الضمير (على بن عبدالله) ٥٧
الحمد لك و الشكر لك و الذنب لى و العفو لك ٢٠٩
الحمد لله المنعم المفضل ٢٨٦
الخط احدى اللسانين و حسنه احدى البلاغتين ٥٦
الخط اصل فى الروح و ان اظهرت بألة الحواس للجسد ٥٧
الخط سندا الحكمة به يفصل شدورها و ينظم منشورها (جعفر بن يحيى) ٥٧
الخط سعة روحانية ظهرت بألة جسمانية ٥٥
الخط نتيجة العقل و خلاصة الفكر و علة الاستعداد و شرف الانسان ٥٧

- الخط نصف العلم ١٢٧، ٥٨
- تخليص القلب من الكون باستبشار المكون ٢١٣
- خير الرفقاء اربع ١٦٤
- الذكر بين الاحوال و المواطن ٢٢٧
- ذكر العيش نصف العيش ١٨٠
- الرجال تحت اسنة الاقلام ٧٤ - ٧٥
- الرضا بالقضاء باب الله الاعظم ١٨٣
- سر الحقيقة ما لا يفشى من حقيقة الحق في كل شئ ٢١٧
- السلامة في الوحدة ١٦٩
- الشاهد يحضر القلب من اثر المشاهدة ٢١٢
- الشكر لله ٨٩
- الصبا هو النفحات الرحمانية الآتية من جهة مشرق الروحانيات ... ٢٠٧
- صل الارحام ١٨٤
- ظاهر السر من لا يدهل عن الله طرفه عين ٢١٨
- العارف من اشهده الله ذاته و صفاته ... ٢١٩
- العالم كرة و الارض نفضة و الافلاك قسي و الحوادث سهام و الانسان هدف ١٢٠
- فاز من ظفر بالدين ١٩١
- الفتح المبين هو ما يفتح على العبد من مقام الولاية ٢٢١
- الفتح هو ما افتح على العبد من مقام القلب و طهور صفاته و دلالته ٢٢٨
- فطوبى لمن كان من اهل العرفان و اليقين ٢٦٦
- القدس هو اختلاف استعدادات الاعيان الممكنة في الارل ٢٢٠
- القلم انكم بذر لسانه من المشرق الى المغرب و يسيل سواده ... ٧٤
- القلم صانع و الحكمة يفرغ ما بجمعه القلب و يسوع ما سنده اللب ٧٤
- قوة القلب من صحة الايمان ١٦٣
- القيام لله هو استيقاظ عن نوم العفلد ٢٢٩

- كفاك من عيوب الدنيا ان لا يبقى ١٩٨
كل بيت يكتبه من الشعر يوازي بيتاً من التبر ١٢٩
كلام الملوك ملوك الكلام ٨٩
كمال الجود الاعتذار منه ١٦٤
كمال العلم في الحلم ١٦٤
كوكب الصبح اول ما يبدأ من التجليات ١٩٩
لان ابي كان سباً لحياتي الفانية و استاذي كان سباً... (اسكندر) ١٠٣
اللطفة الانسانية هي النفس الناطقة ٢٠٨، ٢١٣
مادة نور الالهى القدسى الذى يتشاهد به العقل... ٢٠٧
ما كان و ما يكون ٢٠٣
ما يبدو من تجليات السماء الالهية على باطن العبد... ٢٠٨
مبنى التصوف هو الخصال الثلاث الذى ذكرها... ٢١٣
المتحقق بالحق من يشاهد الله تعالى و كل متعين بلا تعين به ٢١٤
المجاز قنطرة الحقيقة ٢٤٣
المجذوب من اصطفاه الحق تعالى لنفسه... ٢١٦
مشارك شمس الحقيقة تجليات الذات قبل فناء التام... ٢١٩
مشارك الفتح هي التجليات الاسمائية لانها مفاتيح اسرار الغيب ٢١٧
المطلع هو مقام شهود... ٢١٧
من اطلعه الله على ضمائر الناس و تجلى له باسمه الباطن... ٢٢١
نعم النجدة القلم يقلم اظافر الدهر... ٧٥
النور فى السواد ٩٦
الهاء اعتبار الذات بحسب الحضور و الوجود ٢٣١
الهباء هو المادة التى فتح الله فيها صور العالم ٢٢٥
همة ارباب الهمم العالية و هى التى لا يتعلق الا بالحق و لا يلتفت الى غيره ٢١٤
الهواجم ما يرد على القلب... ٢٣١

هو يراعة حويزة كل فضل و براءة ۷۴
والحمد لله العليم الغفار ارنا الحق حقا... ۲۶۵
يعجبني من يقول الشعر تأدباً لا تكسباً... ۱۲۳
يوم الجمعة وقت اللقاء... ۲۳۲

فهرست اشعار حافظ

به خُلق و لطف توان کرد صیدُ اهل نظر به بند و دام نگیرند مرغ دانارا

(۱۰۴)

الایا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

(۲۸۱)

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

(۱۹۲)

به درد و صاف ترا حکم نیست خوش درکش که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است

(۱۸۳)

ببر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر

که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است

(۲۴۶)

بر آستان تو مشکل توان رسید آری عروج بر فلک سروری به دشواری است

(۲۰۲)

دل سراپرده محبت اوست دیده آیینه دار طلعت اوست

- فقر ظاهر مبین که حافظ را
سینه گنجینه محبت اوست
(۲۱۲)
- من که سر در نیاورم به دو کون
گردنم زیر بار منت اوست
(۲۶۶)
- به لطف خال و خط از عارفان ربودی دل
لطیفه های عجب زیر دام و دانه توست
(۲۵۴)
- روی تو مگر آینه نور الهی است
حقا که چنین است و درو روی و ریا نیست
(۲۴۰)

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

- در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
(۲۱۶)

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

- ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
(۲۱۷)

- گره به باد مزن و رچه بر مراد رود
که این سخن به مثل باد با سلیمان کنت
(۲۲۵)
- دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد
که به سرو پاسداری و ز لاله باغ دارد
(۲۵۲)
- مشکل خویش بر شیخ زمان بردم دوش
گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند
(۲۱۷)
- کوبه تأیید سطر حل معما می کرد
عیس آن بود که اسرار هویدا می کرد
(۲۱۷)

دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن که باد صبح نسیم گره گشا آورد
(۲۳۸)

چو حافظ در قناعت کوش وز دنیای دون بگذر

که یک جو منت دونان به صد من زر نمی آرزد
(۱۹۹)

گر دولت وصالش خواهد دری گشودن سرها به این تخیل بر آستان توان زد
(۲۰۰)

ظل ممدود خم زلف توأم برسرباد کاندرا آن سایه قرار دل شیدا باشد
(۱۵۸)

چشم از ناز به حافظ نکند میل آری سرگرانی صفت نرگس رعنا باشد
(۱۵۹)

غم دنیای دنی چند خوری فارغ باش حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
نازیرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
(۲۳۰)

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ چو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد
(۷۰)

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
(۱۸۱)

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند
(۱۰۳)

که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود

(۱۸۰)

از یار آشنا نفس آشنا شنید

دل شرح آن دهد که چه دید و چها شنید

(۱۹۳)

کان کس که گفت قصه ما، هم زما شنید

دل شرح آن دهد که چه دید و چها شنید

(۲۱۸)

به دست شاه و شی ده که محترم دارد

(۱۰۳)

تواز «ن و القلم» می پرسی تفسیر

(۱۶۷)

پیشتر زانکه شود کاسه سر خاک انداز

حالی غلغله در گنبد افلاک انداز

(۱۸۰)

دولت صحت آن موسی جان ما را بس

(۱۷۴)

که سر کوی بواز کون و مکان ما را بس

(۱۷۴)

دفتر دانش ما جمله بشوید به می

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید

یارب کجاست محرم رازی که در جهان

ای دل بیا که عشق ندا می کند بلند

یارب کجاست محرم رازی که در جهان

به خط و خال گدایان مه خزینه دل

چو من، می کلک آرم به تحریر

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست

چو غنچه گر چه فروبستگی است کار جهان

تو همچو باد بهاری گره گشامی باش

(۱۷۹)

زمانه کز ورق گل مثال روی تو ساخت ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش

(۲۳۸)

میی در کاسه چشم است ساقی را بنامیزد

که مستی می کند با عقل و می بخشد خماری خوش

(۲۶۸)

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

(۲۳۷)

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

(۱۹۵)

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که درازست ره مقصد و من نوسفرم

(۲۲۸)

بارها گفته ام و بار دگر می گویم که من گم شده این ره نه به خود می پویم

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

(۲۲۱)

به چشم و ابروی جانان سپرده ام دل و جان بیا بیا و تماشای طاق و منظر کن

(۱۸۹)

گر شوی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو

(۲۴۲)

- مطبوع تر ز نقش تو صورت نبست باز طغرانویس ابروی همچون هلال تو
(۱۶۸)
- چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حسن بیدقی راند که برد از مه و خورشید گرو
(۲۴۴)
- در مذهب طریقت خامی نشان کفرست آری طریق دولت چالاکی است و چستی
(۱۰۴)

ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی

لطف کردی سایه‌ای بر آفتاب انداختی

(۱۶۵)

- ذخیره‌ای بنه از رنگ و بوی فصل بهار که می‌رسند ز پی رهنمان بهمن و دی
(۱۸۴)
- خاطرت که رقم فیض پذیرد هیهات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی
(۲۰۲)
- که ای کاتب مداد آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی^۱
(۹۶)

۱- در بیت حافظ بجای «صوفی شراب» تصرف کرده است به مناسبت ساحس مرکب (مداد).

فهرست اشعار فارسی

قدم نه بر سر هستی که هست این پایه ادنی

ورای این جهان جایی است عالی جای تو آنجا

(۱۸۶)

گر صد هزار سال همه خلق کاینات
فکرت کنند در صفت عزت خدا
آخر به عجز معترف آیند کای اله
دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

(۲۰۷)

تعالی اللّٰه زهی حیّ توانا
کز امر گن دو عالم کرد پیدا
زمین و آسمان و عرش و کرسی
به قدرت شد ز ایجادش مهیا

(۲۰۰)

بهار عالم حسنش دل و جان تازه می دارد

به رنگ ارباب صورت را به بواصحاب معنی را

(۴۷)

بیا ای جان خوش سودا ببین نور تجلی را
خطاب مستطابش را بگو لبیک معنی را

(۱۸۷)

الا ای احمد مرسل چراغ مسجد و منبر

تویی سید، تویی سرور، تویی مقصود استقصا

تویی مؤمن، تویی ایمان، تویی سرچشمه احسان

تویی سلطان جاویدان تویی مقصد، تویی ملجا

صفحه ۷ دیوان قاسم نواز (۱۸۵)

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد که دارالملک ایمان را مجرد بید از غوغا

(۲۲۷)

عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خر موسی صاعقا

مولانا ی بلخی (۱۸۶)

گفتمش قدم چو لام است ای به بالا چون الف

گر بیچد با الف لامی چه باشد گفت لا

(۲۰۱)

گر زانکه نه ای مطرب گوینده شوی با ما ور زانکه نه ای طالب جوینده شوی با ما
 ور زانکه تویی قارون در عشق شوی مفلس ور رانکه خداوندی هم بنده شوی با ما
 یک شمع ازین مجلس صد شمع برافروزد گر مرده شدی زنده هم زنده شوی با ما
 در ژنده در آیک دم تا زنده دلان بینی اطلس چو در اندازی در ژنده شوی با ما
 چون دانه شد افکنده بر رست درختی چند این رمر چو دریایی افکنده شوی با ما
 پاهای تو بگشاید روشن به تو بنماید تا تو همه تن چون گل در حنده شوی با ما
 شمس الحق تبریزی با غیچه دل کوید تا دیده سود روشن ببندد شوی با ما

مولانا ی بلخی (۲۲۰)

۱- این غزل به شماره ۷۴ در دیوان کبیر (چاپ فروراهنر) دیده شد که تفاوتهایی دارد.

ز نقشبند خیالم خوش آمد این معنی که صورتی بنگارد به شکل دلبر ما
(۱۲۱)

بیا ای یار روحانی بگو اسمای سبحانی

چو می دانم که می دانی طریق «علم الاسماء»

صفحه ۵ دیوان قاسم انوار (۱۹۲)

تویی اصل همه پنهان و پیدا به افعال و صفات و ذات و اسما

صفحه ۳۲۷ ترجیع بند قاسم انوار (۲۲۸)

وقتی دل شیدایی می رفت به بستانها بی خویشتم کردی بوی گل و ریحانها
گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل بایاد تو افتادم و زیاد برفت آنها

(۱۹۷)

کای نام تو حرز جمله جانها وی یگاد تو راحت روانها

(۱۸۵)

قاسم شد از شراب ازل مست لم یزل «هل من مزید» می زند از بهر آفتاب^۱

(۲۳۰)

گر کنم یک شمه از دال سر زلفت بیان روی دفتر گردد از نوک قلم پرمشک ناب

(۲۳۹)

لبّ عالم منم چه لبّ لبّ لب منکر این سخن مباش فتب

صفحه ۵ دیوان قاسم انوار (۲۰۱)

برون ز کنج قناعت منه تو پای طلب که قانع است یقین مایه دار گنج طرب

(۱۹۹)

۱- این بیت در دیوان دیده نشد.

از ظهورش شیخ و شاب اندر طرب عقل و عشقش هر دو دایم در طلب

(۱۵۷)

سینه‌ام از شوق شکل سین دندان حبیب

مجمری پر آتش است و حالتی دارد غریب

(۲۴۱)

چون یار با من است چه غم دارم از رقیب بُعداً له فها انامن وصله قریب

(۱۹۴)

من به جانم عاشق آن یار مهروی از جهات صاد چشمی را که مثل او ندیده هیچ ذات

(۱۵۶)

گر الف را حرکت نیست چراست الف قد تو شیرین حرکات

(۱۴۹)

جهدی بنمایند و حضوری به کف آرند تابو که بدانند بدایات و بنایات

(۲۶۵)

مرد باید که بتواند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست

(۱۸۲)

گوشه محراب دولت نون ابروی شماست

این چنین حرفی مشه از کدامین بنو حاسب

(۱۶۸)

دهنت یک سر موی است به هنگام سخن اثر موی نکافی نو در وی بداست

(۱۶۶)

پشتم ز پی خدمت اسلام دوتااست پشت هنر از کجی من گردد راست

سهمی ز سعادت‌م نصیب است و رواست قوس است که مشتری او سعد و سماست
(۲۴۱)

هرنقش که بر تخته هستی پیدا است پیدایی آن کس است کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست
(۴۰)

به راه راست توانی رسید در مقصود
تو راست باش که هر دولتی که هست تراست
تو چوب راست از آتش دریغ می داری
کجا به آتش دوزخ برند مردم راست
(۱۸۳)

صورتت می بینم و حیران معنی می شوم
تا چه معنی لطیف است آنکه اینش صورتت
(۴۳)

تیغی که صبح پیکر و خورشید منظرست او را تراش کلک گهربار در خورست
دم تیز و موشکاف و سبک خیز و آبدار تیغی که هیکلش همگی عین گوهرست
(۸۰)

دل گفتم مرا علم لدنی هوس است
معلوم کن اگر ترا دسترس است
گفتم که الف گفتم دگر هیچ مگوی
در خانه اگر کس است یک حرف بس است
(۱۴۹)

جهد کن یک قدم از هستی خود بیرون نه

از تو تا حضرت محبوب قدم یک قدم است

صفحه ۵۴ دیوان قاسم انوار (۲۲۶)

عقود لؤلؤ از دست و زبانش
لقاطات زبان خامه وی
نثار دامن آخر زمان است
میان اهل معنی دلستان است

(۵۰)

گر عیب سر زلف بُت از کاستن است
جای طرب و نشاط و می خواستن است
چه جای به غم نشستن و خاستن است
کاراستن زلف ز پیراستن است

رودکی (۲۸۸)

پریشانم چو زلفت، حالم این است
بگفتم موبه مو احوالم این است

(۲۰۳)

افشانده بنفشه بر سمن کاین و سمه است
گفتم صنما گل به کتان می پوشی
طاقی زده از عنبر تر کاین کسمه است
گفتا چه کنم میان خوبان رسم است

(۱۷۲)

آن کس که ز شهر آشنایی است
داند که متاع ما کجایی است

نظامی (۱۸۷)

محمد کازل تا ابد هر چه هست
به آرایش نام او نفس بست

(۲۲۴)

زلفت هزار دل به یکی تارموبست
راه هزار چاره گر از چارسوبست

(۲۵۳)

چون در در آب جویند این مهره گلین گر باز گیرم از مژه اشکبار دست
(۶۲)

سفر دراز نباشد به پای طالب دوست که زنده ابدست آن کسی که کشته اوست
(۲۲۷)

واسطه عاشق بیچاره اوست نامه به عاشق بنویسد نه دوست
(۷۴)

کس به چشمم در نمی آید که گویم مثل اوست
خود به چشم عاشقان صورت نبندد مثل دوست
(۱۹۸)

تو سرو باغ جنتی از جوی جان برخاسته
یا شاخ طوبی کاسمان بنشانده در آب و گلت
(۱۴۸)

در گله شاه اسب کروک دبوت در بادیه نیز اشتر لوک دبوت
آن اسب کروک و اشتر لوک منم این در به امید می زخم بوک دبوت
(۱۸۴)

دلا چو سر ضمیر تو یار می داند زبان ببند که افشای راز حاجت نیست
چه حاجت است که چشمت اساس ناز نهد نیاز ما چو ز حد رفت، ناز حاجت نیست
(۲۴۰)

موج و دریاییم و هر دو غیر آبی هست، نیست
در میان ما و او جز ما حجابی هست، نیست
(۲۱۱)

در بزم یار باده ناخوشگوار نیست از وهم در گذر که برین گنج مار نیست

(۲۶۵)

ثعبان خونخوار جفاکارست دایم در قفا

ابن الکریم، ابن الوفا طاقت نماند المستغاث

(۲۴۴)

خطت که بر خط یاقوت می نهم ترجیح نوشته بر ورق جان که البیاض صحیح

(۵۶)

روی تو دیدم سخنم روی داد ز آینه طوطی به سخن در فتاد

(۴۷)

من غلام آن خط سبزم که گویی مورچه پای مشک آلود بر برگ گل و ریحان نهاد

(۱۴۳)

عروس حسن ترا هیچ در نمی باید به گاه جلوه مگردیده تماشایی

(۲۳۳)

کمال غایت ادراک ماست در ره عشق چو بی نهایی آمد کمال کی گنج

(۱۹۶)

قلم خاصیتی دارد که سرتا سینه بشکافی دگر بارش بفرمایی به فرق سر دوان گردد

(۸۲)

چه گوهرهای پرمعنی که هر دم قلم زین بحر صورت بر سر آرد

(۷۳)

زرگر حکمت صوری است قلم، از پی آن آنچه از عقل و دل است آن به زبان می آرد

(۷۴)

- قلم ز نسخه خالش مگر سوادی دید
که بر بیاض ورق مشک سوده می بارد
(۷۲)
- برای آب حیاتی که از لیش بچکد
بین که در دل کاغذ چه تخم می کارد
(۷۷)
- ای خواجه اگر قامت اقبال تو امروز
مانند الف هیچ خم و پیچ ندارد
بسیار تفاخر مکن امروز که فردا
معلوم تو گردد که الف هیچ ندارد
(۹۰)
- تا سر از جیب فکر بیرون کرد
عالمی را به خویش مفتون کرد
(۱۶۲)
- اگر به آب ریاضت برآوری غسلی
همه کتورت دل را صفاتوانی کرد
ولیکن این صفت رهروان چالاک است
تو نازنین جهانی، کجا توانی کرد
(۲۲۶)
- بس بگفتیم و شنیدیم و سخن بود آخر
پیرنوخاسته کو حل معما می کرد
(۴۲)
- خطت خورشید را در دامن آورد
ز مشک ناب خرمن خرمن آورد
چنان خطت بر آورد دست دستی
که با خورشید و مه در گردن آورد
(۹۲)
- کاف گن در مشیتش چو بگشت
نسخه امر ونهی تکلیفش
صنع بی رنگ هر دو عالم زد
خیمه بر خاک و آب آدم زد
(۱۶۳)

خوش کمندی است سرزلف گره بر گرہت

وہ چه خوش باشد اگر بخت بہ ماش اندازد

(۲۵۲)

ورہست دویی بہ رہروی برخیزد
جایی برسی کز تو تویی برخیزد

چندان برو این رہ کہ دویی برخیزد
تو او نشوی، لیکن اگر جہد کنی

(۲۲۹، ۲۰۶)

دل عاشق ز جہان فارغ و یکتا باشد

لذت جان طلبی خاطر فارغ بہ کفار

صفحه ۱۱۹ دیوان قاسم انوار (۲۰۳)

کانگاہ کہ این نباشد آن باشد

این عمر عزیز صرف در چیزی کن

(۱۱۵)

کجا بہ تحفہ فرستم کہ جای آن باشد

بہ حضرت کہ برم کو سزای آن باشد

(۴۸)

باشد کہ نسیمی ز گلستان تو باشد

من ہمدم بادم گہ و بیگاہ کہ با باد

(۲۰۸)

جمال دوست ز ذرات کون پیدا شد

چو عکس مشرق صبح ازل ہویدا شد

ولی بہ جام دل ما رسید، اصنی شد

مدام خم شراب ازل مصفا بود

صفحه ۱۲۱ دیوان قاسم انوار (۱۹۶)

لاجرم عیس جملہ اشیا شد

غیرتش غیر در جہان نگذاشت

(۲۴۳)

نسخ کن بسحہ یاقوت شد

سحر حلالم سحری قوت شد

(۴۸)

حسنت یکی هزار شد از خال پیش چشم

برعین نقطه‌ای چو فزودی هزار شد

(۱۶۱)

در مکتبش آن مه را تا لوح منقش شد با نقش «الف ب ت» باری سر ما خوش شد

(۲۳۷)

باز دست عشق عَقلَم را گریبان می کشد

باز جان سویِ حریمِ عز سلطان می کشد

باز در خمخانه وحدت ز جام معرفت

روح پاکم جرعه‌ها چون بحر عمان می کشد

صفحة ۱۲۹ دیوان قاسم انوار (۲۳۲)

نی، زدود دل پر آتش مامی نالد

تو مپنندار که از باد هوا می نالد

عندلیب است که در باغ نوا می سازد

خوش سرایی است که در پرده سرا می نالد

(۲۵۴)

این خط شب مثال که بر خور نوشته‌اند یارب چه دلفریب و چه در خور نوشته‌اند

(۲۵۶)

کین لام و لام الف چه دو حرفند نیکبخت

کایشان سواد زلف تو تصویر کرده‌اند

(۲۵۲)

- به «لام» زلف مشکین تو سوگند
به روی دلگشای و موی دلبنند
(۲۴۷)
- دنیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند
یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند
نظر آنان که نکردند بدین مثنی خاک
الحق انصاف توان داد که اهل نظرند
(۱۹۸)
- آن کس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابدالدهر بماند
و ان کس که نداند و بداند که نداند
هم لاشه خر خویش به منزل برساند
و ان کس که بداند و بداند که بداند
اسب طرب از گنبد گردون بجهاند
(۸۵) ناصر حسرو
- قدسیان آگه از اطوار علومند ولی
همه در مکتب عشقش الف و بی خوانند
(۱۵۰)
- اسم اعظم جامع اسما بود
صورت او معنی اشیا بود
(۱۹۷)
- به وجهی نویسند کاسان بود
نه طبع از نوشتن هراسان بود
(۲۸۱)
- گر با تو دمی محرم اسرار توان بود
بر ملک و ملک فایض انوار بدان بود
مشکین نفس از خلق تو شد قاسمی آری
با طیب موالات تو عذرا توان بود
صفحه ۱۵۵ دیوان قاسم انوار (۱۸۷/۸)
- که جز او نیست در سرای وجود
به حقیقت کسی دگر موجود
(۲۲۵) نسیم معری

- بادی که ز کوی دوست آید جان بخشد و زنگ دل زداید
(۲۰۸)
- علی الصباح تفأل به روی خوب تو کردم
برآمد اول خط، زلف سرکش تو به فالم
- که تا از آن ورق گل مرا چه فال برآید
دلالت است به دولت چو حرف دال برآید
(۱۵۱/۲)
- هر لحظه اشارتی نماید هر دم به عبارتی برآید
(۱۶۶)
- در دیده هر حسود جاهل چون خار بعینه درآید
(۲۳۹)
- تجلی خدا ناگاه آید ولیکن بر دل آگاه آید
(۲۰۸)

درازی شب هجران و سرگردانی سلمان

ز زلف خود بپرس از من گرت باور نمی آید

صفحة ۲۰۶ دیوان سلمان ساوجی (۹۲)

- حال خلد و جحیم دانستم به یقین آنچنانکه می باید
گر حجاب از میانه برخیزد آن یقین ذره ای نیفزاید
(۱۹۹)

از افق مکرمت صبح سعادت دمید
راه به وحدت نبرد هر که نشد در طلب

صفحة ۱۵۷ دیوان قاسم انوار (۲۱۸)

آمد کتابه شرف قدر و افتخار

(۱۴۵)

صرف کن بهر دشمنان مگذار

(۲۶۵)

ای جان غم رسیده خرابی و شرمسار

از غیر درگذر دل و جان را به او سپار

صفحه ۱۷۰ دیوان قاسم انوار (۲۱۴)

وز کلامش سر منطق کرده حکمت آشکار

نحو ذات با کمال او ندیده روزگار

(۴۹)

می نپذیرند شهان در شکار

(۱۹۵)

که خیره ماند درو دیده اولوالابصار

(۷۶)

تا باز کند دهان خود را آن مار

نام بت من از آن میان بیرون آر

(۲۶۳)

پیش دهد سیوه، پس آرد بهار

(۲۳۸)

آن دم مقرر عز کجا بود و اختیار؟

کارت به کام دل ز پی صبر و اصمطار

خطی که بر کتابه به صد لطف شد به کار

آنچه داری ز اندک و بسیار

آن یار حاضرست نمی پینیش چرا

قاسم صبور باش درین درد سوزناک

حل ایضاح معانی از بیانش گشته کشف

صرف احرار از فضایل کرده ایام شریف

داغ تو داریم و سگ داغدار

چنان نگاشت بر الواح دهر صورت خط

برگردن مار رو تو چوبی بفشار

دم حلقه کند سوی سر آرد ناچار

رسم ترنج است که در روزگار

آن دم که عرش و فرش نبود و خدای بود

با فقر و افتقار اگر خو کنی شود

- تا جانفشانی نئی تو به جانان کجا رسی با خویشتن دلا طمع وصل او مدار
(۲۱۴)
- پیر پشمینه پوش خوش منظر همتش کرده خاک بر سر زر
(۲۶۷)
- در چمن قدس مقدس شمر هر الف اوست نهالی دگر
(۲۶۸)
- جواهری که بیفتد ز ساعد قلمش برند دست به دست از برای گردن حور
(۵۱)

پیش ما قصه شوق است و شهود است و حضور

در نهان خانه وحدت همه نورست و سرور

آن چنان مست و خرابم به خرابات امروز

که بهش باز نیایم به گه نفخه صور

قاسم انوار (۲۳۲)

در جای دیگر بیت اول آمده است به انضمام بیتی دیگر:

صفت نور تو چون هست و رای انوار ورد جان و دل ما گشته که یا نورالنور

قاسم انوار (۲۰۹)

در کهن دیرجهان جمله فریب است و غرور

وقت آن شد که زنم خیمه به صحرای سرور

صفت شیوه احببت شنید این دل مست

علم عشق برافراخت به صحرای ظهور

ای دل از هستی خود یک قدمی بیرون نه

تا شود در نفسی جرم و گناهت مغفور^۱

قاسم انوار (۲۱۵)

بر شقه چنین نوشت منشور

ظغری کش این مثال مشهور

(۲۶۰)

که در خط مرا هست شش چیز طور

چنین گفت یاقوت مستعصمی

دگر ضعف و قوت، دگر سطح و دور

یکی زان سواد و دوم دان بیاض

(۱۷۸)

همه آفاق را گرفت آن نور

همه عالم پرست ازین منظور

(۲۲۸)

در تو گریزم چو تویی ناگزیر

در تو پناهم چو تویی دستگیر

(۱۹۲)

راستی او همه را دستگیر

راست به هر دستگهی همچو تیر

(۷۶)

با آن که من سر زده را سر زده ای باز

من سر چو قلم بر خط سودای تو دارم

(۸۳)

ای عشق چاره سار حکر سوز جان مدار

مائیم و حضرت تو به صد سوز و صد نیاز

حانه‌ها در آرزوی بوای عشق دلنواز

در تو بقای مطلق، در ما فنای محض

منجد ۱۸۱ دیوان قاسم انوار (۲۱۳)

۱- این شش بیت اخیر از قاسم انوار و مربوط به دو عمل اوست و با سوزی که در دیوان (منجد ۱۷۹-۱۸۰) آمده است تفاوتی دارد.

- همه عالم صدای نغمه اوست
که شنید این چنین صدای دراز
(۷۴)
- سازنده ارغنون این ساز
از پرده چنین برآرد آواز
(۲۳۶)
- دلم در عشق ناپرواست امروز
ز جانان در سرم سوداست امروز
گدایان را ازین معنی خبر نیست
که سلطان جهان با ماست امروز
ز انوار تجلی حجابش
جهان پر شور و پرغوغاست امروز
دویی را از میان برداشت محبوب
دل از کون و مکان یکتاست امروز
ندارد خاطر مپروای اغیار
که چون پروانه ناپرواست امروز
درین بودم که قاسم را چه شد حال
که گم گشته است و ناپیداست امروز
خطاب آمد که آن حیران مسکین
میان بحر غرق ماست امروز
صفحه ۱۸۳ دیوان قاسم انوار (۲۱۹)
- کای حلقه به گوش کمرت میم مهندس
حیران شده در صورت تو عقل مدرس
(۱۶۷)
- ز حسن صورت آن حرف دلکش
بود کتاب را نعل اندر آتش
(۲۴۲)
- من زان توام تو زان من باش
یک پیرهن است گو دو تن باش
(۱۹۵)
- غافل منشین، ورقی می خراش
ور ننویسی قلمی می تراش
(۴۵)

کسی کاب حیوان کند جای خویش سزد گر حجابیش آید به پیش

(۷۱)

خطها همه پرگار و خط اوست نقط
محتاج به خطش که و مه، دون و وسط

(۱۳۲)

دلا به دیده معنی نگاه کن در خط
برای جلوه حوراوشان جنت قدس
از آسمان هدایت چو تافت نور قدیم
که برق وحی درخشید و شد مصور خط
بیافت حله‌ای از تار و مشک اذفر خط
ظهور یافته فرقان و گشت مظهر خط

(۱۱۶)

سواد دیده دانش سیاهی قلم است از آن چو مقله سیاه است و نور گستر خط

(۱۱۹)

آب حیات کاتباً گشته خجل ز خط تو

کس به بیاض نازکی خط نوشت ازین نمط

(۲۴۳)

یک نقطه الف گشت و الف جمله حروف در هر حرفی الف سه وضعی موصوف

(۱۴۸)

آویخته به موئی دلها برای آن خط
زان وجه یافت شهرت این نوع حمد عسی

(۱۴۲)

غرض تویی ز وجود همه جهان، ورنی لماتکون فی الکوون کائن لولاک

(۲۰۵)

- ای ذات تو بر کل ممالک مالک
من وصف تو از کلام تو می گویم
- وای راهروان کوی عشقت سالک
انت الباقی و کل شیء هالک
- (۲۳۰)
- تویی آن جوهر پاکیزه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک
- (۲۵۹)
- اشکال طریقت نشود حلّ به سؤال
تا جان نکنی، خون نخوری پنجه سال
- نه نیز به دریافتنش حشمت و مال
از قال تو راه ننمایند به حال
- (۲۲۶)
- الف تقدم از بر حروف دیگر یافت
که شد مجرد و یکتا و مستقیم احوال
- (۱۷۷)
- ای هیچ خطی نگشته ز اول
بی حجت نام تو مسجل
- (۳۹)
- ای حسن نغولۀ تو بیغولۀ دل
خاک قدمت بستر قیلولۀ دل
- (۱۷۲)
- ای ماه دلفروز که با جان مقابلی
القلب منزل لک فی القلب منزل
- (۲۶۷)
- با جیم سر زلفش حالی است مرا حاصل
زنهار ز حال من غافل نشوی غافل
- (۱۵۱)

من چنین سرمست یارم، سن نجکسن سویله گل

غیر عشقش نیست کارم سن نجکسن سویله گل

من به عشق او تمام عاشقان را من امامم

رهنمای خاص و عامم سن نجکسن سویله گل

(۲۱۵)

گل را مبرید پیش من نام	با حسن وجود آن گل اندام
انگشت‌نمای خلق بودم	مانند هلال از آن مه تام
بر ما همه عیبها بگفتند	یا قوم الی متی و حثام

سعدی (۲۷۸)

در موقف جلال تو از عجز بازماند
روح القدس به منزل الاله مقام

(۲۰۳)

حلقه زلفت تمنا کرده‌ام
باز می‌بینی چه سودا کرده‌ام

(۱۶۵)

محرم راز درون سوختگان است قلم
بی‌اشارت نکند صورت احوال رفم

(۷۵)

همه جا از همه رو روی تو در جلوه‌گری است

مصحف روی تو را از همه رو می‌جویم

صفحه ۲۱۲ دیوان ناسخه، ۱۹۳۰

از خیال زلف مشکین عبیر آمیز یار

در کتابت می‌دهم دوری به هر سال جم

۳۳۹۱

ابرویت دایره نون و دهانت سر میم

قامتت راست الف زلف کجت همچون جیم

(۲۴۹)

هست کلید در گنج حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم

نظامی (۲۶۸)

آشفته آن زلفم، دیوانه آن مویم

سرگشته و سرگردان در کوی تو ای جانان

صفحه ۲۲۵ دیوان قاسم انوار (۲۱۶)

لب به دندان بگز ای دلشده سرگردان

تا به میم دهنم چشم گشادی گفتم

(۲۴۸)

گر مرد رهی عقده ره، بوک و مگردان

با بوک و مگر ره نتوان یافت به جانان

(۲۰۵)

دو گوهر بوند از یکی خاندان

چنان دان که تیغ و قلم در جهان

(۵۹)

همه دستها بخایند چون نیشکر به دندان

اگر این شکر ببینند محدثان شیرین

(۶۹)

بعد از آن جوهر هبامی دان

عقل کل، نفس کل، طبیعت کل

نه فلک شد به امر حق گردان

جسم کل شکل عرش و کرسی بین

آخرینش قمر مبین و عیان

فلک اطلس است اول او

بعد از آن آب و خاک رامی دان

پس از آن چه کره ائیر و هوا

ظاهر آمد از آن سپس حیوان

شد جماد آنگهی جماد و نبات

ملک و جن و عاقبت انسان

گشت بارز به حکم حبّ ازل

- جامع جمله مراتب شد
اوست مقصود کل ز کون و مکان
(۲۲۳)
- نه زیبا بود نزد کارا گهان
به تحسین شدن شاد چون ابلهان
(۱۰۵)
- به تیغم گر بیندازی سراز تن
نگردانم ز شمشیر تو گردن
(۷۳)
- میان ابرویم زان نام ایمن
دو چشم «ها»ی همت گشته روشن
شرف الدین علی یزدی (۱۷۱)
- ز کنج خلوت تاریک رخ متاب عماد
وطن چو مردمک دیده در سیاهی کن
صفحة ۲۳۹ دیوان عماد فقیه (۹۵)
- کسب کمال کن که عزیز جهان شوی
کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من
(۱۶۴)
- هله ای ساقی جانها، بده آن باده رنگین
همه ذرات جهان مظهر حقند فاما
صفحة ۲۶۶ دیوان فاسم انوار (۲۲۳)
- که همه اوست هر چه هست یقین
جان و جانان و دلبر و دل و دین
(۲۳۱)
- تا به نعل سم شبدیز تو یابد نسبت
هر سر ماه شود ماه سما چون سر عین
(۱۶۱)
- یرقان است ز بیم کف دستت زرا را
باورار نیستت اینک بنگر صفره عین
(۱۶۰)

نظامی در خم این طاق رنگین عمل با عزل باشد مهر با کین
نظامی (۱۲۲)

ز بس که دیده مشتاق در تو حیران است ترنج و دست به یک بار می بُرد سگین
(۲۳۸)

من عین تو و تو عین من وین عینین یک عین شده ظهور ما در کونین
(۲۰۹)

آن که بوسیدن خاک قدمش شاهان را کرده از آب حیات است لبالب شفئین
(۵۲)

در جهتی از آن جهت در جهتش طلب کنی بی جهتش ببینی ار محو شود جهات تو
(۲۵۰)

همسنگ دوده زاج است همسنگ هر دو مازو

همسنگ هر سه صمغ است آن گاه زور بازو

(۹۶)

ای که دانی ضرب و قسمت رانکو در نود و هفتاد زن نامش بگو
(۲۴۴)

از دواتش کاندرو ظلمات خضر دانش است

جاودان شد چشم سار آب حیوان محبره

(۱۰۹)

هر چه خواهی بگوی هیاهو لیس مافی الوجود الا هو

(۱۷۰)

هر که درین راه کند خوابگاه	یا سرش از دست رود یا کلاه
(۲۲۹)	(۲۲۹)
سرخ و سخت و سنگی ار باشد مخواه	نی سبک یا سست یا گشته سیاه
(۷۸)	(۷۸)
کلاه تو که شده کج ز باد رعنائی	هزار پیرهن کاتبان قبا کرده
(۲۴۵)	(۲۴۵)
ای خطبه تو تبارک الله	فیض تو همیشه بارک الله
(۳۹)	(۳۹)
زنجیر سر زلف تو ای دردانه	در پای دلم نه که شدم دیوانه
دیوانه به زنجیر کنندش عاقل	زنجیر تو کرده است مرا دیوانه
(۲۸۷)	(۲۸۷)
گنجینه گشای آن خزینه	سر باز کند ز گنج سینه
(۲۵۶)	(۲۵۶)
سل المصانع رکباً تهیم فی الفلوات	تو قدر آب چه دانی که بر کنار فراقی
اراق دمعی عین الحیب باللحظات	فکم جفانی فی لحظة من الجفینات
بیار زلف چو چوگان که از پری ببری گوی	مگر تو حور بهشتی به این فرشته صفاتی
لبت شکست دل نیشکر به گفتن شیرین	زهی حدیث چو قند از لب و دهان نیابی
تعطش لبش ای خال نیکبخت ز من پرس	تو قدر آب چه دانی که بر کنار فراتی
	(۸۹)

۱- بیت اول از سعدی است و مصراع در بیت آخر تکرار شده است. بقیه ابیات نظم من است.

بیا ای جان خوش سودا ببین نور تجلی را
خطاب مستطابش را بگو لبیک ما اوحی
(۲۲۱)

به فرخ فالی و فیروز مندی
سخن را دادم از دولت بلندی
(۴۸)

ای سرو به قامتش چه مانی
زیباست ولی نه هر بلندی
(۷۶)

قلم است آن به دست سعدی در
یا هزار آستین در دری
این نبات از کدام شهر آرند
تو قلم نیستی که نیشکری
سعدی (۷۳)

در راه عشق رسم تکلف نه از ره است
محکوم عشق گردی اگر خود غضنفری
گریار گویدت که دل و جان و سر بباز
تسلیم راه باش و مکن فکر سرسری
(۲۰۶)

گر به صورت ملکی ور به لطافت حوری
تا به معنی نرسی از همه دلها دوری
(۱۹۳)

میسرت نشود عاشقی و مستوری
به وصل راه نیابی به وصف مغروری
صفحه ۲۹۷ دیوان قاسم انوار (۲۰۵)

چون زلف بتان فتادگی عادت کن
تا صید کنی هزار دل هر نفسی
(۲۴۶)

بگو ارنی، بترس از لن، دلا در عالم معنی

که غرق بحر وحدت شد درین وادی دل موسی
(۲۰۴)

خطی چون آب و آتش می نویسی قیامت می کنی خوش می نویسی

(۱۰۵)

کای صبح سعادت ز جبین تو هویدا این حسن چه حسن است تقدس و تعالی

(۱۵۴)

زهی نور زهی نور زهی رایت منصور زهی آیت مشهور تقدس و تعالی

(۱۴۸)

شدم مفتون زلفش تا چه زاید ازان زلف سیه‌اللیل حبلی

(۱۶۵)

هله‌ای دوست چه گویم که تو محبوب جهانی

همه سعدی و سعادات همه لطفی همه جانی

به خدا خاک درت را به دو عالم نفروشم

اگرم پیش بخوانی، وگر از پیش برانی

به چه وصف کنم ای جان که تو از وصف برونی

تو بصیر همه بینی، تو جنین همه دانی

(۲۰۴)

معانی المبادی، مبادی المعانی

ترا قاسمی بنده جاودانی

صفحه ۲۱۲ دیوان قاسم انوار (۲۱۲)

فرست شم ای خواجه درین عالم فانی

(۱۸۱)

زنهار بس آهسته و هشبار زنی

شریعت چه گوید حقیقت چه جوید

نبیلی، جزیلی، کریمی، کفیلی

هردم که توانی که به عشرت گذرانی

فصّاد خدا را چورگ یار زنی

- زخم دل من به تازگی کار کند هر نیش که بر ساعد دلدار زنی
(۲۶۳)
- تاز هستی خود سفر نکنی سر ز بحر محیط بر نکنی
(۲۲۶)
- مرا تو قبله دینی مرا تو عین یقینی به خاک کوی تو افتاده ام به مسکینی
(۱۹۱)
- اگر حقایق قرآن به گوش جان شنوی حدیث بی لب و گفتار بی زبان شنوی
(۱۸۸)

خضری چو کلک سعدی همه روزه در سیاحت

- نه عجب گر آب حیوان به درآرد از سیاهی
(۷۱)
- بی روی بتی منشین اینک زن ایمایی بگذر ز در صوفی گر هست ترارایی
(۲۴۰)
- من و بیداری شبها و کنج صبر و تنهایی که کاری بر نمی آید ز خودبینی و رعنائی
(۱۷۰)
- آن یابم ازو به جان فزایی کآزرده تنی ز مومیایی
(۲۰۸)
- هله عاشقان که راه است به هو، زنید گویی ببرید حمله بر هو، بزنیدهای و هویی
بزنیده حلقه بر در که خسیس نفس پرور به خدای ره ندارد، به خدا به هیچ روی

ز جهان و جان برآید ز جهانیان سرآید به مشام جان قاسم ز تو تا رسید بویی^۱
 قاسم انوار (۲۳۱)

ابیات منظومه‌ها که چند بیت آنها آمده

به ترتیب نقل در صفحات

تخته اول که قلم نقش بست	بر در محجوبه احمد نشست
سه بیت نقل شده	(۴۱)
جنبش اول که قلم برگرفت	حرف نخستین ز سخن در گرفت
دو بیت نقل شده	نظامی (۴۲)
ملک سیرتی صورتش ز آب و گل	پراز هوش مغز و پراز رای دل
دو بیت نقل شده	(۴۹)
بر ورق اهل هنر کرده داغ	روز و شب از خوردن دود چراغ
دو بیت نقل شده	(۷۱)
چون قلم اقلیم گشایی که دید	چون قلم انگشت‌نمایی که دید
سه بیت نقل شده	(۷۲)
گفته خبر بر همه از خیر و شر	نامه سید کرده ولی با حیر
دو بیت نقل شده	(۷۲)
قلم آن کارساز خاص و عام است	که کار عالم از وی با نظام است
پنج بیت نقل شده	(۷۵)

داشته سر بر خط در باب علم

(۷۶)

رانده رقم بر سبق کاف و نون

(۱۰۷)

آن که شد آرایش صبحش ز شام

امیر خسرو دهلوی (۱۰۸/۹)

خوانده شده بر همه خوانندگان

(۱۰۷/۸)

میل درو خامه و کحلش مداد

(۱۱۰)

ای طیب جمله علت‌های ما

(۱۶۰)

زنگی بچه شکر فروش است

(۱۶۱)

سخن از آسمان فرود آمد

(۱۶۳)

خواب پراکنده به چیزی مگیر

(۲۰۲)

قطب عالم بود و نیک اوصاف بود

(۲۲۲)

سلسله جنبان شده در باب علم

سه بیت نقل شده

زاده نخست از ید قدرت برون

سیزده بیت نقل شده

کاغذ شامی نسب صبح فام

هجده بیت نقل شده از قران السعدین

دوده او قبله دانندگان

چهار بیت نقل شده

مکحله دیده روشن سواد

هفت بیت نقل شده

شاد باش ای عشق خوش سودای ما

پنج بیت نقل شده

خالت که بر آن لب چو نوش است

دو بیت نقل شده

سخن از گنبد کبود آمد

دو بیت نقل شده

کشف خیالی نبود دستگیر

دو بیت نقل شده

خواجه‌ای کز تخمه اکاف بود

هجده بیت نقل شده

- غافل ازین پیش نباید نشست
شش بیت نقل شده
- بر در دل ریز گر آبیت هست
(۲۲۸/۹)
- شمسه نه مسند هفت اختران
چهارده بیت نقل شده
- ختم رسل خاتم پیغمبران
(۲۷۰/۱)
- ز هر چیزی که خط راهست در کار
دو بیت نقل شده
- فرو نگذارد از آسان و دشوار
(۲۷۵)

فهرست مطالب

- بعد از سر میم را و نون است (۲۰۸)
- از خال جمال و جهش آراسته است (۱۶۹)
- آن کس که قلمتراش او تیزترست (۷۹)
- سر حلقه حسن دلبران صورت اوست (۱۵۲)
- از مطلع خلد چون برآید چه نکوست (۱۵۲)
- بالتر از سیاهی رنگی دگر نباشد (۹۵)
- سر از تیغش نگرداند (۷۳)
- مانند فتی به یا نویسند (۲۸۸)
- مانند متی به یا نویسند (۲۹۰)
- به مویی در ره حق و نمانند (۲۱۶)
- جمال حقایق معاین بود (۲۱۳)
- بر وجوه دلش گشاده شود (۱۹۷)
- در صحت رای و حسن تدبیر (۵۸)
- جهان جان و جان آفرینش (۵۱)
- ضلع اول نظیر شکل هلال (۱۶۰)
- محل قابل و آنکه نصیحت قایل (۸۸)
- میرا از قصور حیف و از میل (۴۱)
- وز آن خطش رقم خواهم که بندم (۵۱)
- گر از علمش حکایت باز گویم (۵۰)
- خمی و پیچشی هست درو (۲۶۶)
- تارک ترکیب راتاج آمده (۱۵۰)
- بی هیچ تفاوتی و نقصی (۱۵۳)

فہرست ابیات عربی

- احب الصالحین و لست منهم
لعل اللہ یرزقنی صلاحاً
(۲۵۱)
- یارب ہی لنا من امرنا رُشداً
واجعل معونتك الحسنى لنا مدداً
(۱۷۴)
- حبيباً لدين الحق، ناصر شرعه
محبا لخلق الله في الجواد سابقاً
فلا زال في حلبات كل فضيلة
بما فات عن اهل المفاخر لاحقاً
(۵۲)
- این غزلان عالیج و المصلی
سلک الکثبان اغصان بان (؟)
من ظباء سکن نهر المصلا
ویدور من افاقها تنجلا
(۱۲۸)
- خط ابن مقله من ارعاه مقلته
ودت جوارحه لو اصبحت مقله
(۱۲۴)
- اذا نلت انسى المقالة فليكن
بد ظهرو وحشى الكلام محرماً
(۷۷)

حميداً قد تدرّيت السنّاما (۲۷۹)	انا سيف العشيرة فاعرفونى
وابن السرى اذا سرى اسراهما (۱۴۱)	ان السرى اذا سرى فنيّفه
نحن روحان حللنا بدنا (۱۹۴)	انا من اهوى ومن اهوى انا
فالعقل اولها والدين ثانيها والجود خامسها والعرف سادسها والشكر تاسعها واللين عاشرها ولست ارشد الا حين اعصيتها من كان من حزبها او من اعدائها (۲۸۹)	ان المكارم اخلاق مطهرة والعلم ثالثها والحلم رابعها والبر سابعها والصبر ثامنها والنفس تعلم انى لا اصدقها والعين تعلم فى عينى محدثها
وما الخط الا زينة المتأدب وان كنت محتاجاً فأفضل مكسب (۵۶)	تأدب فنون الخط يا ذا التادب فان كنت ذا مال فخطك زينة
بشئ عنبرين خال مشكين ذوائب (۱۸۴)	سقى الله ليلاً كصدغ الكواعب
و اذا ابغضت اهلك و اذا غضبت اثرت ابن مقله (۱۲۳)	انى اذا احببت تهالك و اذا رضيت اثرت

- له قدح المعلى فى المعالى
اذا ازدحم الكرام على القدح
(۵۰)
- سلام فى الصحيفة من لقيط
الى من بالجزيرة من ايام
(۱۳۰)
- كان ياقوته والخمر لؤلؤة
من كفاً جارية ممشوقة القد
(۲۸۲)
- بشير نذير هاشمى مكرم
عطوف رئوف من يسمى باحمد
(۲۶۹)
- ما ان مدحت محمداً بمقالتي
لكن مدحت مقالتي بمحمد
(۲۷۰)
- ان آثارنا تدل علينا
فانظروا بعدنا الى الآثار
(۵۶)
- شمس طلعت مشرقة الانوار
اخفى لمعات شارق الاقمار
(۱۵۵)
- يموج على النواظر فهو ماء
ويلفح للهواجس فهو نار
(۸۰)
- هو ابن نبى الله و ابن وصيه
له مفخر يربى على كل مفخر
(۵۲)
- بشرت آمالى بملك هو الورى
و دار هى الدنيا و يوم هو الدهر
(۲۷۷)

ویروم حسن الخط و التصویر	یا من یرید اجادة التحریر
این بواب (۱۲۵)	بیست و شش بیت است
فلعلی لک آت بشهاب قبس	لمع البرق من الطور و آنست به
(۱۸۱)	
تبارکت تعطی من تشاء و تمنع	لک الحمد یا ذا المجد و الجود و العلی
(۲۰۹)	
بدرأ یضئ سناه بالاشراق	و مولد للترك تحسب وجهه
لیرد فتنتها عن العشاق	ارخی علی عینیہ فضل و قایة
نفدت فهل لوقایة من واق	تالک لوان السوائغ دونها
(۱۳۰)	
واظلم الا جن او جن عاشق	خلیلی لا واللہ ما جن غاسق
(۱۲۹)	
عجز الواصفون عن صفتک	اعتصام الوری بمغفرتک
ما عرفناک حق معرفتک	تب علینا فأننا بشر
(۴۰)	
صعود و تشمیر، نزول و ارسال	اصول و ترکیب، کراس و نسبة
یاقوت (۱۷۶)	
قلائد سحر للبیان حلال	و لما اتی منک الکتاب الذی جرى
وقوفی بربع للاحبة خالی	وقفت علی ربع من الفضل اهله
واسأل اطلالا یجیب سؤالی	ارقرق من دمعی و أدمن لثمه
نجوم لیال ام سموط لآلی	و همت به حتی و همت الفظه

ید ابن هلال عن فم ابن هلال

(۱۲۷)

بصبح و ما الاصبح منك بامثل

(۱۶۵)

بنسخ كرام الكاتبين ذوى عدل

ينادى بثلاث الليل للحكم و الفضل

(۱۴۰)

بواد و حولى اذخر و جليل

وهل يبدون لى شامة و طفيل

(۹۱)

وقضت بصحة ذلك الايام

اسفعا عليك و شقت الاقلام

(۱۲۷)

لديك واجعل حسابي غير منحرم

صبرا متى تدعد الاهوال بنهزم

۲۵۵

فخر الامائل فى الحر يوم و السهم

(۵۰)

له الرفاق و داب خوفه الامم

مازال يتبع ما يجدى به القلم

كتاب كوشى الروض خطت سطوره

الا ايها الليل الطويل الا انجلى

غبار ذنوبى فى الرقاع محقق

و توقيع رقاع ريحان رجاء لعفو من

الا ليث شعري هل ابيتن ليلة

و هل اردن يوماً مياه مجنة

استشعر الكتاب فقدك سالفاً

فلذلك سودت الذوى كآبة

يا رب فاجعل رجائي غير منعكس

والطف بعبدك فى الدارين ان له

خير القبائل فى اصل و فى نسب

ان يخدم القلم السيف الذى خضعت

فالموت و الموت لاشئ يعادله

- ان السيوف لها مذاهفت خدم
(۱۲۴)
- ام شموس تهلت بغمام
(۲۱۹)
- ان كان لعالم فاحسن
والدرُّ مع البنات ازين
(۵۷)
- احرق قلبي بحراراته
(۲۸۱)
- واغفر بدالته بجودة ضبطه
(۵۷)
- حتى يكون موفقا في ضبطه
وهو التقى ان التقى من شرطه
(۱۰۱)
- كخضوع وجه الارض دون سمائه
(۵۱)
- وكالميم المدور شكل فيه
اذا ما ذقت له لاشك فيه
(۱۵۵، ۱۲۰)
- ما كنت ارضى ساعة بحياتي
(۱۶۹)
- كذا قضى الله للاقلام مذ برئت
اكؤس تاللات بمسدام
خط خسن جمال مسره
الدرُّ مع البنات احلى
آه من العشق و حالاته
اعذر اخاك على بدالة خطه
العلم صعب ليس يدركه الفتى
والشرط في التحصيل شرط واحد
قد يخضع السادة دون سريره
جيبى ثغره كالسين شكلاً
هما سم ويا عجا حياتى
لولا شهود جمالكم فى ذاتى

شکوت الی و کیع سوء حفظی	فاوصانی الی ترک المعاصی
فان العلم فضل من اله	وفضل اللہ لایعطی لعاص
(۱۰۲)	
انا عبد لعبد عبد عبید	هو عبد لعبد عبد علی
و محب لمن یحب محباً	لمحب یحب آل نبی
(۱۸۸)	
قد مرّ یومان و هذا الثالی	وانت بالهجران لاتبالی
(۲۸۹)	
ایها العاشقون فی البلوی	طرقوا طرقوا الی المولی
(۱۹۲)	
لست ذا ذلة اذا غضنی الدهر	ولاشامخاً اذا واتانی
انا نار فی مرتقی نفس الحاسد	ماء جار مع الاخوان
(۱۲۲)	

مصراعهای عربی

- متی ماتلقی من تهوی دع الدنيا و اهلها (۲۸۳)
 ارحموا علی من رأس ماله یدوب (۱۸۶)
 عباراتنا شتی و حسنک واحد (۷۰)

تعريف حروف

- الالف شكل من خط منتصب يجب ان يكون مستقيماً غير مايل ... ١٤٩
- الباء شكل مركب من خطين منتصب و منسطح ١٤٨
- الجيم شكل مركب من خطين منكب و نصف دايرة ١٥٠
- الذال شكل مركب من خطين منكب و منسطح ان يحصل بين طرفيها خط فيجدها مثلثا
متساوي الاضلاع ١٥٣
- الراى شكل من خط مقوس و هو ربع محيط الدايرة التي قطرها الالف في رأسه ستة مقدرة
معرف و معروف ١٥٤
- السين شكل مركب من خمسة خطوط منتصب و مقوس و منتصب و مقوس و مقوس
شبيهاً بالنون ١٥٥
- الصاد شكل مركب من ثلاثة خطوط منتصب مائل الى طرف يمين الكاتب و مقوسين ١٥٦
- الطاء شكل مركب من ثلاثة خطوط اولها منتصب مائلاً الى يمين الكاتب و ثانيها مقوس و
ثالثها منسطح ١٥٧
- العين شكل مركب من خطين مقوسين ١٦٠
- الفاء شكل مركب من ثلاثة خطوط منكب و مستلق و منسطح ١٦٢
- القاف شكل مركب من ثلاثة خطوط منكب و مستلق و مقوس ١٦٣
- الكاف شكل مركب من اربعة خطوط منكب و مقوس و مستلق و منسطح ١٦٤
- اللام شكل مركب من خطين منتصب و منسطح ان يخرج من اولها الى آخرها خطأ يماس
الطرفين فيصير مثلثاً قائم الزاوية ١٦٦
- اللام الف شكل مركب من ثلاثة خطوط منكب و مدور و مستلق ١٧٢

الميم في المحقق شكل مركب في رأس الفاء وقامة الالف بدنه مرسل وفي الثلث رأسه

مثلث متساوي الاضلاع وبدنه متشمر ١٦٧

النون شكل من خط مقوس وهو نصف دايرة وفيه سنة مقدرة ١٦٨

الواو شكل مركب من ثلاثة خطوط منكب و مستلق و مقوس ١٧٠

الهاء شكل مركب من ثلاثة خطوط منكب و مقوس و مستلق ١٧١

الياء شكل مركب من ثلاثة خطوط مستلق و منكب و مقوس ١٧٥

فهرست الفبائی حروف

جیم مفتوح مرسل ۲۳۹	الف ۹۰، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۴،
جیم ملحق مدور ۲۳۹	۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۸، ۱۷۷، ۲۳۶،
۲۳۴، ۱۵۲	۲۶۳
حای غنچه‌ای ۲۶۹	الف لام ۶۴، ۱۷۷،
خا ۱۵۲	با ۱۱۸، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۲،
دال ۹۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۹، ۱۸۰،	۱۷۸، ۲۳۷،
۲۶۳، ۲۳۹	بای مرسل ۲۳۷
دال مرسل ۲۳۹	بای مشمر ۲۳۷
دال مرفوع ۲۶۴	بای مضممر ۲۳۷
دال مشمر ۲۳۹	جیم ۹۰، ۹۳، ۱۵۱، ۱۷۹، ۲۳۷،
را ۱۵۱، ۱۵۴، ۲۳۹، ۲۶۱،	جیم پیکانی ۲۳۷
رای تازی ۱۵۷	جیم ترنجی ۲۳۷
رای مرسل ۲۲۴، ۲۳۹،	جیم غنچه‌ای ۲۳۷
رای مرفوع ۲۴۰	جیم مثلث طولانی ۲۳۷
رای مضممر ۱۵۷، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۲۴،	جیم مدور مخروطی ۲۳۷
۲۶۷، ۲۶۴، ۲۴۰	جیم مفتوح ۲۳۷

کاف مرسل ۲۴۶	زا ۱۵۴
کاف مسطح ۲۴۶، ۲۰۰، ۱۹۷، ۹۰	سین ۹۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۸۱،
کاف مفرد ۲۴۶	۲۴۱، ۲۳۴، ۱۸۲
کاف منحنی ۲۴۶، ۲۰۶، ۱۹۴، ۹۰	سین مدور ۲۴۱
لام ۲۰۸، ۲۰۰، ۱۶۶، ۱۶۴، ۸۹	سین مرسل قوسی ۲۴۱
۲۴۷، ۲۰۹	سین مقوس ۱۵۵
لام الف ۱۷۲، ۱۷۱، ۹۰، ۶۴، ۶۲	شین ۲۳۴، ۱۵۶
۲۶۷، ۲۵۱، ۲۴۳	صاد ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۵۷، ۱۵۶، ۹۰
لام الف مدور ۲۵۱	طا ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۵۸، ۱۵۷، ۹۰
لام الف مربع مستطیل ۲۵۱	۲۶۴، ۲۴۲
لام الف مرسل ۲۵۱	ظا ۱۵۷، ۱۵۶
لام مرکب ۲۴۷	عین ۹۰، ۹۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۹،
لام مفرد مدور ۲۴۷	۲۳۵، ۲۳۴، ۱۹۱
لام مفرد مرسل ۲۴۷	عین فم الشعبانی ۲۴۴
میم ۲۱۰، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۲۱، ۹۰	عین صادی ۲۴۲
۲۳۴، ۲۲۳	عین فم الاسدی (نعلی) ۲۴۳
میم کوفی ۱۲۱	عین محیر ۲۴۳
میم مثلث ۲۶۶، ۲۴۸	عین معقود ۲۴۴
میم مثلث مدور ۲۴۸	عین مفرد ۲۴۲
میم مدور ۲۴۸	عین نعلی ۲۴۲
میم مدور مرفوع ۲۱۰	فا ۹۰، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۹۰، ۲۴۵،
میم مرفوع ۲۶۵	۲۶۴
میم مرکب مثلث ۲۴۸	قاف ۲۴۶، ۱۶۳، ۱۶۲، ۹۰
میم مرکب مرفوع ۲۴۸	کاف ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۶۴، ۱۶۳، ۸۹،
میم مرکب معطوس ۲۴۸	۲۴۶، ۲۰۰
میم مرکب مفتوح ۲۴۸	کاف دالی ۲۴۶، ۹۰

های اذنه الفرس ۲۶۷، ۲۵۰	میم مظموس پیکانی ۲۴۸
های اذنه الفرس مظموس ۲۵۰	میم مظموس قطه ۲۴۸
های حوتی ۲۵۰	میم مظموس مدور ۲۴۸
های حیه‌ای ۲۵۰	میم مظموس مده ۲۴۸
های دالی (دوچشم) ۲۵۰	میم مفتوح ۲۱۰
های ذوصادین ۲۵۰	میم مفتوح مدور ۲۴۸
های محیر ۲۵۰	میم مفتوح مرسل ۲۴۸
های مضمیر ۲۶۷، ۲۵۰	میم مفرد ۲۴۷
های مظموس ۲۵۰	نون ۲۲۳، ۱۶۸، ۱۶۷، ۹۰
های مظموس مطلق ۲۵۰	نون مرکب ۲۴۹
های معقود ۲۵۰، ۱۷۳، ۱۷۱	نون مضمیر ۲۱۰
یا ۲۶۸، ۲۳۴، ۱۷۵، ۱۷۳، ۹۳، ۹۰	نون مفرد مدور ۲۴۹
یای تازی ۲۵۳	نون مفرد مرسل ۲۴۹
یای دالی ۲۵۳	نون مفرد مضمیر ۲۴۹
یای معکوس ۲۵۳، ۹۰	واو ۲۴۹، ۱۷۰، ۱۶۹
یای مفرد ۲۶۸	ها ۲۵۰، ۲۳۱، ۲۲۳، ۱۷۱، ۱۷۰

فہرست کسان

الف	
ابن عباس ۵۵، ۶۴	آدم صفی اللہ ۶۱، ۶۲، ۶۴
ابن قتیبہ ۶۵	آل عباس ۹۵
ابن الکلبی ۶۶	ابراہیم خلیل اللہ ۶۲
ابن مقلہ ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷،	ابراہیم سلطان بن شاہرخ بن تیمور ۱۴۱
۱۴۷، ۱۴۰، ۱۳۳	ابراہیم کاتب بغدادی (شیخ) ۱۳۳
ابن الہلال ۱۳۳	ابن ابی نصر بن ابراہیم حموی ۱۲۹
ابوبکر صدیق ۹۱، ۲۰۷	ابن اسد، ابو عبد اللہ محمد قاری کاتب
ابوذر غفاری ۶۳	بغدادی ۱۲۴
ابوسعید ابی الخیر ۲۲۱	این بواب، ابو الحسن علی، المستنصری
ابو عبد اللہ ← حسین بن علی واسطی	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،
ابو محمد رویم ۲۱۳	۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰،
ابی سفیان بن حرب ۶۶	۱۴۷
احمد بن حنبل (امام) ۱۲۴، ۱۳۳	ابن حاجب ۱۱۸، ۲۷۶
احمد سہروردی (شیخ زادہ) ۱۴۴	ابن خلکان ۶۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹
ادریس ۶۲	ابن الربیع ۱۳۳
ارغون کاملی ۱۴۴، ۲۱۱	ابن رومی (شاعر) ۱۲۴
اسکندر ذوالقرنین ۱۰۳	ابن الریحان ۱۳۳
اسلم بن سدرہ ۶۵، ۶۶	

حموى ← ياقوت	اسماعيل ۶۲، ۶۴
	أصمعى ۶۵
خ	امين الدين ← ياقوت
خاتمة الكتاب ← صدر الدين روزبهان	ائمه اثنا عشر (ع) ۱۸۸
خضر ۱۰۹	اياز ۲۸۷
د	ب-ت
داوود ۷۷	برهان الدين خليل بن نعمة الله ۵۲
	بغدادى ← ابراهيم
ر-ز	بغدادى ← ابن اسد
الراضى بالله ۱۲۲	تاج الدين سلمانى (خواجه) ۱۴۲
رسول الله (ص) ۶۳، ۶۴، ۱۸۵، ۲۱۲،	تبريزى ← جعفر
۲۹۰، ۲۷۰	تبريزى ← ميرعلى
رودكى ۲۸۷	ج-ح
رومى ← ياقوت	جعفر بن محمد صادق (ع) ۲۱۸
زرين قلم ← مباركشاه	جعفر بن يحيى ۵۷
س	جعفر تبريزى بايسنغرى (مولانا) ۱۴۲
سعدى شيرازى (شيخ العارفين) ۷۱، ۷۳،	جلال الدين محمد بلخى (مولانا) ۱۸۶
۲۷۸	حامى بندگان تبريزى (خواجه) ۱۴۱
سلمان ساوجى ۹۲، ۱۵۹، ۱۶۱،	حافظ، شمس الدين محمد شيرازى ۷۰،
سيبويه ۲۸۹	۱۵۹، ۱۶۷، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۳۷
ش	(لسان الوقت)
شافعى مطلبى (امام) ۱۰۲، ۲۵۱،	حرب بن امية قرشى ۶۶
شاه شجاع (جلال الدين) ۱۴۲	حسين بن على واسطى (ابوعبدالله) ۱۲۸
	حموى ← ابن ابى نصر بن ابراهيم

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۳۲ (دوبار)،

۱۴۷، ۱۹۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۶۳،

۲۸۹

علی بن عباس ← ابن عباس

علی بن عبداللہ ۵۷

عماد فقیہ کرمانی ۹۵

عمر ۲۰۲

غ

غازان خان ۱۳۳

ق

القائم باللہ ۱۲۲

قاسم انوار (قاسمی) ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۱۴،

۲۳۰، ۲۱۹

قبلة الكتاب ← یاقوت

ک

کعب الاحبار ۶۱، ۶۴

کمال خجندی ۱۴۹

ل

لسط بن یعمر کلنی ۱۳۰

م

مانی ۷۶

شبلی ۱۸۶

شرف الدین امیرہ (شیخ الخطاطین) ۲۴۵،

۲۹۱

شرف الدین علی یزدی ۱۷۱ (هنوز زنده

بوده)

شمس الدین شیخ محمد (مولانا) ۱۴۱

شهاب الدین ← یاقوت

شیث ۶۲

شیخ الخطاطین ← شرف الدین امیرہ

شیخ العارفین ← سعدی

شیرین مغربی، محمد ۲۲۴

ص

صدر الدین روزبہان، شیرازی

(خاتمة الكتاب) ۴۵، ۴۶، ۸۶، ۱۲۴،

۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۶، (استاد مؤلف)

صفی الدین عبدالمؤمن ۱۳۱

صوفیہ ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۷

ع

عامر بن حضرة ۶۵

عبدالحمید ۵۷

عبدالله سیرفی (خواجد) ۴۶، ۱۲۰، ۱۴۶،

عروہ بن الزبیر ۶۵

عطار نیشابوری ۲۲۲

علی بن ابی طالب (ع) ۵۶، ۸۳، ۸۴، ۸۷،

- مباركشاه زرین قلم (مولانا) ۱۳۳، ۴۶
مجاهد ۵۵
محمود سبكتكين ۲۸۷
مُرامر بن مُرّة ۶۶، ۶۵
المستعصم بالله ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
مستوفى قزوینی، حمد ۱۳۳
المقتدر بالله ۱۲۲
ملكشاه سلجوقی ۱۲۸
موسى ۲۰۴
موصلی ← یاقوت
مولانا ← جلال الدين محمد بلخی ۲۸۷
مهذب الدين رومی ← یاقوت
میر علی تبریزی (خواجه) ۱۴۱
- ن
نصیرالدين طوسی (خواجه) ۵۸
نظام الدين احمد سمنانی (خواجه) ۱۳۹
نظامی گنجوی ۱۲۲، ۴۲
نوح ۶۲
نوریه (سلسله عرفا) ۲۱۵
- ه
هیثم بن عدی ۶۶
- ی
یاقوت، امین الدین موصلی ملكی ۱۲۸
یاقوت، جمال الدین مستعصمی
(قبلة الكتاب) ۴۶، ۴۸، ۵۶، ۱۰۶،
۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۷۶،
۱۷۷، ۲۱۱، ۲۴۵، ۲۵۳
یاقوت، شهاب الدین بن عبدالله رومی
حموی ۱۲۹
یاقوت، مهذب الدین بن عبدالله رومی
۱۲۹
یاقوت تعلیق ← نظام الدین احمد سمنانی
یاقوت کاتب نوری ۱۳۰
یحیی صوفی (پیر) ۱۴۶
یعقوب بن حسن بن شیخ سراج شیرازی
(مؤلف) ۴۵

فہرست جغرافیائی

شیراز ۱۰۰، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۲ (دوبار)	آب حیوان ۷۱، ۱۰۹
طورسینا ۱۸۱، ۱۸۶	اسلام ۶۶، ۷۲، ۱۷۰
ظلمات ۷۱	انبیاء ۶۵
عجم ۴۹	ایاد ۱۳۰
عراق ۱۴۲، ۲۶۲	بصرہ ۵۷
عرب ۴۹، ۵۶، ۵۷، ۶۲	بغداد ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۶
عمان ۱۲۹	بیت اللہ الحرام ۲۹۰
فارس ۱۲۲، ۱۴۲	بیدر ۴۷
فرات ۷۱	ترکستان ۱۴۲
کعبہ ۹۱	چگل ۱۷۲
کیش ۱۲۹	چین ۷۶
ماوراء النہر ۱۴۲	حجاز ۶۶
محمدآباد بیدر ۴۷	حلب ۱۳۰
مدین ۶۵	حمیر ۶۶
مدینہ ۹۱	حیرہ ۶۶
مصر ۱۴۲	خراسان ۱۴۲
مکہ ۶۶	دارالصفای سلطانی (در شیراز) ۱۴۲
موصل ۱۲۸	روم ۷۶، ۱۳۰، ۱۴۲
ہندوستان ۷۳، ۱۴۲	زنگ ۷۶
یمن ۶۶	شام ۱۲۹، ۱۴۲

فہرست کتابہا

صحيح بخارى ۹۱	ارتنگ مانى ۷۶
طبقات ناصرى (قاضى منهاج) ۶۴	ارشاد الالباء الى معرفة الادباء ۱۳۰
قرآن مجيد ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۹	تاريخ گزیده جمده الله مستوفى ۱۳۳
معارف ابن قتيبه ۶۵	تحفة المحبين ۲۹۱، ۵۳
المقامات الحريرية ۱۲۸	ديوان لقيط ۱۳۰
منطق الطير عطار نيشابورى ۲۲۲	ديوان المتنبى ۱۲۸
نصاب الصبيان ابونصر فراهى ۱۳۹	زبور داوود ۷۷
وفيات الاعيان ۱۲۳، ۶۵	شافية ابن حاجب ۲۷۶، ۱۱۸
	صاح جوهرى ۲۷۲، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۲۸

فہرست زبانہا و خطوط آنہا

عبرى (عبرانى) ۱۸۵، ۶۶، ۶۲	اندلسى ۶۶
عربى ۲۷۵، ۱۴۲، ۸۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴	بربرى ۶۶
فارسى (فرس) ۲۷۶، ۱۴۲، ۸۷، ۶۶، ۶۲	چينى (صينى) ۶۶
قبطى ۶۶	حميرى ۶۶
هندى ۲۷۶، ۶۶	رومى ۶۶
يونانى ۶۶، ۶۲	سريانى ۶۶، ۶۲

واژه‌نامه

اقلام (خطوط) دوازده گانه ۱۳۸	۱-آ
اقلام (خطوط) سبعة ۱۴۰ (دوبار)	آتش برگ (چقماق) ۱۸۱
اقلام (خطوط) سته ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰،	ابتدای حروف ۲۶۰
۱۴۶، ۱۳۲	ابجد، هوز... ۶۵
اکمال ۲۵۷، ۲۵۶	ابريشم ۱۴۵
ام الخطوط (ثلث) ۱۳۷	اتمام ۲۵۷، ۲۵۶
انتصاب ۲۷۲، ۲۵۷	اتمام سطر ۲۳۳
انتقال ۱۰۴	ارسال ۱۷۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۰۴،
انتهای حروف ۲۶۰	۲۷۲، ۲۶۱، ۲۵۸، ۲۵۶
انسطاح ۲۷۲	ارسال قوسی ۱۵۵
انسی ۹۰، ۸۱	استلقا ۲۷۲، ۲۵۷
انفصال ۲۳۴	اشباع ۲۵۷، ۲۵۶
انکباب ۲۷۲، ۲۵۷	اشکال ۲۵۶
اوضاع ۲۵۶	اصل / اصول ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۲۵، ۹۳،
	۲۰۰، ۱۷۶، ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۴۰،
	۲۶۸، ۲۲۴، ۲۰۶
ب-پ	
بدل حروف ۲۸۸	اعجام ۶۵
بری (تراش) ۲۷۲	اقتیمون ۹۷

توفیه ۲۵۵، ۲۵۴	بیاض ۱۴۴، ۱۱۹، ۱۱۱، ۷۲، ۵۶
توقف ۱۰۴	۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵
توقیع ← خط / قلم توقیع	۱۸۰، ۱۷۵، ۱۶۶، ۱۶۴
تہجی ۱۱۸	۱۹۰ (دوبار)، ۱۹۱، ۲۱۰ (دوبار)
تیماج ۱۴۵	۲۶۷، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۳۳
ثلث ← خط / قلم ثلث	البیاض صحیح ۵۶
	پرگار ۱۱۱، ۹۳
	یوست ۱۱۰
ج-چ	
جدول ۱۱۱	
جدول کشیدن ۱۱۱	ت - ث
جزع ۱۱۰	تأخیر ۱۰۴
جلفہ ۸۲	تألیف ۲۵۸، ۲۵۷
جلفۃ القلم ۲۷۲ (نیز میدان قلم)	تحریر ۱۰۸
جوزگرہ ۲۴۵	تختہ ۱۱۱
چقماق ۱۸۱	ترانہ ۲۰۳، ۱۸۶
	ترکیب ۲۳۴، ۱۷۶ (پنج بار) (نیز
ح	مرکبات)
حروف زایدہ ۲۸۴	تسطیح ۲۷۲، ۲۵۷
حروف ہجا ۱۱۸	تسطیر ۲۵۸، ۲۵۷
حساب جمل ۱۸۷	تشمیر ۲۷۲، ۱۷۶، ۱۰۴، ۹۰ (شمرہ)
حنا ۹۹، ۹۷	تطویس ۱۰۰ (نیز مٹموس)
	تفصیل ۲۵۸، ۲۵۷
خ	تقویس ۲۷۲، ۲۵۷
خط ← قلم	تناسب حروف ۹۳، ۹۲
خط (قلم) تعلیق ۱۴۲، ۱۴۰ (چہار	تنگ ۱۱۱
بار)، ۱۴۵، ۱۴۴	توصیف ۲۵۸، ۲۵۷

خط (قلم) توقیع ۸۳، ۹۳، ۱۳۳، ۱۳۷،	خط (قلم) ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶ (دو بار)، ۲۳۵،
خط (قلم) ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۴	خط (قلم) ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۴
خط (قلم) ثلث ۸۳، ۸۷، ۹۳ (دو بار)،	خط (قلم) ۱۳۳، ۱۳۷ (هشت بار)، ۱۴۰،
خط (قلم) ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴ (چهار بار)،	خط (قلم) ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵،
خط (قلم) ۱۶۷، ۱۷۹ (دو بار)، ۱۸۲، ۲۰۶،	خط (قلم) ۲۱۱ (دو بار)، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۴۶،
خط (قلم) ۲۴۸، ۲۵۰ (دو بار)، ۲۶۹	خط (قلم) ۲۴۸، ۲۵۰ (دو بار)، ۲۶۹
خط (قلم) رقاع ۸۳، ۱۳۳، ۱۳۹،	خط (قلم) ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۷۹، ۲۳۵، ۲۳۷،
خط (قلم) ۲۴۸، ۲۵۰ (دو بار)، ۲۵۴	خط (قلم) ۲۴۸، ۲۵۰ (دو بار)، ۲۵۴
خط (قلم) ریحان ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸،	خط (قلم) ۱۳۹، ۱۴۶،
خط (قلم) طومار ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳،	خط (قلم) ۱۴۴
خط (قلم) ۱۴۴ (دو بار)، ۱۴۰، ۱۴۳،	خط (قلم) ۱۴۵ (دو بار)، ۱۴۵
خط (قلم) ۱۴۱، ۱۴۴، ۹۳، ۱۴۴،	خط (قلم) ۱۴۵
خط (قلم) کوفی ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶،	خط (قلم) ۱۴۱
خط (قلم) ۱۴۱	خط (قلم) ۱۴۰، ۱۴۴ (دو بار)
خط مجزوم ۱۴۱، ۱۴۴ (نیز قلم جزم)	خط محقق ۸۳، ۹۳، ۱۳۳، ۱۳۶،
خط مشنی ۱۴۰، ۱۴۴ (دو بار)	
خط مرکب ۱۴۴	
خط مسلسل ۱۴۳ (نیز قلم مسلسل)	
خط معقلی ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱،	
خط معکوس ۱۴۴ (نیز قلم معکوس)	
خط مقوس ۲۵۷	
خط ممزوج ۱۴۰، ۱۴۴	
خط منتصب ۲۵۷	
خط منحنی ۲۵۷	
خط منسطح ۲۵۷	
خط نسخ ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰،	
خط نسخ تعلیق ۱۴۱، ۱۴۵	
خط نسخ تعلیق تیریری ۹۳، ۱۴۲،	
خط نسخ تعلیق شیرازی ۱۴۲، ۲۵۳،	
خطاط در بسیاری از صفحات	
خطوط (افلام) سته ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۵،	
دانک ۸۸، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۸۲،	
دایره (دوایر) ۹۰، ۹۳، ۱۲۰، ۱۳۳،	

سطح ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۰،	دُرَج ۸۵، ۱۱۱، ۱۴۲
۲۵۰، ۱۷۷	دندانہ ۹۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۴۱
سقرلاط ۱۱۰	دوات ۷۳، ۹۶، ۱۱۰، ۱۶۸
سواد ۱۱۹	دوات چینی ۱۰۷
سواد و بیاض ۱۵۷، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۶۲	دوات زجاجی ۱۰۷
سوزن ۱۱۱	دودہ ۱۰۷
	دودہ بزر ۹۶، ۹۸
ش	دور قلم ۸۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۳
شبه حروف ۲۸۲	۲۵۰، ۱۷۷، ۱۴۰
شحم / شحمہ ۸۱	
شظیہ ۹۰، ۹۱، ۲۶۰، ۲۷۲	ر-ز
شفرہ ۲۴۴	رسم الخط ۲۷۵
شق ۸۰، ۸۲، ۲۷۲	رقاع ← خط رقاع
شمرہ ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴،	رند ۱۸۰
۱۶۹، ۱۷۵، ۲۶۳، ۲۶۶	ریحان ← خط ریحان
	زاج قبرسی ۹۷
ص	زبان قلم ۸۷
صبر سقوطری ۹۷، ۹۸	زعفران ۹۸
صعود ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۱۰۴، ۱۷۶،	زنگار قبرسی ۹۸
۲۷۳	
صمغ ۹۶	س
صمغ عربی ۹۷، ۹۸، ۱۱۱	سالو ۱۴۵
صمغ محلول ۹۷	سجلات ۱۳۶
	سحق ۹۷، ۹۹
ط	سرعت ۱۰۴
طومار ۱۳۸، ۱۴۰	سطارہ ۱۱۱، ۱۴۵

قلم تخایر ۸۱	طومار ← خط طومار
قلم تراشیدن ۸۰، ۷۹	
قلمدان ۱۱۱	ع
قلم گردش ۱۰۴، ۸۸	عقیق ۱۱۰
قلم جدول ۱۱۱	عقیق یمنی ۲۵۳
قلم جزم ۸۳ (نیز خط مجزوم)	عنقا ۲۲۵
قلم خفیف ۱۴۰/۱	
قلم خفیف ثلث ۱۴۱	ف
قلم خفیف محقق ۱۴۱	فارسیات ۹۴
قلم متوسط ۸۳	فتح قلم ۲۷۲، ۱۰۸، ۸۷، ۸۶، ۸۰
قلم مثنی ۱۴۴، ۱۴۱	فرجه ۸۲
قلم مجزوم ۱۴۱	فرع ۱۳۷
قلم محرف ۸۳	فصل و وصل ۶۵
قلم مرکب ۱۴۱	
قلم مسلسل ۱۴۰ (نیز خط مسلسل)	ق
قلم معکوس ۱۴۱ (نیز خط معکوس)	قاز ۱۱۰
قلم ممزوج ۱۴۰ (نیز خط ممزوج)	قرابه ۹۵
قوشچی ۱۹۱	قسم خط ۲۴۵، ۱۴۱
	قط ۱۳۲، ۱۱۰، ۱۰۸، ۸۲، ۸۰ (دو)
ک	بار، ۲۷۲، ۲۴۸، ۱۸۲، ۱۴۹
کاتب ۱۱۱، ۱۰۱، ۹۳	قطع ۱۰۴
کاغذ ۱۱۱، ۱۰۸، ۹۷، ۷۷ (پنج بار)،	قطع کردن کاغذ ۱۱۱
۱۴۳	قلاش ۱۷۸
کتابت ۱۱۶، ۱۱۱ - ۱۰۱، ۹۸	قلم ۱۳۳، ۱۲۴، ۶۹
کتابه (کتیبه) ۱۴۴ (نیز خط کتابه)	قلم ← خط
کرسی ۲۷۳، ۱۷۶، ۱۴۵، ۹۲	قلم تراش ۱۱۱، ۱۰۸، ۸۳، ۸۰، ۷۹



مسطر ۱۱۱،۹۳	کشش ۹۳
مسطر کردن ۱۱۱	کفچه ۱۱۰
مشق ۱۱۶،۸۸	کلاه مزوجه ۲۴۵
مشک تبتی ۹۸	کلنگ (پرنده) ۱۱۰
مطوس ۹۸،۹۷	کیسه کاغذی ۹۸،۹۶
معقلی ← خط معقلی	گ
مفرد/مفردات ۱۹۸،۱۴۷،۹۲	گاودم ۸۱
مقط ۱۱۰	گردش قلم ۱۴۹ (نیز قلم گردش)
ملحقه ۲۷۲،۲۶۰	گلاب ۹۹،۹۸
منشور ۱۴۲	
مورد (گیاه) ۹۹،۹۷	ل
مهره ۱۱۰	لعل بدخشانی ۲۵۱
مهموز ۲۷۸	لیقه ۱۱۱
میدان قلم ۲۷۲،۱۰۵،۸۷	
(جلفة القلم)	م
میل برنجین ۱۱۰	مازو ۹۷،۹۶
	مجلدیان ۱۱۱
ن	محبیره (دوات) ۱۱۱،۱۰۹
نبات مصری ۹۷	محقق ← خط محقق
نحت ۲۷۲،۱۰۸،۸۰	مد ۲۳۴،۲۳۳،۸۹
نحت بطن ۸۱	مداد ۱۰۵،۱۰۰،۹۶،۹۵
نحت حواشی ۸۱	مداد ذهبی ۱۰۰
نزول ۲۷۱،۱۰۴،۹۲،۸۹،۸۸	مداد مطوس ۹۸
نسخ ← خط	مده ۲۴۶،۱۶۴
نسخ تعلیق ← خط	مرقشیشای سوخته ۹۹،۹۸
نقط ۹۸	مرکب/مرکبات ۱۷۶،۹۲

و	نقاشی ۱۴۵
وحشی ۸۱، ۹۰	نقطه ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۴۷، ۲۶۰
ورق ۷۲، ۱۰۸	نمد ۱۴۵
وسمه ۹۷	نمک طبرزد ۱۱۱
وصل ۱۰۴	نمک هندی ۹۷
هیولی ۲۲۵	نمک هندی طبرزد ۹۸
	نی پخته ۱۱۰
	نیل ۹۸

فهرست آثار منتشر شده دفتر نشر میراث مکتوب

۱. انوارالبلاغه (فارسی) / محمد هادی مازندرانی، مشهور به مترجم (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح محمدعلی غلامی نژاد .. تهران: قبله، ۱۳۷۵.
۲. آثار احمدی (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام) (فارسی) / احمد بن تاج الدین استرابادی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش میرهاشم محدث .. تهران: قبله، ۱۳۷۴.. ۵۵۹ ص.
۳. بخشی از یک تفسیر کهن فارسی / از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)؛ تصحیح دکتر سید مرتضی آیه الله زاده شیرازی .. تهران: قبله، ۱۳۷۵.
۴. تائیه عبدالرحمان جامی (فارسی) / (قرن ۹ ق.)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر صادق خورشیا .. تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .. ۳۷۵ ص.
۵. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم (فارسی) / ابوالمظفر اسفراینی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح نجیب مابل هروی [و] علی اکبر الهی خراسانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. ج ۳ (۱۴۳۶ ص.).
۶. تذکرة المعاصرین (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح معصومه سالک .. تهران: نشر سایه، ۱۳۷۵ .. ۴۲۹ ص.
۷. ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم (فارسی) / ابونصر قمی (قرن ۴ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .. صد و هشت، ۲۸۲ ص.
۸. ترجمه اناجیل اربعه (فارسی) / ترجمه، تعلیقات و توضیحات میرمحمد باقر خاتون آبادی (۱۰۷۰ - ۱۱۲۷ ق.)؛ تصحیح رسول جعفریان .. تهران: نقطه، ۱۳۷۵ .. ۳۵۲ ص.
۹. ترجمه تقویم التواریخ (سالشمار رویدادهای مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ هجری قمری) / حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدث .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵.
۱۰. تسلیة العباد در ترجمه مسکن الفؤاد شهید ثانی (فارسی) / ترجمه مجدالدباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش محمدرضا انصاری .. قم: هجرت، ۱۳۷۴ .. ۱۹۳ ص.
۱۱. تفسیر الشهرستانی المسمی مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار (عربی) / الامام محمد بن عبدالکریم الشهرستانی (قرن ۶ ق.) / تصحیح دکتر محمدعلی آذرشب .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵ (جلد اول).
۱۲. التصریف لمن عجز عن التألیف (بخش جراحی و ابزارهای آن) (فارسی) / ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی / ترجمه احمد آرام - مهدی محقق .. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۴ .. ۲۷۸ ص.
۱۳. التعریف بطبقات الامم (عربی) / قاضی صاعد اندلسی (قرن ۵ ق.)؛ مقدمه، تصحیح دکتر غلامرضا جمشید نژاد اول .. تهران: هجرت، ۱۳۷۶ .. ۳۳۶ ص.

۱۴. تغییرات و ترقیات در وضع و حرکت و مسافت و حمل اشیا و فواید راه آهن (فارسی) / محمد کاشف (قرن ۱۴ ق.)؛ به کوشش محمد جواد صاحبی. - تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۳-۱۳۲۲ ص.
۱۵. جغرافیای نیمروز (فارسی) / ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش عزیزالله عطاردی. - تهران: عطارد، ۱۳۷۴ - ۲۳۰ ص.
۱۶. جغرافیای حافظ ابرو (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی [و] علی آل داوود. - تهران: بنیان، ۱۳۷۵ (جلد اول).
۱۷. الجواهر فی الجواهر (عربی) / ابوریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی. - تهران: شبرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. - هفت، ۵۶۲ ص.
۱۸. دیوان حزین لاهیجی (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح دبیرالله صاحبکار. - تهران: نشر سایه، ۱۳۷۴ - ۸۷۲ ص.
۱۹. راحة الارواح و مونس الاشباح در شرح زندگانی، فصائل و معجزات رسول اکرم، فاطمه زهرا و ائمه اطهار علیهم السلام (فارسی) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)، به کوشش محمد سیبهری. - تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ - ۲۹۸ ص.
۲۰. رسائل دهدار / محمد بن محمود دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش محمد حسین کبری ساوی. - تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵ - ۳۶۳ ص.
۲۱. رسائل فارسی / حسن بن عبدالرزاق لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرزانی حوئی. - تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵ - ۳۴۱ ص.
۲۲. رسائل فارسی جرجانی / ضیاءالدین بن سدیدالدین جرجانی؛ تصحیح دکتر معصومه ریحانی. - تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵.
۲۳. طب الفقراء والمساكين (عربی) / ابو جعفر احمد بن ابراهیم بن علی حیدر بن الحیراز (قرن ۲ ق.)؛ تصحیح دکتر وجیهه کاظم آل طعمه. - تهران: مؤسسه مطابعات اسلامی، ۱۳۷۵ - ۲۳۹ ص.
۲۴. عین الحکمه / میرقوام الدین محمد رازی نهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوحسی. - تهران: نشر اهل قلم، ۱۳۷۴ - ۱۷۸ ص.
۲۵. عقل و عشق، یا، مناظرات خمس (فارسی) / صائب الدین علی نکه استغیور. - تصحیح: محمد جواد معینی. - تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵.
۲۶. فتح السبل (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ به کوشش ناصر باقری سدهندی. - تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵ - ۲۱۵ ص.

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

The revival and publication of manuscripts is a responsibility of researchers and cultural institutions. The Ministry of Culture and Islamic Guidance in pursuing its cultural goals had established such a center in the hope that, through sponsoring the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

The Written Heritage Publication Office

A NOGHTE BOOK

with collaboration of the Written Heritage Publication Office

Copyright © 1997 Noghte Publishing Co.

First published in Iran by Noghte

P. O. Box 13185-983, Tehran, Iran

ISBN 964-5548-34-9

All rights reserved. No part of this book
may be reproduced in any form or by any
means without permission from the Publisher.

P R I N T E D I N I R A N

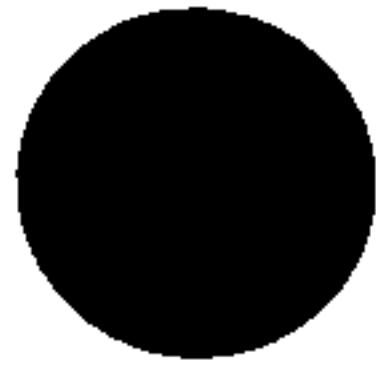
TOHFAT AL-MOHEBBĪN

A GIFT FOR THE LOVERS
Of Calligraphy Methods and Its Mystic States

YA'QŪB IBN ḤASAN SERĀJ ŠĪRĀZĪ

Supervised by
MOḤAMMAD TAQĪ DĀNEŠPAJŪH

Edited by
ĪRAJ AFŠĀR - KARĀMAT RA'NĀ ḤOSEYNĪ



Noghtə